

(VdL)

۳۵۵۹۱

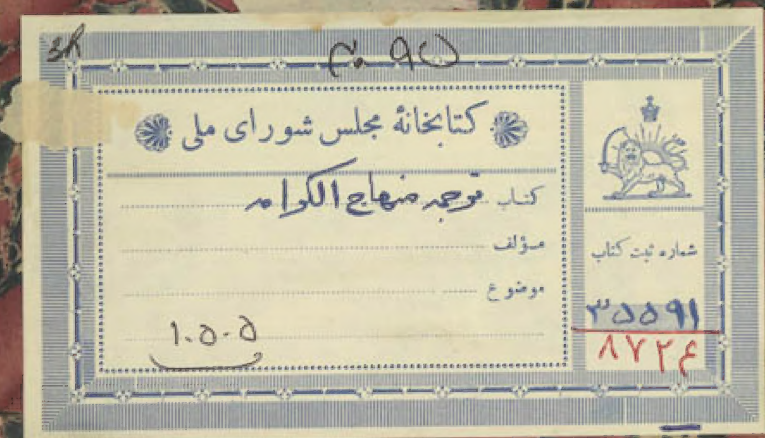
1.8.8

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

آنجہ نہاج الدائمہ
نستہ سفر فدر ہوا
از تہا

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۴



خطی، فهرست شده



و ساجد کرامت المنهاج بحر محمد اسماعیل بن محمد باقر محمد لادین

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وآله الطاهرين
و بعد ان بنده خاکسار بركه كرامه اسماعيل بن محمد باقر محمد لادین خراساني مستوفی
دنيوان علمي و معاون كار كناري و قلم خراسان و سپستان غفر الله له خبيث طاعت
رضا ليضرب عنه ميثمه و خداوند بگانه ذاسپاس ميگذارد و بدو ان پاك و
نايتنا كه خضر رسول اكبر اشرف نسل آدم و اولين ائمه زكوارش خاصه و اقطاع
وصفي بحق امير المؤمنين و عصب الدين و قائم الامر بالمعروف و صلوات الله عليهم
اجمعين دو دفتره ان مفرستد كه توفيق زنده كتاب منهاج الكرامه تاليف جديده
ايه الله علامه حلي اعلى الله مقامه باین خاکسار بپيضا عائد داني فرمود و از لغت
عربي زبان فارسي و دافود و صحيح علماء اعلام و ادبائه فقام و رسانيد و بواسطه اعجاب
كرانه خضر شاه ولايت و تاج شاهره هدايت ارواح الكونين فدا چون لغت و
دياره طوون بپي ظهور نمود باین كرامت المنهاج نامو كرد و شرح مجرزه اذ ابتداء
كرد و قفا اشتغال بغير بجا كردن بغير لغات بدين مباركان بزرگوار و پير و پيشوا
بترام در خطا لغات و سپيد بجا طرازا كاست ببا و نمود كه در شعري در كتاب كوكب
جناب شيخ بهاء الدين جبل عامل رضوان الله عليه پديد و همانا مناسبت اين بدين
و ديانه و در كتاب ابدان و شعر باین بسقي و بشرب لانا عيه سكره

ترجمه

عن التذم ولا يلهو عن الكائن
اطاعة سكره حتى تمكن من فضل
الخطاه و هذا و امدا الناس و اين مرهم مناسبت بغير شريف بن محمد انكشيري جو
دديكوع نماز با نالان و نماز كرامه بآقا وليكم الله و رسول و الدين اسوا الذي يرضيهم و الصلوة
و يؤتون لركونه و هم را كونه كرمه و پاي بغير عينا و اعظم پديد كه انكشيري و منكا نماز
توجه بچو ميكوند و متوجه در خواست ائمه زكوار و انكشيري با و بشيد و اعطاي شعرا انكشيري و انكشيري
كسكول ترتب با نوافي فصول بديست و شعرا در خطا طرازا باین خاکسار در دست و پيدا
كردن ان در نظر و شوال و ميثمه بجا بركه توفيق باین بزرگوار نمود و عرض كردم بامولاي
يا امير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه بغير عينا و رسول و عجله الطاهر كوكب
و ائمه ائمه المتعجبين لائمة المعصومين سلام الله عليهم اجمعين مسئلت ميكنم بكم كه كتاب
بكتايم و اين در شعر بايد كتاب كوكب و شعر هاي مولوي جامي بغير عينا و انكشيري
با دي نظر بديست و ميگويد
صبقل شره خفي و جلي
بهر مخالف بقتش بجا كرفت
شبه خدا شاه ولايت علي
دنيا حد چو صفت هينجا كرفت
نا اعراب اسفل فواظم و اشته بجا كرفت
شري نوشتم و بجهت شكر از انماج مستوفان بجايد دعوت خود بجايد و دم و اين شعر
باين نام كرامه كرامه العسكر منهاج الكرامه است و نامي و دم بارت هينجا نامي است
و اجعل معونتك الحسنة لئلا اذل باب شرف و سفاردي بدين انكشيري بكانند
سه و خطاي در عيان بدين بزرگوار و در خطا كتاب ملتفت ميشويد و در خواست
تصحیح و اصلاح دارد و دعاي خير و طلب مغفرت با ملتفت است

مطالع بنوم

و در نشانی
 کتاب کرامت المنهاج ترجمه منهاج الکرامه ج ۱
 راجع به تقی

سپاس فراوان خداوند قدیم بیکانه کریم را که بکمال ذات مابعد خود
 مقدس از شرک و ضلالت و معاند است و بوجوب وجود خویش شرف
 از والد و صاحب و ولد و والد حمد میبکرم او را مانند حمد معترف
 بالآله او که نه شاکه باشد و نه حاجد و شکر میبکند او را بربوبه او که
 منزه اعفاست و نه از حد چو شکر بیکه عاجز باشد از آن هر دایم و ساجد
 و رحمت پائیده باز هر راهد و اشرف از هر جایده محمد مصطفی و عزیزش
 که همگان کارمند و مابعد رحمتیکه پیوسته باشد بدوام اعصار و
 واید و محمد پس بر سوره شریفه و مقاله لطیفه مشتمل است برقم

مطالب در احکام و در شرف مسائل و مسایله و مسائل و مسائل و مسائل
 میشود و وصول به دایره کرامت و آن یکی است از کارکان ایمان و سر مایه
 حصول استحقاق ورود و خلود در جنان و رفاهاتی از ختم خداوند بیا
 و بدر سپیکه رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده است من
 مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة کبیری که پیرو و امتا
 زمانه را نشناخته باشد میمیرد مانند مردن در جاهلیت که ایمان
 نبوی خدای تعالی و بنون پیغمبر صلی الله علیه و آله را نبینا و ندیده
 خدمتگذاری کردیم بنا بفرمان رساله و توصیفان معالیه خزانة
 سلطان اعظم ملک ملوک طوائف عرب و عجم ولی نعم مسند هر خبر
 و کرم شاهنشاه معظم غیاث الحق و الدین و الحیا تو خدا بنده محمد
 خدا الله ملکه و شیدا زکانه و آمدن بعثتیه و الطافه و آینه تجلیل
 استغافه و قرن دولته یا لدوام الی یوم القیام و اختصار نمودم
 در آن بخلاصه دلایل و اشارت کردم بسوی رؤس مسائل از خبر
 تطویل که بمال کشاند با انجامزیکه مقصود را خلل رساند و نامیده
 از اینها حاج الکرامه فی معرفه الامامة و از خداست توفیق صحابه و شیوخ
 اوست مرجم و مایه مرتب نمودم اثر و چند فصل **فصل اول در بیان کرامت**
 در این مسئله امامیه را بر این فقه اند که بدر سپیکه خداوند بیا
 و تعالی حکیم است و کار فریب و ناشایست نمیکند و آنچه را واجبه و
 بایسته است مختل نمیکند و تمام کردار او بر فایده صحیح و حکمیکه کامله

جاری میشود و بنای کارش بر ظلم و باغیچه نیست و او بر بندگان شرف
 مهربانست با آنها آن میکند که بحال آنها نافع نباشد تکلیف بر
 آنها جاری نموده و اختیار با آنها اودانی داشته و مجبورشان نکرده
 و وعده ثواب ایشان داده و نهدید بعضی ایشان فرموده بزبان پیغمبر
 و فرستادگان خود که معصوم از ارتکاب معاصی سهو و فراموشی هستند
 و اگر نه چنین باشند و خوف و اعتمادی بکفایت و کوارشان حاصل
 نمیشود و بعثت انبیاء و رسل خدایان داده میکرد پس رسل بعد از
 رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله ردیف فرمود بامامت و اولیای خود
 معصومین قرار داد تا مردم مان از سهو و خطای آنها امر و مطهر تر باشند
 و او امرشان را نمیکرد و هندی تا خالی نگذاشته باشد دنیا را از لطف
 و رحمت خود و چون محمد صلی الله علیه و آله و آل او رسالت را به امت داد
 بر کوفت و کار نبوت کس را مان کرد نص صریح فرمود بر اینکه خلیفه خدای
 و جای نشین و پسران و علی بر ابطاب علیه السلام است و بعد از علی
 پسر حسن بن علی بعد از او برادرش حسین شهید بعد از او علی بن الحسین
 زین العابدین بعد از او محمد بن علی الباقر بعد از او جعفر بن محمد الصادق
 و بعد از او موسی بن جعفر اکاظم و بعد از او علی بن موسی الرضا و بعد
 از محمد بن علی بن محمد و بعد از علی بن محمد امام هادی و بعد از او حسن بن
 علی العسکری و بعد از او خلف بن محمد بن الحسن القائم علیهم افضل
 الصاوة و التقیات و بدرستی که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و آل او

فانی رحلت نمود مگر بعد از وصیت بامامت و رفته اند اهل سنت
 بسوی خلاف این امور و ثابت نموده اند عدل و حکمت خدا در افعال خدای
 تعالی جایز دانسته اند فعلی صحیح و اخلاص و اجابت و اینکه خدای تعالی
 کار برابری فرموده نمیفرماید بلکه تمام افاضاتش را از برای فایده و حکمتی است
 البته و اینکه او سبحانه ظلم و باغیچه نمیشاید و نمیکند آنچه را بحال بندگان
 اصلاح است بلکه میکند آنچه در حقیقت فساد است زیرا که تمام فعل معصیان
 و کفر و ظلم و انواع فساد را که در عالم وقوع مینماید مستند بسوی خدا
 تعالی مینماید و خداوند عزوجل بر این زمینها است و اینکه مطیع
 استحقاق ثواب ندارد و خاص مستحق عذاب نیست بلکه عذاب میکند
 مطیع را که ثمرات عمر خود را مشا لا و امر الحق نماید مانند پیغمبر خدای صلی الله
 علیه و آله و ثواب میدهد عاصیان را که همه عمر را و انواع معاصی گذرانند
 پیور شیطان و فرعون پیغمبر صلی الله علیه و آله و معصومند بلکه واقع میشود از ایشان
 خطا و لغزش و فسوق و دروغ و غیر اینها و اینکه پیغمبر خدای صلی الله علیه
 نفس بر امامی در میان مردم مان بعد از خود ننموده و اینکه آنحضرت از جهان
 در وصیت فرستاد و اینکه امام پس از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و آل او
 ابو بکر بن ابی قحافة است بمابا بعد از عمر بن الخطاب با او رضای چهار نفر دیگر
 ابی عبیده و سالم مولای حدیقه و اسید خضری و بشیر بن سعد و بعد از
 ابی بکر عمر بن الخطاب است بنص و تعیین ابی بکر و پس عثمان بن عفان است
 بنص عمر بن خطاب و عثمان بن عفان بود و بعضی از شش نفر را جدا اختصار

کردند و بعد از او علی را بطالب علیه السلام است به بیعت مردم نام حضرت
 پس از آن مردمان اختلاف کردند و بعضی از ایشان گفتند ما ما بعد از آن حضرت
 حضرت حسین علیه السلام است و بعضی گفتند معاویه را بیعت سفید است
 پس آن مردمان را مذهب نبوی است تا ظاهر شد سقاح از بنی عباس را مامان با خود
 افروغ کردند و بعد از او امامت بسوی منصور برادر او انتقال گرفت و از آن

پس آن مردمان را دو بنی عباس را مستعصم
 فصلی از این کتاب که در آنجا که امامت واجب است و ائمه صلوات الله علیهم
 از بیعت که چون پیش از عموم یافت بر تمام مسلمانان واجب رحلت حضرت
 رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم و اختلاف کردند مردمان بعد
 آن حضرت و فتنه گرفت زبانی ایشان بحسب فتنه خواهشهای ایشان
 پس بعضی از ایشان امر را برای خود خواستند بدون حق و بیشتر از مردمان
 با او کردند و بیعت کردند از جهت طلب دنیا چنانکه اخیار
 کرد عمر سعد حکومت برادر مقدسند که هنگامیکه اختیار یافت در
 میان حکومت ری و کشتن حسین علیه السلام با وجود علم او باینکه در
 کشتن او آن حضرت را برای او شرفی است و خیر بود و باین علم و یقین

او در شعر خود شریفی را گفته است

فَوَاللَّهِ مَا أَتَىكَ رَجُلٌ كَرِيمٌ	أَوْ كَفَى أَمْرِي عَلَى خَطَرٍ
مَنْ أَتَىكَ مَلِكٌ أَوْ أَمِيرٌ	لَمْ أَصِبْ مَا تَوْفَى فَيْضَ حَسَنِ
وَقَوْلُهُ لَأَتَاكَ رَجُلٌ كَرِيمٌ	جَابٍ وَمَلِكٌ أَوْ كَفَى حَسَنِي

پس بخدای قسم بنیدام و حال آنکه من است گفتارم فکر میکند و در میخورد
 در میان دو خطرات ملک دنیا و کدورت و حال آنکه در میان
 یا که کار بیکت از حسیب شوم و حال آنکه در کشتن او چنانچه است که
 در نزد او جانی نیست و ملک ری و ششانی چشم من است و بعضی از
 مردمان امر را غلبه مشبه شد و دیدند که کسان دنیا دوست و متابع از
 برای او بیعت با او کردند و در مقام نظرشان کوفته کردند و حق را
 پوشیده ماند و در خود پریش خدای تعالی شدند که خود را برای غیر
 مستحق شایسته بجهت اهل نظر خود و بعضی از مردمان بواسطه نقصان
 زبردت و بیعت سپردند و گروهی از آن را دیدند و با آنها بیعت
 نمودند و چنان که آن کردند که بسیار از مردمان مستلزم صواب است و
 از قول خدای تعالی غافل ماندند که میفرماید وَفَالِی مَرْجِعٍ لَّیْسَ لَكَ
 اندکی از بندگان مزین که گذارند و بعضی از ایشان امر را بحق برای خود
 خواست و بیعت کردند با او که از مردمان اَلَّذِیْنَ لَعَنُوا عَنْ اَلَّذِیْنَ
 وَنَبِیِّهِمْ اَوْ لَمْ یَاخُذْهُمْ فِی الشَّوْکَةِ لَا اَیْمَ اَنْکَسَ بَیْنَهُمْ و ی کرمانند از دنیا
 و زینت و از این دنیا و فراتر رفتن ایشان را ملامت هیچ ملامت کننده
 بلکه اخلاص و دیدند برای خدا و اتباع نمودند آنچه را خدای تعالی
 امرایان فرمود از طاعت کسی که مستحق بود و در جایگاه این بلیه را به
 مسلمانان حاصل شده است و اجبار من است وقت نظر در بین
 حق و اعتماد بر راه انصاف و اینکه قرار گیرد حق در قرارگاه و ظلم بر

در این کتاب

بر مستحق نشود پس خدای تعالی میفرماید اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّٰلِمِ انگاه
 باشد که لعنت خدای برستم که دانست واینکه میباید مدعی امامیه لازم
 الاشیاع از جحد و جداسی و جهاد و و چون دقت نظر و حقیقت و بطولات
 مذاهب کاشیم یافتیم الحق و صحت و خالص تر مذهب از شواهد باطل
 و اعظم مذاهب از حقیقت تنزه خدای تعالی و پیغمبرش و اوصیای ایشان
 و بنیکوتر از حجت مسائل اصولیه و فروعیه مذاهب امامیه و از بر اگر اعتقاد
 کرده اند که خدای تعالی مخصوص با ذلالت و قدیم است واینکه اینچه خبر و سینه
 حادث و غیره است حادث و افریده اوست واینکه او یگانه است واینکه او یگانه
 جسم نیست و جوهر نیست واینکه مرکب نیست بلکه هر یکی محتاج بسوی
 جزو خود است چنانکه جزو او غیر او است و عرض نیست و در مکانی نیست و
 الا حادث میتواند بود بلکه امامیه او را مقرر داشته اند از مشایخ و مخالفین
واینکه او جل و علاقه داشت بر تمامت مقدر و ذات واینکه عدل حکیم
 میباید نگاهدارد و در سنگ است و ستم بر احدی نمیگذارد و کارناشایست
 نمیکند و الا لازم میباشد حمل با حاجت و خداوند تعالی از هر دو و بالبرکت
 و ثواب میدهد مطیع را نا ظالم نباشد و از کاهکار عفو میفرماید باری
 او را بکاهش عذاب میباشد از غیر ظلمیکه با و کرده باشد واینکه کز اهل کثرت
 او محکم و استوار برای ^{دوام} بقا و مصطفی است و الا هر چه با آنچه کار خواهد
 بود و تحقیق خدای تعالی میفرماید وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا
اِلَّا وَحِيدٍ و بنا فریدیم ما آسمان و آنچه را در میان آنها است در حالیکه

اینهاست
 از کتب معتبره

با آنچه کار داریم واینکه او فرستاده است پیغمبرین را برای ارشاد و هدایت
 عالم واینکه او عز و جل غیر مرئی است و بیچیزی درک نمیشود بدلیل قول
 او يَا دَاوُدَ وَتَعَالَى لَازِدُكَ اَلَا بَصَارُ وَهُوَ يَدْرِكُ اَلَا بَصَارُ در حق بایستد
 او را دیدن ها و او در میباید دید ها را واینکه او سچانه نیست در حق
واینکه امر او نهی او و اخبار او حادث است واینکه پیغمبرین معصومند
 از خطا و سهو و معصیت خواه کبیره و خواه صغیره از بدایت عمر تا انانیت
 و الا باقی نمیماند و ثبوت و اعتقاد بی آنچه میرسانند پس منتفی میشود باقی
 بعثت و لازم میشود که آن از ایشان واینکه امامان علیهم السلام
 پیغمبرین معصومند بدلیل که سبقت بیان یافت در این باب گرفته اند از
 احکام فرجه و از ائمه معصومین که آن بزرگواران از جحد بزرگواران
 پیغمبر خدای صلوات الله علیه از نقل و روایت کرده اند و پیغمبر خدای صلوات
 علیه و آله و سلم از خدای تعالی بوحی جبرئیل علیه السلام گرفته و آن
 احکام را امامیه از ثقات و یاران از جلودر دست دارند تا میرسد
 بیکانی معصومین اعتناء ندارند بفرموده ای و اجتهاد باشد
 و حکم شمرند از حد بقیاس و استحسان واینکه باقی مسلمانان پس
 به تحقیق و نه اند بسوی هر را حق و هر مدعی گفته بعضی از ایشان و
 ایشان جماعت شاعره اند واینکه مذکور است از ایشان که با خدای تعالی و آن
 معانی است که ثابت میشود از آنها تا موجوده خارج مانند قدرت
 و علم و غیر ذلك و ظن نداده اند خداوند را و با قاعده در ذات خود

نه غلام در ذات خود و نه روح در ذات خود و نه مدد در ذات خود بلکه برای معنی
قدیمه که محتاج باشد در صفات نبوی آن معانی پس از داده اند خداوند
منع از محتاج ناقص در ذات و کامل غیر خود تعالی عَزَّوَجَلَّ کبریا بلند است
خدا تعالی از ابر صفت بلندی بر یکی نمی گویند در صفات ذاتیه او جل شان
است اقرار کرده است شیخ ایشان فَمَّا لَدَيْنَ رَازِي بر ایشان باینکه گفته است
بدستی که نصارا کافر شدند از جهت که گفته اند فدائاه سه اند و شاعره
ثابت شده اند فدائاه نه گانه را و جماعت حشویه و مشبه گفته اند که خدا
جل شان در جمیع است که برای و طول و عرض و عمق است و مصافحه را جا نمی گوید
و اینکه مخلصان از مسلمانان معاندند خدا تعالی تَعَالَى در دنیا و کعبی
از بعضی علماء ایشان حکایت کرده است که طایفه پیدا شده اند و پیدار خدا
جل شان نه را در دنیا و اینکه خدا تعالی در بارت میکند ایشان را و ایشان
در بارت مینمایند خدا تعالی را و حکایت کرده است ابوالقاسم بلخی از داود
ظاهر می بیکه داود گفته مرا معاف دار پیدار فرج و از پیش و سؤال نمائید مرا
غیر آن و نیز گفته است که برای معبود و گوشت و خون و جوارح و اعضا
مانند دست و پا و زبان و دو چشم و دو گوش و حکایت کرده است که خدا تعالی
تعالی را با لایسبه اجوف و میان خالی است و باقی بدن او میان پیر و
مصمت است و او را موی محبت در هم پیچیده است تا اینکه گفته اند و دیده
او را غار صفت و مد حاصل آمد و ملائکه او را عیاران کردند و کسب بود
بر طوفان نوح بجهتیکه بد کائنات پدید رسیده و اینکه او سبط از هر جانب

از

انگشت زبانه میباید و در دنیا اند بعضی از ایشان بسوی اینکه خدا تعالی هر شب
جمعه فرود میباید بر صورت جوانی مرده که موی خداوش ندیده در حالتیکه
الاهی سوار است تا اینکه بعضی از آنها بر بام ساری خود اخوی ساخت و گاه و
حلف دندان میبرخت که الاغ بگاه و حلف مشغول شود و پروردگار عالم را
بنده آید و باز و بگوید هَلْ مِنْ تَائِبٍ مُسْتَغْفِرٍ لِسَيِّئَاتِهِ تا آنکه بگوید
اَعُوْذُ بِكَ يَا تَوْبَةَ كُنْتَهُ بلکه کار از مرتبه هست که اثرش طلبید و من توبه
او را بپذیرم و او را بیا مرزم بلند است خدا تعالی را باینکه بگوید
رویه در حق ذات مقدس او و حکایت کرده اند بعضی از مردمی منقطع
نارک دنیا که از شیوخ حشویه بود که روزی نطق اندازی بر او برگذاشت
و جوانی خویری و پیچیده موی بر صفاتیکه خدا تعالی خود شان را وصف میکند
با او بود پس شیخ دیده بر جوان دوخت و نظر از جانب او باینکه نطق
اندازد در بان شیخ بگاز افتاد و شبانه با جوان بخانه او رفت و گفتنای شیخ
نزد پدم که نظر بر جمال بر پیر پاری او را تو او دم که کام دل را و بر پاری
شیخ بر و خشمناک شد و گفت نکر از نظر من بسوی این جوان از رویان بود
که در مذهب من خدا تعالی بر صورت ایشان آسمان فرود میباید و پیر شهید
میگشاید و کان کردم که همانا خدا تعالی است لفظ انداز گفت آنچه مرا از هر نطق
اندازی برانم خوشتر از آن سیرین پارسائی است که تو را این سخن که
میگوئی این را ذکر میخوانی و گفته اند که امیه که خدا تعالی در فوق است
و نازل شده اند که در جمیع است حادث و محتاج باز جهش است و رفته

بسوی اینکه بر عین مقدور بنده قدرت ندارد و رفته اند پیش از ایشان بسوی
 اینکه خدای تعالی کارها را شایسته هم میکند و اینکه جمیع انواع معاصی کفر و باغی
 فسادها بقضای و قدر خدای و نوع میپذیرد و اینکه برای بنده ناشی بدان
 نیست و اینکه خدای تعالی فایده دوزخهای خود نمیجوید و چیزی برای مصلحت ندارد
 نمیکنند و اینکه خدای تعالی از دوه معاصی که کافر میخورد و او را ده نمیکنند طاعت را
 و این سخن مستلزم بسیاری از چیزهای شنیعه است از جمله اینکه خدای تعالی
 ظالمتر از هر ظالمی است زیرا که عذاب میکند کافرا بر کفر و خدای تعالی کفر را بر او
 کرده و قدرت بر ایمان و پنا فریده است پس چرا آنکه ظالم دارد مبادا که خدا به
 عذاب کند کافر را بر نیک و و کونا هم در دنا و چرا که قدرین برای او و داناها
 نبوده است همچون ظالم است اگر عذاب نماید او را در معصیتی که در او نماند است
 و از جمله اسکان بهمان و انقطاع محنت ایشان است زیرا که چون پیغمبر را گوید
 که ایمان آورد کافر میتواند بگوید باینکه مرا معصوت کرده است بگوید درم خلاق ایمان
 کند با قدرت یا اثری بمرد صد تا تمکن ایمان بایم و ایمان آورد و الا چگونه ایمان
 تکلیف میکند و قدرتی برای مرد و قول ایمان نیست بلکه خدای تعالی در مکن
 خانه و من نمیتوانم بفهمم و او را در خود برایش الحی غلبه نماید پس پیغمبر از این جواب
 که کافر گوید باید خاموش شود و قدرت جواب نداشته باشد و از جمله سخن
 آنست که خدای تعالی عذاب کند پیغمبران و عذاب نماید بر طاعت و عقوبت نماید
 بر سبب آنکه سبب الله علیه السلام بر طاعتش ثواب دهد شیطان را بر
 معصیت او زیرا که خدای تعالی اندوی عرض نماید کار نمیکنند پس داین

و در این قدرت بر مثل عمل در بنده نیست و در کاران و در اعمال بسوی اینکه

صورت فاعل طاعت سببه است زیرا که تحمل نپذیرد و رحمت در سعی بعبادت و
 بهر آن که در مال خود در غارت مساجد و زیارتها و صدقات کرده است
 بدو اینکه منفعتی اند و زود و آید می داشته باشد زیرا که شاید خداوند
 عذاب میکند برین وجه و اگر در عوض کار بر امر یک شود که لذت برد و کام
 بردار از انواع معاصی بیا باشد که ثواب باو عطا میفرماید پس اول سبب
 در نزد هر فاعلی و اعتماد برین مذهب میکند بسوی غرایب عالم و
 امور شرعی محمد به صلی الله علیه و آله و از جمله آنکه لازم میباشد که
 احدی ممکن نباشد بر قصد و پیغمبری زیرا که توسل باینه طلب و دلیل
 بران بدو مقدمه تمام میشود بیکان ازان دو مقدمه اینست که خدای تعالی
 جاری فرموده است معجز را بدست پیغمبر خود از جهت تصدیق و در قیام
 این است که خدای تعالی تصدیق نمود پس و صادق و راستگوست و این دو
 مقدمه بر قول ایشان آید میشود زیرا که هرگاه حال باشد که گادی اندوی
 غرض و برای فایده کند حال است که اظهار معجزه نماید از جهت تصدیق
 و هرگاه فاعل ضعیف باشد و انواع اخلاص و معاصی در رو عها و غیر اینها
 پس صحیح نیست استدلال بر صدق احدی از پیغمبران و نه ندین پیغمبر این
 شایع و ادیان و از جمله آنست که صحیح نباشد که وصف شود خدای تعالی
 با یکدرا و غفور و رحیم است زیرا که وصف با بر صفات در صورتی ثابت
 میشود که خدای مستحق نباشد از برای عفتاد و بان فساد چنانکه هرگاه
 ساقط فرماید عذاب را از ایشان غفور و عفو و رحیم نباشد و بدین

استحقاق عذاب در وقتی است که معصیت از بنده باشد نه از خدای تعالی و
 از جمله این است که لازم میباشد از آن تکلیف ما لا یتطایر زیرا که تکلیف
 کافران در صورتی که قدرتی برای و در آن نباشد عقلا فیه است و شنید
 ممنوع و خدای میفرماید لا یكلف الله نفسا الا وسعها تکلیف غیر
 خدای تعالی نفسی را جز با ندان طاعت او و از جمله این است که لازم میباشد
 از آن است که افعالا لا یتجاوز ما که واقع میشود بر حسب قصد ها و در آن
 خیرات بر است چه و حرکت حمله بدست و یا در صنایع مطلوب و خود
 مثلا افعالا لا یضطرر به ما باشد از قبیل حرکت نبض و حرکت کبک و از آن
 بلند می نروانند و لیکن ضرورت عقلیه حکم میکند بفرز میان دو
 حرکت پس بدینکه هر طایفه حکم میکند باینکه ما بر حرکات اختیار
 فادیم و بر حرکت بسوی آسمان و بر طایفه و غیره و از آن قدرتی نداریم گفت
 است بوالله بل خلاف که الاغ ادی عاقل تر از آدمی است زیرا که الاغ ادی
 اگر بادی بسوی نهر می تازد و بزرگواران بگذرد بر بجهت و اگر در میان
 او بادی بسوی نهر می تازد بر بجهت دیگر که فرقی میکند از دو در میان نهری که
 توان از آن بر جهت یا نتواند بر جهت و ادی فرقی می گذارد در مقدار خود
 و غیره و در خود و از جمله لازم میباشد که نانی مانند نزد ما فی در میان
 کسی که نهایتا حسا ترا کرده باشد در طول عمرش میباشد که در میان
 تمام عمر خود است تا رساندن باشد و شاید بنده باشد شکر اول و
 اندوختن نیکو عمل مرد و شان صناد از خدای تعالی است نه از ایشان و در

نزد ایشان و از جمله تقصیر است که بیان فرموده است از مولا و رسید
 ما حضرت موسی بر جعفر اکظم علیه السلام واجب خیفه از آن حضرت
 سوال نمود و آن حضرت هنوز در شمار کودکان بود پس گفت المعصیه
 یعنی قتل الاکظم علیه السلام المعصیه اما من القید و من غیر القید
 فان كانت من الله تعالی فهو عدل و انصف من ان یظلم عبده و باخده و یا
 لم یفعله و ان كانت المعصیه من نفسه فهو شر و لا یعوی و لا یضایف
 عبده الضعیف و ان كانت المعصیه من القید و حده فعله و وقع الامر
 و التهمه ایبه فوجه المدح و الذم و هو حق الثواب و العقاب و وجوبه
 الجنة و النار فالا بوجیفه ذریه بعضها من بعض معصیت از
 کت فرمود معصیت با از بنده است با از پروردگار و از هر دو پس
 اگر از خدای است حدای تعالی منصف و عادل تر از آنست که ظلم بر بنده خود
 داند و از او بازخواست نماید که اگر نکرده است از او اگر معصیت از هر دو
 پس خدای شریک است با او و قوی و عاقل تر است و در بیان بنده ضعیف خود و اگر
 معصیت از بنده بدینها فی است پس بر او واقع است امر و نهای بسوی او است و توبه
 مدح و ذم و او سزاوار است ثواب و عقاب و واجب میشود برای او و پشت و
 الش بر او خیفه گفت ذریه بعضها من بعض ذریه هستند که بعضی از آنست
 از بعضی دیگرند و از جمله این است که لازم میباشد که کافر مطیع باشد در کفر
 خود و شریک که کاری را کرده است که آن کار را از خدای تعالی بوده است و نکرده است
 آنچه از خدای مکرر و میداشته و میباشد پیغمبر علیه السلام عاصی زیرا که

بهر کسی می کند از سبب و اما باینکه خدای تعالی از او داده نفرموده است تا آن
 بنده و نهی می کند و از او که هر یک خدای تعالی از او داده نموده است و
 از جمله این است که العباد لازم می آید نسبت سفاهت و حق بیوی نسبت
 که باقی جلی شامی بر آنکه کافرا امر باینکه می کند و داده ایمان را از او می کند و
 نهی می کند و از او معصیت و او را در معصیت از او نموده است و هر عاقل
 نسبت می کند از آنکه امر می نماید بر آنچه داده ندارد و نهی می کند از آنچه از او داده است
 بسوی سفاهت و خدای تعالی برتر از این نیست است و از جمله این است که
 لازم می آید عدم رضای بقضای خدای تعالی و قدی و بر آنکه رضای بکفر
 با جماع عالم و رضای بقضای و قدی خدای تعالی واجب است پس اگر کفر
 بقضای و قدی خدای تعالی باشد واجب می شود بر ما رضای بکفر بکفر و رضای
 بکفر باینکه نسبت و از جمله این است که لازم است عباد و پیما و جسد ما نسبت
 الخدای تعالی و شایسته نیست و نیز گویند است قول خدای تعالی که می فرماید
 فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ پس بر ما و بوی ای پیغمبر بسوی خدای تعالی نسبت
 داده شد زیرا که ایشان تیر کردند شب طراز و کافرا از معصیت و نسبت دادند
 معاصی و بسوی خدای تعالی نسبت خدای بر مکلفین بدو از سلطان برای
 ایشان و بر آنست خدای تعالی را باینکه نسبت **ما** باینکه باقی می آید
 اعتمادی بوجهی که عباد و بر آنکه ایشان جایز دانستند نسبت دارد
 دروغ را در عالم بسوی خدای تعالی جایز می شود دروغ در تمام این
 او عزوجل پس می آید به می شود بهشت پیغمبران بلکه جایز می شود از جانب خدای

تعالی بهشت دروغ گویند پس باقی می ماند برای ما از ای بسوی پیغمبران راست
 گوی از پیغمبران و در عکس برای ما و عیسان پیغمبری و از جمله این که لازم می آید
 تعطیل حدود و زواجر از معاصی پس بدو نسبت که اگر تعالی باشد با داده
 خدای تعالی در دزدی و سرکامی که از خدای تعالی داده مؤثرش صادر کرد
 جایز نیست که برای سلطان مؤمنه بر آن زنا و دزدی بر آنکه سلطان در این
 مؤمنه مانع می شود و زنا از او خدای تعالی و بر ما بیکر و از این جهت خدای
 تعالی از آن که هر یک شایسته است و هر یک از ما و بیکر از او خودش مانع می آید
 و از او و او را بر آنچه از او می شود مستحق می آید و سرزنش از آن شخص
 می شود و لازم می آید که خدای تعالی را داده فرموده باشد و نیز باقی آنکه
 معصیت از خدای تعالی منع از آن نیز بر او و سبب آنست و از جمله این است که
 لازم می آید عبادت با معقول و منقول اما معقول پس چونکه تقدیم در کربان
 از علم ضرر و عیال است و افعال ایشان بر ما بسوی خود ما و نوع از محسب با داده
 پس هنگامی که داده کنیم بطرف دست راست واقع نشده است بطرف دست
 چپ و چنین است بکلی آن و شایسته در این معنی سفسطه است و اما منقول
 پس بدو نسبت که از آن مجید است و نسبت دادن فعلی که بیکان بخودشان مثل
 قول خدای تعالی و ابراهیم که می فرماید و ابراهیم که می فرماید و قول خدای تعالی
 قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى إِنِّي جَعَلْتُكَ كَافِرًا فَتَرْجِعْ إِلَى اللَّهِ لَعَلَّكَ تَنْفَعُ فَوَلَّى
 خدای تعالی فَاذْهَبْ إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَمُؤْتَمِنٌ عَلَيْهِ پس داخل بهشت شود پس باینکه
 عمل کرده بدو قول خدای تعالی اَلْيَوْمَ نَجْزِيكَ فَنِّسَّيْكَ اَكْبَرُ اَلْيَوْمَ

امر و خبر داده میشود هر کس با نجه اند و خسته است امر و خبر و نقل و قول خدای تعالی
 الْيَوْمَ نَخْتِمُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ امر و خبر داده میشود با نجه عمل کرده اید و نقل و قول خدا
 تعالی یحیی کل نفس یا قسی از آنکه خبر داده میشود هر کس با نجه کوشیده است
 و نقل خدای تعالی هَلْ يَخْتَفُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ابان داده میشود با نجه خدای تعالی
 میناورد و نقل خدای تعالی مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا کیو که بیاورد کارهای نیک را پانزده برابر برای او ده
 برابر است و آنکه بیاورد کارهای بد را ده برابر میشود بر او و نقل
 خدای تعالی لَوْ يَهْتَفُونَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اذ انبک و فاکند خدای تعالی نزد های ایشان
 و نقل خدای تعالی لَهَا مَا اَكْسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اَكْسَبَتْ برای هر نفسی است
 آنچه نیک اند و خسته و برای آنست با نجه اکتساب بدی کرده است و نقل خدا
 تعالی فَيُطْلَمُ مِنْ آلِهِمْ هَادُوا حَرِّمَا عَلَيْهِمْ كِتَابَاتٍ فَيُسَبِّحُ ظِلْمًا از
 کتابیکه بودند در حرام کرده بر ایشان چیزهای پاکیزه را و نقل خدای
 تعالی كُلُّ نَفْسٍ عَمَّا كَسَبَتْ هُمْ هَرَمِي با نجه اند و خسته است در
 کوه است و نقل خدای تعالی مَنْ يَجْعَلْ لِنَفْسٍ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَجْعَلْ لَهَا مِثْلَهُ خَيْرًا
 میشود بدی و نقل خدای تعالی مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَنَنصُرَهُ وَنُزِّلْنَا لَهُ مَطَرًا فَسَالًا
 هر کار شایسته کند پس برای خود او است و هر که بد کرد پس ضررش بر
 خود او است و نقل خدای تعالی ذَٰلِكَ يَوْمَ تَفُوتُ بَدَاةُ الْاِنْخِرَافِ اِنْ خَوَّاهُ
 در دنیا و عذاب و اخراج پس با نجه نیت کرد پس خسته شده است و نقل
 نو و کسب کفر و عصیت کرده است و نقل خدای تعالی مَا اَصَابَكُمْ

مُصِيبَةٍ فَمَا اَكْسَبْتُمْ اِنْجِه بشارت سپیده است از مصیبت خدای تعالی
 اند و خسته است و دستهای شما و نقل خدای تعالی مَا كَانَتْ عَلَيْكُمْ حِجَابٌ
 سَاطِعًا اِنَّ دَعْوَكُمْ فَاَسْتَجِبْكُمْ فَلَا تُؤْمِنُونَ وَلَوْ مَوَّاهُ انْفُسَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ
 بِلِقَائِنَا غَيْرِنَا بَعِثْنَا نَاظِرِينَ اِكْرَاهًا لَكُمْ دَعْوَتَكُمْ شَاهِدًا لَكُمْ يَوْمَ تَكُونُ
 مِلَّةٌ مَكِينَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ اَعْدَاءُ اُولَٰئِكَ اَمْثَلُ مِنْ اَمْثَلِمْ اُولَٰئِكَ اَمْثَلُ مِنْ اَمْثَلِمْ اُولَٰئِكَ اَمْثَلُ مِنْ اَمْثَلِمْ
 لَا يَنْفَعُكُمْ اَنْ تَدْعُو بَدِيسِي خدای تعالی ستم میکند بوزن موری
 و نقل خدای تعالی وَمَا زِيَادُكُمْ لِّلْعَبِيدِ وَنَبِئْتُكُمْ بِرُؤُوسِ كُفْرَانِمْ
 ستم کار منید کار و نقل خدای تعالی وَلِكُلِّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَنَبِئْتُكُمْ بِرُؤُوسِ كُفْرَانِمْ
 و ما ستم کردیم ایشان را ولی بودند ایشان که خودشان را ستم میکردند
 قول خدای تعالی وَمَا لِّلَّهِ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا اَعْلَمُ وَنَبِئْتُكُمْ بِرُؤُوسِ كُفْرَانِمْ
 ستم کند منید کار و کلام ظلم بر کس است از عذاب کردن غیر کار یک
 از او صادر شده است بلکه از کسیکه او را عذاب میکند گفتند است
 خصم که حال است که خدای تعالی ترجیح دهد مقدور خود را بدو ترجیح
 و با ترجیح واجب میشود فعل پس فدای نیست و از ترجیح که لازم میباشد
 که انسان شریک باشد با خدای تعالی وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْلَمُونَ و خدای
 افزوده است شما را و بشاکی که بر پا خیزد و جوابی را قبل معارضه و نقص
 این دلیل است بقدرت خدای تعالی پس بدرستی که او قادر است پس
 اگر محتاج شود فدای بسوی ترجیح و ترجیح موجب باشد برای آنکه منید
 که خدای تعالی موجب باشد نه بخند از آن منید کمتر و جواب از دنیا

اینست که در هر کس با نجه اند و خسته است امر و خبر و نقل و قول خدای تعالی

امر و خبر و نقل و قول خدای تعالی

کدام شرکست در اینجا و خدای تعالی قادر است بر فهم برنده و نابود کردن
 و مثال این مطلب اینست که چون یک شاه شخصی را بر بعضی شهرها امان
 دهد و آن شخصی را زند کند و بجااید و غارت نماید و ستم بر سلطان
 قدرت بر فعل او و انتقام او دارد و اسیر را از بند آزاد نماید اگر بخواهد
 میتوان این را و این شریک برای سلطان نیست و جواب اینست که این
 آنکه که اشاره است بسوی آنست که میسر شد و میسر شد پس خدا
 تعالی نکار و سرفتن خود را تَعْلُوفٌ و مَا تَخُونُ و اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا
تَعْلُوفٌ و گفت این همه را میسر شد چیزی که میسر شد و حال آنکه خدای
 کرده خدای تعالی را آنچه را عمل کرده اید و پرداخته اید و رفته اید
 اشاعه بسوی آنکه خدای تعالی میسر است و دیده میشود بچشم این که
 بجز اینها نیست و بچشم خدای تعالی میسر است لَا تَذْكُرُ الْأَيْتَانَ
 در اینجا و از دیدگان و مخالف کرده اند و زیرا از اینکه آنچه میسر شد
 شود باید بر چشم باد و حکم بر چشم باشد و مخالف جمیع عقل را در این
 قول گوید و نیز رفته اند بسوی تجویز و امکان آنکه در پیش روی
 کوهها بلند باشد از زمین آسمان بارنگهای کونا کون که بینیم افرا
 و صداهای آفرینیم که میشنویم آنها را و لشکریهای فراموش شده
 باشند که جنگ و جوش را و ندانند چنانکه بدخای آنها باید نهای ما شده
 میشود و ما در جهان و کارها را مشاهده و احساس نمینماییم و
 و اصول ما را از ایشانرا استماع نمیکنیم و اینکه به بینیم چیزی که کوچک

و در این

از همه اجسام را از قبیل مورد مشرق و ما در مغرب باشیم یا بسیاری مثال
 در میان ما و آن جسم کوچک و این چنین سفسطه است و رفته اند بسوی
 این که خدای تعالی امر را میسر بوده است در ازل و خلق در دنیا و نبوده است
 در حال آنکه میسر بوده است با آنها الَّتِي آتَى اللَّهُ نَبِيَّهَا مِنْ خِزْيَانِ
بِأَيِّهَا الَّذِينَ سَوَّاهُ اللَّهُ ای کسانی که گردیده اید و ایمان ورده اید پس
 از خدای تعالی الَّذِينَ آتَى اللَّهُ نَبِيَّهَا ای مردمان بر سپیدان و پروردگار خود را
 و اگر شخصی در منزل خود بنشیند و غلام خود را حاضر نباشد پس بگوید
 سالم بخیر و ای غلام بخود و ای غلام داخل شو گفت شود که بخوان و بگوید غلام
 را بخوانم که از داده دارم بیست سال بگریم هر غلامی او را نسبت بخود میدهد
 پس چگونه را بیست سال از اشاعه که کشیده است خدای تعالی را بسوی
 این قول در ازل و رفته اند جمیع مذاهب سواي امامیه و اسماعیلیه بسوی
 آنکه پیغمبر ^{و امامان} غیر معصومین را شمرده اند بر آنکه خدای تعالی کسی را
 حاضر باشد برای و دروغ و سهو و زدی پس چه و توفیق و اعتقاد حاصل
 میشود برای امت و ملت بکفتار چنان پیغمبران و امامان و پیغمبر اطهار
 ایشان میباشد و چگونه واجب میشود پیروی اطاعت ایشان را بخور و
 احاطه آنکه آنچه میگوید خطا خواهد بود و فراموش داده اند امامان را مخصر
 بشمار پیغمبران بلکه گفته اند هر کسی که بیعت از مردم شناسد منعقد میشود
 امامت او در دنیا بشمار و واجب میشود اطاعت او بر مردمان هر یک که باشد
 و مجهول الحال بوده باشد و هر چند بر منتهای کفر و فسوق و فساد باشد

ورفته اند ایشان بسوی قول بغیاس و اخذ برای پس داخل گردانند درین
خدا ^{تعالی} چیزی را که ازین خدای نیست و تغییر داده اند احکام شریعت را و
احداث کرده اند مذاهب چهارگانه را که نبوده است در زمان پیغمبر خدای
صلی الله علیه و آله و نه در زمان اصحاب آنحضرت و او کذا شنیدند از اول
اصحاب تا بالیکه اصحاب نصیح کرده اند بر ترک فاسد گفته اند ^{اول من قال}
ابلیس تحت کسبک فاسد نمود و بهوای نفس خود متمسک شد شیطان
بود و باین سبب رفته اند بسوی امور شنیع چون با حرم دختر بیکه از زنا
بوجود آمده باشد سقوط حد از کسبیک نامادریا خواهد خود جماع کرد تا
با علم و بفریم و نسب بواسطه عقد بیکه او را نبند است و او میداند بطلان
آن عقد را و از کسبیک بچیده باشد بارت خود پارچه را و زنا کرده باشد با
پارختر خود یا علم و بفریم و نسب و از لواط گشته یا اینکه لواط فیج نالذنا
و الحاق زن مشرقی بزن مغربی پس چون زنی بیک مردی دخترش را با اینکه
دختر در مملکتی مشرق است بمرد بیکه او پدر دختر در مغرب هستند و
و روزی بیکه جدا شوند نام مدت ششماه بگذرد و دختر در مشرق فرزندی
بناهد ملحق میشود نسب آن فرزند را بپدر که او پدر دختر در مغرب میباشد
با انکار امکار ششماه است و وصول مرد بسوی آن زن مکر بعد از سال
چند بلکه اگر سلطان حبس کند آن مرد را از هنگام عقد و بر او بدهد
و با سبب آنها بر و کار نام مدت پنجاه سال پس از آن دهاتی باید و بیهران
زن و باید و بپند جمیع فرزندان و فرزندان زن و فرزندان فرزندان

او را ناپسند شک نام شاعر ملحق میدارند بمرد بیکه نزد یک بان زن و غیر آن
نکرده است و با حرم نبیند با وجود مشارکتن یا ثلث در آوردن ^{مسیحی و مجوس}
وضوی بیند و نماز بر پوست سگ و سجود بر عذر خشکیده و حکایت
کردن بیک از فتنه آراء برای بعضی از سلاطین و در نزد یکی از فتنه آراء خفیه حصو
داشت صفت نماز خفیه و اول آنرا که را مد که غصب بود و بقیه وضو
گرفت و نیکو را بقاری گفت بدو و بخت نماز نماید و قرائت سور و از ^{بسی}
مد ها نماز اخضا را داد و دو باغ سبز گفت پس سر برافکند و بدو
طاعت بگوید در رفت و برخواست و تا بناچین کرد پس از آن بجای
سلام بادی رها کرد پس از شاه که بر مذهب حنفی بود از آن مذهب
براعت جست و مباح دانسته اند و مقصود او گفته اند اگر زدی وارد
سری شخص شود که صاحب ساری چهار پان و اسپنا داشته باشد
پس زوجه و بان صاحب خانه را بچهار پان و اسپنای او دهد که در ^{لله}
او میدشود و اگر صاحب خانه بیاید و کار نزاع انجامد صاحب خانه
ظالم است و زدی مظلوم و هرگاه مقانله ثابت و صاحب خانه کشته شود
خونس همد است و اگر زدی قتل سپید شهید است و واج ^{میشود}
حد را برزنا کار در وقتیکه شهود نکند و کند و اسفاط میبندد
در صورتیکه شهود را تصدیق نماید با وجود اقرار و کوا و این ^{سبب}
اسفاط حد و الحاق فرزند زنی که هر کس در بان او شهادت زنا داده
شود تصدیق از شهود کند و از حد و با حرم کشت سگ و با حرم ^{لوا}

بوسی جعفر بر محمد علیه السلام میگوید بدانم که حضرتش از سالار
پنجهانست و او سکنه نشاء داده است فضا ما بته و معارف حقیقه حقها
بیتیه تا و انحضرت با می خیزد تا در این که بوفوع می پوست و با بر
و ظان می اند صا دفا مین و عبد الله الرحمن علو بان را از حجت
سند رحمت برای فردا خود فراهم نمود پس فرمود صا د علیه السلام که
ای را تمام نمیشود و سر انجام بنمیدد عبد الله بخیر و انحضرت فرمود صحت
این امر صاحب فناء زد دست و از این عبارت بوسی منصور و اشارت
و چون منصور این خبر را شنید سرود شد زیرا که میدانست و فوع انحضرت
که انحضرت خبر دهد و دانست که امر بر او قرار نخواهد گرفت و چون از معرکه
قتال آزاد می شود می گفت کجا است قول صا د و ایشان و پس از آن امر
با و منتهی شد و بود و در انحضرت موسی اکاظم علیه السلام معرکه
به بند صالح و اعدا هل زمان خود بود و بهار با نیا می استناد و
بروزه بیابان میرد و از آن بگام نامیده شد که هر وقت که می دیدی حضرتش
میرسد مالی برای و میسر شد و فضل و مهربانی انحضرت مخالفت و موافقت
نقل کرده اند این جوئی حبلی از شقیق بلخی حکایت کرده است که گفت
در سال یکصد و چهل و نه بقصد حج پیرو شدم پس شاد سپید فرود
ادم ناگاه جوانی خوشنوی و کندم کون روی دیدم لباسی از یشم پوشیده
و شکر خود میپید و نظایر بر پای داشت و از مردم تنها بر کار می داشتند
بود با خود اندیشیدم که این جوان از صوفیه است و از من که با او
می

[illegible]

اَنْتَ سَيِّدَاظْمِنَا اِلَى الْمَلَا • وَقَوْلِيْذَا ارَدَى الطَّعَامَا

ناستبدیدی مالی بر سواها بنویشتا تمام در وقتیکه نشناختم و بنویسید
 چو طعم خام افغانی من برای من جبار بود که چو چمنی نیست شقیق کشت
 فهمیدای ملت به دیدم آب چاه بالا افتد و دلوزا گرفت و بر کرد و خوش ساخت
 و چنان رکعت نماز بجای آورد پس از آن میل کرد بسوی نخل اندیک که در آنجا بود
 و بدست خود یک بکرت و در دلو ریخت و می شامید پس رجوع کردم و گفتیم

ای بده خدای بمن بخوان از زبان من آنچه خداست روزی فرموده است پس فرمود ای
 سبقتی از من زل نعم الله علينا ظاهراً و باطناً فاحسب ظنك برکة هم وان نعمتک
 خدای شاکل است هم میداد و هم پنهان پس بنکو کن گمان خودت را بپرد و کاروت
 پس از آن دلور از بین نداد تاگاه سبوس و شکر در جمعه بود که خدای فهم هرگز
 گوارا از شما شامید بودیم و نه خوشبوی و از آن پس سر و سراب شدم و چند
 روز گذشت که میل بخوردن و شامیدن نمی کردم و از اندیدم تا داخل مکه
 شدم شوی و از در طرف ناو از آن دیدم دو نیمه شب بخشوع و نماز و کبر و ناله
 و صواریه چنین بودند شب بپایان رسید پس چون صبح شد بر خجاده خود
 و هیچ می نمود پس نماز صبح بر خواست و بعد از آن هفت طواف کرد و هر روز
 پس بر اثر او رفتم و دیدم برای و خاشیه و املول و غلامان بر خلاف آنچه دیدم
 میدیدم و مردمان فراگردا و قلم می بستند و سلام میدادند و تشریف داد
 از بعضی پرسیدم که این چیست گفت موسی اجمع علیه السلام است گفتیم
 چه باشد که چنین کلمات بنویسی مثل این نزد کوار باشد و ثابت کرده است بر حقا
 بنیل مترجم گوید و جوهر محال بر این حال الحقیقی محمد الله تعالی این حکایت را در شرح
 قصیده ابو فراس الحمدانی آورده و ابیاتی را از فرمایش نقل مخصوص کرده و اینست

سَلِّقْ قَوْلَا لِي قَوْلُهُ وَمَا شَا	هَدَيْتُهُ وَمَا لِي كَانَا نَصْرًا
قَالَ مَا تَحْتَمِلُ خَابَتْ مَحْصَا	شَا حِجَابُ اللّٰوْنِ نَائِلُ الْيَحْيَى مَحْمَدًا
سَامًا وَنَعْمَةً وَلَيْسَ لَهُ مَرَا	دُفَعَا لَيْتَ دَانَا أَنْفَكَا
وَلَوْ قَمِيمًا تَمَّ بَسَا لَنَا	شَوْ لَمَّا دَرَا نَلْجُ الْأَكْبَرَا

نویسنده

أَمْ قَاتِلْتَهُ وَتَحْتَمِلُ رُؤُوسُكَ	دُونَ فِرْدَوْسِي الْيَحْيَى حَمِيرًا
بَقَعَ الرِّمْلُ فِي الْأَنْبَاءِ وَتَبِيرُهُ	فَتَادَبَهُ وَتَحْتَمِلُ حَمِيرًا
إِنْ يَفْقَهُ سِرَّهُ فَمَا وَلَوْ مِثْلَهُ	فَمَا بَدَلَهُ سَوِيًّا وَشَكْرًا
فَأَلْنَا نَحْبَحُجَّحَ مِنْ بَلَدٍ هَذَا	فَلِ هَذَا الْأَمَامِ مُوسَى جَعْفَرًا

پس سبقتی از من از آن بزرگوار و آنچه را که مختص دیده است گفت است چون فرست
 چه گذارتم شخصی دیدم دیگر کوه و لا غرنا دام و گندم کون که تنها سپهر می کرد و شوی
 فلور نداشت و دانسته افشادم و کان کردم که سالی خواهد بود و نشناختم که هیچ
 بزرگ دیدم و است پس از آن دیدم و مافرد آمده بودیم و در منزل قید و نظر
 سر یک سرخ کردیم نداشتیم یکباره ای نیمه با دو طرف یک داشت و می شامید پس گفتیم
 در عالمی که عقل بر حقیر بود مرا از شیرینیکه می شامی نبوشان پس طرف را به نظر داد
 نوشیدیم و سبوس و شکر باقمه و از مردم حاجت پرسیدیم که این مرد چیست گفتند این
 نزد کوار موسی بر جعفر الکامل صلوات الله و سلامه علیه است و بر دست است
 نزد کوار بشیر خانی نویر نمود زیرا که مختص بر درستی او وجود میداد و در بغداد
 و شنید ملاهی طاف و قفا خواند که نزد آن ملا می شنید است و کینه کی از ستره می
 شد و خاک کرد و باز سبوس نهاد و داشت و بر درستی انداخت مختص فرمود باخبار
 صاحب هذا الدار و حرم عبدی ای کثیر صاحب این داری از دست ما بده کینه را
 گفت بلکه از دست فرمود صدق تو گوید که عید اخاف و منظر را دست کینه را
 بنده می بود از مولای خود می رسید پس چون کینه را اب و گرفت و بر کشت و بر شمر
 در آمد و او بر سفره شایب خود بخواه و پرسید چرا از این آمدی گفت مرده ای نامی

چنین حدیث که پس بشر را پای برهنه بیرون دوید تا با آنحضرت رسید
و بر دست آنحضرت نوبه نمود و بود فرزند آنحضرت علی بن موسی الرضا
علیهما السلام را هدا مل زمان خود بود و خدا ای همه را خدا بسیار
از علوم را از آنحضرت می نمودند و در عهد نمود و اما موسی را آنچه
از کمال و فضل در حضرتش بود و موعظه فرمود روزی برادر خود را دید
و با او فرمود ما آنکه علی رسول الله صلی الله علیه و آله را گفت که ای خدا
و اخفت که ای خدا ما را که بر سر جگر حرمه اهل الکفر و قد قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ان فاطمة احصت فرجاتها ثم الله ذریعتها
علی الکاف و قال ما نالوا ذلک الا بطاعة الله فاذا اردت ان تنال ذلک
بعصبة الله ما نالوا بطاعة الله الا اذا لا کفر علی الله فنهام چه خواهم
گفت جواب پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را در و فیکه تو خود نماز بخانه
باشی و راه نماز کرده باشی و کوفه باشی ما امریم از غیر جلالان مغرور
کردند از مردم احق کوفه و تحقیق فرموده است پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله بدرستی که فاطمه نگاه داشت فرج خود را پس خرم کرد خدای تعالی در دنیا
او را بر ارض و بخدا قسم نه رسید تا بر فطرت بر طاعت خدای هرگاه تو میخواهی
بعصبت خدای بر روی آنچه را ایشان بطاعت خدای نگاه رسیدند پس
دوایر هنگام بود بر خدای تعالی کرامی نواز باشد خواهی بود و ما مومن اسم
بردارد آنحضرت را بر داهم و دنا بر سر که زد و نوشت با طرافاتی بیعت
آنحضرت که او امام اهل عالم است و ما بر زبان و و بر زبان بدندان بر کوهی

او هم و لباس سبزه را بر انداخت و لباس سبز پوشید و از ابو نواس شاعر سوال
کرد که چرا مدحی نشنیده است و دستا بوفوا بک
^{آنحضرت را}

فیل یاتنا و عدنا لنای طرا	فی قلوب من الغالی التیبه
قلنا لا ترک مدح این مومن	والخصا الی التی یحب من یبیه
قلت لا استطیع مدح اینام	کار خیر شیل غار ما لا یبیه

گفت شد که نو بکار مردمانی در قنون سخن پس چرا مدح علی بن موسی الرضا
و خصال ستوده را نکرد و در حضرتش فراهم است بنظم در دنیا و دینی گفتیم است
نداشتم مدح این که بر شیل مریدان را خادم است منجم گوید و دعوت کند
حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام از مومنان برخواست و بر سر
نستاب ابو نواس بر کباب آنحضرت پیوست و عرض کرد ای پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله ای ای در بیان آن گفت که دوست میدارم که بعضی برسانم و از مریشی می رود

بمعنا عرض کرد

مطهر من یقینات حیو و سع	تجلی الصلوات علیکم انما ذکرنا
س که بکن خلوقا بایر نشیبه	مما له فی قدیم مقتدر
فانما بنا خلفا فکنته	صفا که و اصطفانا که ایما
فانتم لکلام الا علی و عند کسر	علم الکتاب ما جانا تنو

یا که هستند که امتنان با که در امتنان و صلوات بر ایشان جاریست هر جا که ایشان
شود آنکه علوی باشد که هیچکس نباشد و بیان شود پس برای او چیزی که با به فرستیم
باشد بخواند بود پس خدای فریشت را چون فرید و استحکام بخشید شاد

کرده و اختیار نمود ای مردمان بر کردید پس شایسته کرده بالا نواز سابر مردمان
و در نزد شما است علم کتاب و علم انچه در سوره های قرآن و کتاب های اسما فی آمده است
انحضرت فرمود ما را با بیانی بنویس که کسی این پیشوایان است ای غلام از نفقه ما
چه هر روزی غلام عرض کرد سه صد پندار فرمود با یونوان در باز فرمود بنده
اودا که نداشتند از راه ما و اودا که نداشتند و فرمودند از نواز سابر مردمان
پدید نواز خود و چون پدید رفتند صلوات الله علیه بر من و بر کوار و بر محمد و بر
محضر جواد بود از رحمت بسیار علم و دین و فقه و عقل و با کسی از انحضرت
و خواست دختر خود ام الفضل را با انحضرت تزویج کند و قبل از آن دختر خود است
حبیبی نام پسر انحضرت حضرت حلی بن موسی آل حسن اسلام الله علیه تزویج کرده بود
ای را بر برین پیشوایان سر معنی ناکو دادند و از دین ممانعت دادند و نرسیدند که
امر خلاف فتنه در ایشان بشود و با انحضرت بیعت کنند چنانکه باید و شایسته
کرده بود پس از هم شدند که اینک خوشایند ایشان نزدیک تر بود و خواست
کردند که از این اقدام باز ایستند و گفتند انحضرت در شما و کودکان است و علی ندارد
گفتند مگر شما اودا میشناسم و اگر میخواهید اودا را از این کجی از اخراج کنید
و بجای بر این کجی ما را از این دادند که انحضرت را و داد و در مسئله بیان دادند
که انحضرت را از جواب حاضر نماید و در بر او نموده باشند و مامور انحضرت و
و عیسا سابر را حاضر آوردند تا چنانکه چندی از او سوال میکرد انحضرت فرمود
سَلِّمْ عَلَیْکَ لَکَ بِهَرِّی از انچه در نظر داری گفت چه میگوئی در محرم یک شکار کرد
گشت فرمود فَلَیْکَ حَالٌ وَ تَرْمِی غَالِیاً کَانَ وَ جَا هَلَا مَبْنًی یَقْبَلُهُ اَوْ هَا هَلَا مَبْنًی

صَغَا وَ الْعَبْدُ اَوْ تَرْمِی کَانَ هَا هَلَا کَانَ اَلْحَرِّ اَوْ حَرًّا صَغِیْرًا کَانَ اَوْ کَبِیْرًا مَبْنًی
مَبْنًی قَاتِلًا لَکَ اَلْکَبِیْرَ کَانَ اَلْکَبِیْرَ اَوْ مَبْنًی مَبْنًی اَوْ دَا دَر حَلْ کَشْتِه است با در حرم
دانا بوده است با نازان محض کشتن و بوده است با دومی کشتن و از
خود و های صید بوده است با از نواز کجا ای محرم بنده بوده است با اودا
کوچک بوده است با با یوغ با قلستان از نواز است با از غلبه آنها است
پس بجای این کجی بچرت و دافند و اشرع بر جبهه اولانج کردید بطوریکه مردم
بجلاس ملتفت حال او شدند و دانه خلاصی قدرت جواب بنات و از جلیقه
و عیسا سابر و هر کس و دایم پدید شرمند بود پس مامور ساجف خاموش
ماند و پس از آن سر بر آورده با فای و ریخود و حاضران تکریب و با هلید
خود گفت با الا نشناختید انچه بر من انکار میکردید پس از آن روی پادشاه
نمود و گفت با انخواستگاری میکنی فرمود ای گفت برای خود نکاح میخواهی
انحضرت اذای خطبه نمود و بر پادشاه در هم خالص عفت است مانند کاین
جمله خود خضر قلمر علیها السلام پس از آن و از تزویج نمود و بود
فرزندان نواز حلی الهادی علیه السلام و انحضرت را عسکری میکنند زیرا که
منوکل انحضرت را از مدینه بغداد خواست و از بغداد بصره را می آورد
و در موضعی که او را عسکری میکنند اقامت داد و از آنجا بصره را انتقال
کرد و دین سال و نه ماه مقام فرمود و منوکل او را از مدینه بصره
اودا از حجه شریف را با امیرالمؤمنین علیه السلام که مقام امام
هادی علیه السلام در مدینه و بصره بود با انحضرت را با او گفتند و از آن

شبهانی بر وزیر دند بر فرازهای کوهها که با سبانی میگردند ایشان را زرات
 شجاع بنا و فرود شدند بعد از غلبه از پناه جانهای بلند خودشان و از امر
 یافتند در کوهها چو سبانی فرود شدند و از داد ایشان را فریاد کنند پس از
 سپردن ایشان بجا که گجاست دست بندها و ناجها و پیرها و اسبابهای
 یاری بر فراز طرهای ایشان را غلها داشت و جواب داد بعد از آنکه رسید بود که
 انصوریهای ازین کارمان برانها جنبش میکنند تحقیق دوازده کیسید برانها
 دوزکاران که کوشش میخوردند و میباشید پس کردید بعد از دواوی
 خوردنها که تحقیق خورده شدند و سعدی میگوید طمع کرده بودم که کوهان
 کنایه بخوردن کوهان سرور پس منوکل کیست نا اشنان دید کاش بپیش او را
 نکرده و بود فرزند آن بزرگوار حسرتی علی السلام عالم و زاهد و شایسته
 افضل اهل زمان خود و طاهرانه اخلاص بجا اذ انحصرت روایت کرده اند
 و بود فرزند انحصرت مولانا الامام الهادی محمد صلوات الله وسلامه
 علیه روایت کرده است بن خودی با سنان خود از ابره که گفته است فرمود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فی آخر الزمان رجل من لدی الله یخرج
 کتبه کتبی لایزال الارض فیطأ و عدله کما ملئت ظلما و جورا خرید حق
 که مرد پهل فرزند آن مر که اسم واسم می گویند او کیند مر باشد بر میگرد
 زمین تا از داد و انصاف در حالیکه بر شده باشد از بیدار و ستم پلین
 مرد همان مهدی علیه السلام است پس بر که دهند ائمه فضلاء خافوا به
 عصمت و طهارت صلوات الله علیه هم تحقیق رسید اند منتهی و جگر کال

و نکرند اینچنین دیگران را اما آنان و خلفاء مشغول عمارت و دولت گرفتند
 از انواع معاصی و ملاهی شرب خور و از کتاب بخور حتی با افارب و محارم
 خودشان چنانکه دستور در کتب موجود در میان مردم است فرمود اما مبر
 گفته اند خداوند عادل قاهر را در حکم کند در میان ما و میان ما و غیر ما
 و هو خیر الخلقین و خداوند هر که کند کار است و چه خوب گفت است یکی

از شلم نامده صبر

و کلام الله فی نقل الخفا	و کلام الله فی نقل الخفا
و کلام الله فی نقل الخفا	و کلام الله فی نقل الخفا
و کلام الله فی نقل الخفا	و کلام الله فی نقل الخفا
و کلام الله فی نقل الخفا	و کلام الله فی نقل الخفا

هرگاه خواهی برای خویش مذهب و این پیسنیدی و اختیار کنی و بدانی که
 مذاهب مختلفه بر نقل اخبار و شعاری و اختیاری ندارند پس و گذار خود
 قول شافعی مالک و احمد و انچه روایات کتب الاخبار شده است و مرد مایه
 دو سندار شو که گفتار و حدیث شان روایات از حدیثان پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله از جبریل از خداوند فرشته کاوست و کان میگردم از تحصیل کنندگان
 عام احادیث که واقف بر اختلاف عقاید مذاهب منفرقه شده باشد و در
 صمیم باطن خویش بر مذهب امامیه و اختیار کند و هر چند اظهار مذهب
 دیگر از جهت طلبه بنا بری خود نماید زیرا که برای آنها مدار و در باطنها
 واقف و دامن دار و دولت پیوسته است که عقاید مردمان را بر امامت خود
 سخت میگردند نهاده شده است و بسیار دیدیم که کسانی که مذهب ایشان

متدبر معتقد بودند و حب دنیا و طلب دنیا مانع بود که مذهب عقیده
باطن خویش را اظهار و ترویج کنند و تحقیق بدیدم یکی از ائمه جناب ولایت کفایت
بر مذهب طریقه امامیه ام گفته پس چرا بر مذهب جنلی و س میگوئید گفت در
مذهب شما است و ما اینها نیست و نیز مدعیان بزرگ شافعیه و زواری
ما چون وفات یافت وصیت نمود که منصدی مال خود در غسل و بختنش بکنم
از امامیه باشد مدفون شود در مشهد حضرت کاظم علیه السلام و در شهادت
داده شود که او بر این امامیه بوده است **چهارم** از آنست که امامیه بسوی مجاز
بر غیر حق نرفته اند بر خلاف مذهب دیگر پس تحقیق ذکر کرده است قرآنی و عقلی
و بر هر دو امام برای شافعیه بوده اند چنانکه تسلیح و دروغی شیخ اظهار
لکن چون دافض شاد خودشان فرموده اند ما عدول کردیم از تسلیح بسوی
تسبیح و پشت ما میزد که کرده است و تحشی و او از ائمه حنفیه است در تفسیر
قول خدای تعالی **قُلْ لَّهِ عِلْمُ الْغُيُوبِ** و ملائکه او خداوند است که صلوات
و رحمت بر شما میفرستد و ملائکه خدا اینکه جا برایت میقتضا این را که می
که صلوات فرستاده شود بر هر یک از مسلمانان لیکن چون در تفسیر این و شر
دوامت خودشان گرفتند ما منع نموده ایم و گفته است مصنف هدا بر از
علماء حنفیه اینکه مشروع تعظم و دوست داشت لیکن چون در فضا عا در خود
گرفتند ما منع را در تفسیر فرموده ایم و از آنکه نبی است پس بر این
کسانی که تغییر شیخ را میدهند و تبدیل میکنند احکام را که پیغمبر خدای صلی
الله علیه و آله بران وارد شده است و میگویند بسوی حضرت صواب از روی

دشمنی و حاجت که با مردم مانی معین با اجماع بر شایسته است پس یکی ایشان در جوی
بسوی قتل ایشان با اینکه ایشان چیزها را خلع کرده اند و افروخته اند که آنها
بهجت در بر است و اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که **كُلُّ بَشَرٍ خَلْعٌ**
فَرَّقَ مَصِيرُهُ إِلَى النَّارِ و هر بدی که از هبت و هر که از هر بدی که از کشتن است
آنست و فرموده است **مَنْ أَحْدَثَ فِدْيَةً بَيْنَنَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ كَذَّابٌ وَهُوَ ذُو عَيْنَيْنِ**
که نه نه تو و هم و نفرت فلو بهم انکه احداث کنند در میان چیز که نیست از آن
دین پس اینچنین باطل و مرد و دست و اگر حجاب احداث بر کرده شوند از آن
مرد و در محدث طریقه که گفت و ناخوش خواهد داشت بر کشتن از آن چیز را نفوس
انها و نفرت خواهد نمود از آن کشتن دلهای ایشان چون ذکر خلفاء
در خطبه های ایشان با اینکه ذکر خلفاء در زمان پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
و در زمان یکی از صحابه و تابعین و در زمان پیغمبر و در ابتدا دولت عیسی
بلاجماع در خطبه های ایشان نبوده است بلکه چیزیست که از آن منصوص احداث کرده
که هنگامی که میماند و در آن زمان سادات علوی و خلافت و منافرت واقع شد پس گفت
بغض همی خود و بغض ایشان را میماند و پیغمبر میسر هم برایشان بنی و بنی خدا
و ذکر کرد در خطبه خود و این بدعت است که گفت تا این زمان و ما ندانیم هیچ
که نص کرده است خدای تعالی در کتابش خود و فرموده است **فَاعْبَادُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا وَجْهَهُ**
وَالْيَدِ إِلَى الْمَرْغُوبِ و اسعوا و اسعوا و اسعوا و اسعوا و اسعوا و اسعوا و اسعوا و اسعوا
و دستهای خود را با از هم جدا کنید سرهای خود را با خود را با و برآمدن باها
و عجب است که گفت است عضوان مغضوب و عضوان مسومان فعبادوا و عجب

القل ودعوا جرحه من وروعه وحق سبحك يا من لا تقدر ان
 مع ياهاذا واجب فلان فادع سائرنا ومانعه ومنتعه وادع شده است
 فلان وفرموده است خدا تعالی در منعه حج فمن منعوا الحج فما استسرى
 من الهدي ^{وكان} يسر كما يريد او منع شود باقيا عمره وفسد كنهه حج باشد
 بر هر چه بکشد استناده و شتر و گوسفند را بکشد و ناسف خود و پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله بر توان عمر چون حج فارغ نگذاشت و فرمود لو استقبلت من
 أمري ما استقبلت لما استقبل الهدي اگر پیش رو نباشم از امر خود آنچه بعد
 در زمانه فرزند علی را هم هدیه و فرموده است فما استمتعتم من هدي من فانه لله ^{وكان}
 فريضة بر هر چه از فلان دادید که بان تمتع و بهر بر دادید از فلان پس بدیدید ^{های}
 ایشان را که واجب است دادن مهر و عمل این منعه حج و منعه نساء است و داشت
 در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و در مدت خلافت ابوبکر و چند سال از خلافت
 عمر ابن الخطاب آمد گفت منعتنا علك ان نعقد رسول الله صلی الله علیه و آله
 له وانا انما نعقد عاكب علمه ما و منعه است که حلال بودند و عهد پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و منعه میگردان و منعه و عقاب میکرد که اگر ترک کنند
 منعه شود و منع کرد ابوبکر مهمل طاهر علیها السلام را پس آنحضرت را بوی که فرست
 بآب که آنحضرت را باک و لا در شای ای پیغمبر خدا ما نوارث بدست داری من این
 پدر دهم پس ناچار شد ابوبکر در جواب این سخن فرماید که خود را و داند و دان
 تنها است و خود او خرم و مد علی بیت و صد فر بر او حلال است و دان و دان
 از است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود نحن معاشر الانبياء

لا نؤتي ما نكاه صدقه ما كرم بغيرك بل نكاه بيم انهم يكادون
 صدقه بخر است و حال آنکه فلان مخالف است با این روایت و از خدا میترسند
 بهر ما بد بوی که الله فی اولاد و کثر و صحت میکند خدا و نکاح شاد و در بار
 فرزندان شما و خدا میترسد فلان نداده است این حکم را مخصوص بر امتی سوا
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و نکاح میکند این را بر هر چه روایت ایشان را و هم
 خدا میترسد فرمود است و ورت سلمان و طاووس و مبلث بر سلیمان و آله
 و هر فرموده است حکایت از قول زکریا علی نبیا و آله و علیه السلام فی
 جعلنا آلنا من ذلک و کانت امر فی عاقل و کانت من لدنک و لیس فی
 برکت من ال یعقوب و بدست میگردان و لیس فی کتیر از من و از من
 باشند و بدترین بیعت است و مال را از غیر حشای تو خرج کنند و
 زن من نازانده پس بخش برای من از جانب خودت فرزند می که مبلث بر داد
 من و مبلث بر داد ال یعقوب و چون ذکر نمود طاهر علیها السلام اینکه
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از فلان بابا و مجتهد است ابوبکر جواب داد
 که بپا و راز نبوده و ازاد کوا هر که کوا می دهد برای ام ایمن را از
 و شهادت داد گفت و فاست و شهادت و مقبول نیست و حال آنکه پیغمبر
 روایت کرده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود ام ایمن از من
 اهل الجنة ام ایمن فی سنا داخل بهشت پس امیر المؤمنین سلام الله
 علیه آمد و شهادت داد پس گفت هذا یعلک بحرمه النبی و لا حکم
 و نهما در تیر لک علی شوهر تو است و منعت دایمی خود میکند و ما

و اما نه و معروف نفرمود اما مارت و او را خلیفه بنامیدند و چون بویکر
 امر خلافت شد اسامه بن جهم و امامی گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را
 تو امادت دادی پس که تو خلیفه بویکر کردی است پس بویکر و عمر بن خطاب او رفتند
 تا او را راضی کردند و در مدت حیات خود او را امیر بنامیدند و نامیدند
 عمر را فزونی و امیر المومنین علیه السلام و نامیدند بایر نام با اینکه پیغمبر
 خدای صلی الله علیه و آله در بیان اش فرمود **هَذَا فَاوْزُ مَنِّي يَتَّقِي بِآبِ الْحَيِّ**
وَأَبْنَاءِ طَلِيبٍ این است فزونی است که جدا میکند میان حق و باطل را و
 گفته است ابن عمر بن خطاب خیم ما منافقان در زمان پیغمبر خدای صلی الله
 علیه و آله میکردند **بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمَا عَلَى عِلَّةٍ الْإِسْلَامِ وَبَيْنَهُمَا شَيْءٌ** ما را
 بر باقی زمان آنحضرت با انکار یا از پیغمبر علیه السلام جدا میفرمود و عایشه
 با آنحضرت گفت ذکر خدیجه را زیاد میکند و خدای تعالی عوض هنر را و بنوعی
 نموده است فرمود **وَلَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى ابْنَتِ خَدِيجَةَ مَا سَدَّ مَقْبَلِي الْكَذِبِ وَالْفُتُورِ**
أَذْهَبَ فِي الْقُلُوبِ سَعْدِي عَمَّا عَمَّا وَدَّعِي اللَّهُ مِنْهَا أَلَوْلَا رِزْقِي مِنْ خَدِيجَةَ
 عوض داده اند ام از خدیجه هدی را و از تصدیق کرد مگر هنگامیکه هر روز
 مگر نکند بپس میگردند و بجای یاد مگر و فیک مردمان مگر میزدند و مساجدت
 که مگر با خود و دوزی **مَوْلَى خَدَايَ تَعَالَى** نه ندا داد و از دیگران رزقی ننمود
 و فاش کرد عایشه را از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را و گفت پیغمبر خدای
 صلی الله علیه و آله را و **وَأَنَا بِنْتُ نَبِيِّ خَدَايَ وَأَنْتَ ظَالِمَةٌ** بد رسیده که تو منافق
 خواهی کرد با جلیق حال آنکه نوشته ام که خواهی بود بر او پس از آن مخالفت کرد

اندر

امر خدای تعالی را در قول خدای تعالی **وَقَرْنِي بِمُؤْمِنٍ** و قرار بیکر بایر و عایشه
 خودتان وضو و سجده کرد با و و حلق مردمان که منافقانه کند با علی علیه السلام
 بر غیر کماهی زیرا که مسلمانان اجتماع کردند بر قتل عثمان و عایشه در مرد قتی
 امر بقتل عثمان میکرد و میگفت **أَقْتُلُوا عَقْلًا قَتَلَ اللَّهُ تَعَالَى بَكْشِيَةً** عشا را
 خدا بکشد نفس را پس چون خبر قتل عثمان با و رسید فریاد کرد و سوال
 نمود که نصرت نمود خلافت گفتند علی علیه السلام پس خروج کرد و بنحو خواهی
 عثمان با آنحضرت قاتل نمود پس کلام کلام برای علی علیه السلام بود و چگونه را داشتند
 طلحه و زبیر و علفان و بنی مطولعت عایشه را بر این اقدام و بکلام روی بدار
 میکنند پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را یا اینکه یکی از ما اگر غیبی با و
 صحبت کند وزن را از خانه اش بیرون برد و با او مسافرت نماید دشمن هر
 مردمان با او میشود و چگونه اطاعت کردند بر این جنک و جوش چندین بار
 از مسلمانان مشرک این دو شعر جمیع مرد و عاقل را داشت کرد و با آن ام المومنین
 و شکایت او و هنگام وقوعه حمل گفته است

بِأَنَّ مَعَ الْأَشْفَقِ فِي مَوْجِ	زَجِي إِلَى الْبَصْرِ اجْتَادَهَا
كَأَتَمَّ فِي صَلَاتِهَا مَرَّةً	زُيْدًا زَكَاةً كُلَّ أَوْلَادَهَا

 اندام المومنین با کرد می از اهل شقاوت و میلند بسوی بصیرت که های خود را
 همانا که در کردار خود مانند کبر است که بخواند و نه ندان خود را بخورد و
 نقیبت کرد و در جنان امیر المومنین علیه السلام و باری ننمود بکفران
 دشمن پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را و از آنکه میگوید حق خود را از او بیکر خواست

و برخواستن احدی بیک سخن و تأمیدند غایت تمام المؤمنین و تأمیدند
 خلد و با برایشان و تأمیدند و در او و محمد را بیکر با حالات قدش و
 قرب ملکوتش و در نزد و خواهرش غایت تمام المؤمنین حال المؤمنین و
 تأمیدند معا و بر احوال المؤمنین زیرا که خواهرش ام حبیبه بنت ابوسفیان
 یکی از زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود و خواهر محمد و پدرش نزد کرم
 از خواهر و پدر معا بودند با عنایت ایشان ترجمه این قطعه حکیم سنائی را

بمناسبت می نگارد

پیر همدان که چه حال مراست	دوستی و هم بکاری نیست
که خطی هر مصطفی نبوت	بخط و خال اعتباری نیست
دو مقامیکه شهرت یافت	بخطش نعل استواری نیست

با اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لعنت خود معا و بر اهل طایفه پسر علی بن ابی
 طالب و فرمود اذنا ربکم معا و یک علی بن ابی طالب هرگاه بپسند معا و بر
 بر منبر من بر یکشید و او را بود معا و بر از مؤلفه غلو با ایشان و عقانله
 کرد با علی علیه السلام و حال آنکه آنحضرت چهارم خلفاء و امام بر حق بود و
 هر که با امام بر حق قائلند پس او را چه و ستمکار است و بسیار از مخالفین
 از محمد بن ابی بکر کرد و احوال المؤمنین بکنند محبت و خلوص محمد بن ابی بکر
 بر علی علیه السلام و مغایرتش از پدرش بود و دشمنی با معا و بر برای
 علی علیه السلام و معا و بر در خدمت آن بزرگوار و تأمیدند معا و بر را کاتب
 و جوی پاک کلام از وی نوشت بیکر برای آنحضرت مینوشت رسائل و در خدمت

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و از چهارده نفر بودند که وی را میخواستند شخص
 مخصوصی نزد یک نریشان با آنحضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بود با اینکه
 معا و بر معا و بر در خدمت من است در وقت بعثت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 که تکذیب بوحی میکرد و استقامت بشیخ المومنین و در دفع مکر و دین بود و
 طعن بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و معا و بر پدرش حنین عرب مینوشت
 و او را بقبول اسلام ملالت مینمود و میگفت با میل بدین محاکمه مینوشت

با خیر لایسب لوجاه ففقتوا	بعد از آنکه زبید را جنتی افتاد
جندی و خالی و هم اکرم بالهم	قوم او خطله الهی لنا افتاد
قالون اهلون من قولنا لانا	غلی اهلند عن الفی اذی

ای صحابیان بخدا و پیغمبرش صلی الله علیه و آله و از وی رحمت مینا و در کلمات
 رسا میگویند بعد از آنکه آنیکه در دین یاران شدند پدر مادر من و دین
 من و عجمی مادر من بودند ای حسرت برای ایشان که چه فوجی بودند و
 که جنوای شبان برای ما هدیه داده است پس ملک برای ما بهتر از قول سخن
 چنان است برای ما که بگویند معا و بر پسر هندی را از زبیرش خود بگو
 زبیر هم و اکثانت و فتح در ماه رمضان بود سال هشتم از قدم پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و آله از مدینه و معا و بر در آنوقت مقیم بر سر خود
 بود و فرار از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را بود زیرا که آنحضرت خود را و
 هدیه فرموده بود پس کینت بسوی مکر و چون در آنجا برای خود پناهنده
 از وی اضطراب بسوی آنحضرت بر گشت و عرض اسلام کرد و اسلام قبول از

دعت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بخام بود و خود را بر عتاس طرح کرد
 و عتاس از آنحضرت مسئلت نمود و آنحضرت از او عفو فرمود و آن پیش
 کرد که آنحضرت شرفیاب و از آنی دارد و در شمار کاتبان مقرر نماید پس آنحضرت
 اجابت فرمود و او را یکی از چهارده نفر فرمود پس چهره در حصه و طره و آن
 کاتب در این بوده است هرگاه مسلمانی که او کاتب وحی بوده تا استحضار
 این صفت را هم رساند از دون غیر خود را با اینکه از شجره از مشایخ حقیه
 در کاتب بیع الا برایش فکر کرده است که چنان نفراد نماید که در معاویه
 فرزند ابی سنان است با اینکه از جمله کتبه و حجاب این پیسج بود و ادعا داشت
 پذیرفت و در بان او نازل شده است و لکن من شرح صفة بالکفر صد و
 تعلیم هم غضب من الله و هم عذاب عظیم و لکن هر که بکتابد بکفر سینه
 خود را پس از این است غضبی از جناب خدای و برایشان است عذاب
 بزرگ و درایت کرده است عبد الله بن عمر که خدمت پیغمبر خدای صلی الله
 علیه و آله رسیدم و از آنحضرت شنیدم که میفرمود و بطلع علی که رسول حق
 صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود بر شما میگوید بر غیر منست من خواهد مرد پس و شما
 را و در شد و ایستاد و زنی پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را که از انبی
 فرماید پس معاویه دست پسر خود برید و اگر رفت و بر و رفت آنحضرت
 فرمود لعن الله القاتل و القاتل یوم یکون علی ذلک الا امة فرماید و برتر
 الا سائر خدای و عاقل از رحمت خود و در دار جلا و کشیدند و
 چاه سخت روزی است برای ابراست از معاویه صاحب بدی و بکار

و معاویه را بی در جنگ با علی علیه السلام و سپیداری از یگانا جناب پیغمبر خدای
 صلی الله علیه و آله را که عرض هلاک و دمار ساخت و بر علی علیه السلام در
 سنا بر لغت و ستم داشت سب آنحضرت را و مدت هشتاد سال تا عمر پیغمبر
 الی غیر سب آنحضرت را و انداخت و معاویه حضرت حسن علیه السلام را از سر خود
 و بی نهایت رسانید برید پس معاویه و مولای ما حضرت علی علیه السلام را و
 زان حرم آنحضرت را غارت نمود و جدا او بوسیله اندان بنیاد که پیغمبر خدای
 الله علیه و آله را شکست و مادر معاویه بیک مرتبه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و
 الله را خود و مشرکان را از یک شمشیر کشتند

دستگاه پسرند مکر شیشه	که او و کینه کن و بر همه پدید
پدر را و در دندان بهیمه شکست	مادر او حکم بهیمه یکید
او با حق حوفا و بهیمه گرفت	پسر او سر فرزند بهیمه برید
بر چنین قوم جز لعنت نفر نکند	لعن الله بر پدر علی آل برید

و نامیدند خالد بن ولید را سفیاه اندوخت و شیشه و حسد را بر او مینویسید
 السلام که در او این اسم آنحضرت را و از آنکه شمشیر آنحضرت کشته شد و کفار و
 بواسطه جهاد آنحضرت قوا عده زاس فرمود و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
 در باره فرمود علی بن ابی طالب و ستم الله علی شیعه و بر شکست و علی علیه السلام
 در منبر فرمود انما سفیاه علی اعدائهم و حمله علی اولیائهم شمشیر خدای است
 بر دشمنان تو رحمت خدای بود و سنان تو خالد و او را دشمن پیغمبر خدای
 صلی الله علیه و آله بود و آنحضرت را نکند میبخورد و سب قتل مسلمانان در دوزخ

آمد و شکست دندان مبارک پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و شهادت حضرت
چیز غیر خدا صلی الله علیه و آله و شد و چون گفت کرمی با سلام یافت پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله و یافت صدقات پیغمبر و امور فرمود و خدایان
و مخالفان را حضرت نمود و آنحضرت در میان اصحاب خویش برای خواست و خطبه
با نکار خالی بپایان برد و دستها بسوی آسمان برداشت نادیده شد سیدی هر دو
در بغل آنحضرت و فرمود اللهم انی برحق انک لما صنع خالدا ای خداوند من من
بپای پیغمبر از آنچه خالدا کرده است پس از آن امیر المؤمنین را بسوی خالدا فرستاد
که خالدا را بقتل خالدا نماید و امر فرمود که دستهای قوم را بعل او در و باغمار
دستند و چون پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و رحلت نمود ابو بکر خالدا را فدا
اصل نامه کبیر داشت و از ایشان بکفر آورد و دست زن بقتل آورد با وجود شهادت
با سلام و ما لعنن نبیره را که روی مسلمان بود کشت و هم زنان شب نادار و
چند خنجر کرد و نامیدند پیغمبر خالدا اصل و ده زن را که ایشان را کشت خود را بجل
بسوی ای بکر کردند و ایشان را مائنا و اعتقاد نبودند خالدا را خونهای
ایشان را حلال نمودند انکار کردند عمر را و سر نامیدند پیغمبر خالدا مانع از کفر
و مهند و سائبند تا آنکه خونهای مسلمانان را حلال کردند و با امیر المؤمنین
مجادله کردند و نه با اینکه ایشان شنیدند بودند قول پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله و آله که فرمود انکم منی و منکم منی و سلمک بلی ای علی جنات باو جنانا امر است
و صلح با تو صلح و عذاب پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و کافر است با او
و تحقیق و خوب گفته است بکجا از فضل او در قول خود که میگوید بدین و شیطا

از

کرمی است که پیش نگرفته است طاعت که شده شیطا و بخاری شده
با و در میدان معصیت و سرکشی او و شک نیست در میان علماء که
اعبد ملائکه بود و عرش را شش هزار سال نینهای حمل می نمود و چون خدا
تعالی آدم علیه السلام را خلقت خلقت پوشانید و او را در نزد
خلیفه قرار داد شیطا را بسوی فرمود پس است بکار نمود و در خود طرد
و لعن نمود و معاویه را در شک و پریشانی بود تا اینکه اسلام
او را دیدند از ظهور علی پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و از پس آن
است بکار از طاعت خدای تعالی کرد و دشمنی با امیر المؤمنین علیه السلام
که آنحضرت امام بحق بود و تمام مسلمانان با آنحضرت بیعت نمودند بعد از
عثمان و آنحضرت بر بنای خود قرار گرفت پس معاویه بدین شیطا ن بود
و زیستند بعضی از ایشان در نصیب نامعتقد شدند امامت برپید
پس معاویه را با وجود آنچه خدا در شان او افعال و امور فیض از قبیل
شهادت حضرت حبیب علیه السلام و غارت اموال آنحضرت و اسیر کردن
حرم آن بزرگوار و او را در دایره ایشان در بلاد بر سر تن بپوشانید و مولانا را
و امر و دست و غلبت و کفایت کرد و نقل حبیب علیه السلام تا
و سینه آن بزرگوار را بر تن نمود و در هم شکستند و سرهای آنحضرت و
اصحابش را بر نیزه نمودند با اینکه مشایخ ایشان را بپای کرده اند که در قتل
حبیب علیه السلام از آسمان خون بارید و ذکر کرده است این خبر را و حق
در و چیزی ذکر کرده است بر سید و طبقات که سرخی در آسمان از آید

دو شاهدت حبان در اینجا ظاهر شده است و دیده شده بود قبل از آن و
گفته است بزرگوار باشند سبک و در اینجا نیز آن خون نان بود و
بارید است اما از آن خونیکه از شر و دجائها باقی میماند تا یکبار میزد و گفته
است که باقی نماند اما چنانکه از آنکه مغالطه یا حسد علیه السلام کرده مکرانکه می
تواند الهی کرده یا بقتل یا کوی یا شهادت یا ذوال ملک در زمانه و بقی
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و وصیت فرمود مسلمانان را در زبان فرموده
خود حسن حب علیهما السلام و با حجاب خویش پیغمبر و فرمود و پیغمبر و فرمود
اینان ذات منزه و زنده شما و فرموده است خدا تعالی قل لا استعظم علیکم
احدا الا الموت فی القبر بگوئی پیغمبر بخوانم از شما و بیلغ احکام الهی و بجز
دو سببی در حق خویشان خود و توقف و دیده اند که یکدیگر بدو امام بنیکو
در این برید یا اینکه برید در زیاده است فذل حسد علیه السلام و غارت
انحضرت عالم است و فرموده است خدای تعالی لا انا الله علی العالمین
اگر باشد حق و دعوت خدا عالم را است و ابوالفتح این خود از شریعت
و ثابت کرده است که گفته و فرمود خدای تعالی بسوی محمد صلی الله علیه
و آله انا انزلت محمدا و کتبنا سوره الفاتحه و انا انزلت محمدا و کتبنا سوره الفاتحه
الفاتحه و سوره الفاتحه که بخواند بخیر و در کتابها و در روزها و در کتبشده ام
بخون و زنده دختر و هفتاد هزار و هفتاد هزار و حکایت کرده است
سدی و فضل آن این که فردا آمدیم بکر بلا و یا من بود طعنا علی بنی حجار
بفرمود آمدیم بر مردی شام و زنده و صرف کردیم و ذکر حسد علیه السلام

بجنان و دیدیم و گفتیم شریک شد در خون انحضرت احدی جز آنکه بعضی
هلاک شد پس مردی گفت چه فرمود و روغ میگوید من شریک در خون
او شدم و در میان کسانی بودم که او را کشتند و اسیر میسید است
سدی گفته است که چو شب بیابا فسید فزادها شنیدیم بر پدیدیم که
چه فاعله است گفتند انمود و بخواب که اصلاح چنانچه نماید انکشت و حق
و شریک بیدار و نمود و بدنا و نیز سوخته شد و گفته است سدی قسم
بجدا او را دیدیم که همانا انکشت شده بود و مهتابین نجی سوال نمود از
احمد بن حنبل از بنید گفت و انکی است که کرد و انچه کرد گفتیم چه کرد گفت
مدینه و غارت کرد صالح پس احدی روزی بدو را گفت که مردمان را
بدوستی برید منسوب میدادند گفت ای فرزند ما دوست میداد
برید را که کوی را بنان بخدای و در روز قیامت او را باشد گفتیم او را ای لعنت
بیکوی گفتیم چگونه لعن کنیم که خدای تعالی در کتاب کریم خود او را لعنت
نموده است گفت لعن برید در کلام این است گفت در قول خدای تعالی
فهل عسیتم ان تصدوا فی الارض و تقطعوا از حاکم اولئک الذین لعنهم
الله فاصبرهم و اعرجی بصرهم پس با منوقع هستند شما ای اهل دنیا
که اگر مصدیه ای از مردمان شود و حاکم ایشان کرد یا بیکری یا هر ضا
کیندر و زمین و قطع نماید از حاکم خود را یعنی برید از خویشان خودتان
این کرده اند که لعنت کرد این را خدای پس که نمود ایشان را و کور کرد
چشمهای ایشان پس با میباشد ضادی بر ذکر از قتل و غارت و کشتن

در مدت سه روز و سبیری بجای و قتل بسیاری از جود و اعیان بلدان
فریبان و انصار و مهاجران کرده شان به قصد میرسید و قتل
کسانی که شناختگان نبودند از اذکار و زندگان و در آن معار و
نفر و غوطه و در شدند مردم در خونهای پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله بر کشت و در غصه و مسجد از خون گردید و بعد از آن
بر کعبه نهاد و کعبه را خواب کرد و سوخت و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود
است ان قال الحسین نا بون من نار علیه نصف عذابا لکننا وقد شدت
بناه و در حال تسلای که بر نایب منکافی النار حق یقع فی غیر حج و لم یستوف
اهل النار الی یوم من یوم یجده و هو فیها خالد و اهل العذاب الکریم کما یصح
جلودهم بک الله لعلهم یحسوا و اهل العذاب یقتربونهم ساعده و یقتربونهم
حکمهم لولایم من خدای الله عزوجل بدستیک که کشته عیال علیهم السلام بد
نا بونی از آن است و بدوست نصف عذابا هلاکینا و شنیده است و در
او و در پای او برنج های آتش دمانیک که کوشا است و از آن نافر جاند و
نفر برای و باری که پناه می بیند اهل آتش بسوی پروردگار خود را کند و عقوبت
باد او و در رحمت همیشه است و چنده عذاب در داویده است که هرگاه
پخته شود پوستهای نهاید کند خدا تعالی برای آنها پوستها شان را بچسبند
عذابا که ساعته پیغمبر نپذیرد و مینوشند از آب جوشنا که حتم ای های از
عذاب خدای عزوجل و فرموده است پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله اشد
غضب الله و غضبی علی من اذی دم اهل و اذی منی و فی سغاسات ختم خدا

و خشم من یکس که بریزد خون خاواده را و بیازارد و در اهل خانه من پس نباید
نظر کند مگر آنکه کذا میبازارد و در فرقی سزاوار ما میباشند تا کسی که ترسیده کرده اند
خدا تعالی از صفات ناشایست و ملائکه او را پاک داشته اند شرح مطلب
از مسائل و دیگر و باطل شناخته اند نماز را با افعال و ترک صلاوات طلب
رحمت بر امان و پیشوایان خودشان علیهم السلام و التلیم و بکنه جز از
امانان خود یا آنکه بکنه ضد ترک غصبت اهل این طریق در شبته و فغانند
و بر مخالفان ایشان اخبار عقیقه نموده اند و بکنه ششم بدستیک که فرقه امانیت
چون بدیدند فضائل امیرالمومنین علیه السلام و کمالی که بیرون از شاد است
و مخالف روایت کرده اند و بدین نهجه و عا شد که از خبر انحضرت و باره صفات
مطاعین نقل کرده اند و نقل کرده اند نسبت بالخصر طعنه و البیعه و بی قول
انحضرت را نموده اند و او را برای خویش امام قرار داده اند و اکتفا کنند غیر انحضرت
در جای که همور نسبت بکسانی که اعتقاد با امانت ایشان نموده اند نقل و عا
از مطاعین کرده اند که طری را امانت ایشان است و ما ذکر میکنیم خبری اند که از آن
ایمحه جمیع است و نقل کرده اند آنها را در کتابهای خودشان که مخالف ایشان است نماند
و در قیامت و ایشان را حجت باشد و آنکه بکنه روایت کرده است از ابو الحسن
انهم و جمع باب حجاج ستم از موطا مالک و صحیح مسلم و بخاری و سنن ابی داود
و صحیح ترمذی و صحیح ذکوانی از امام مسلم و جبهه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
اینکه قول خدای تعالی لا تأبید الله الذیوب عنکم و احسن اهل البیعه بکنه
نظیر بدستیک که از او کرده است خدای تعالی که در آن کتابها و کتابها

و در کتابها

وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيَّ وَتَسَلِّمُوا
 أَحَدُكُمْ مَنْ غَفَرَ لِي سِتْرًا مِنْ رِيشَةِ عِلِّيٍّ عَلَيْهِ وَاللَّهُ أَمَدٌ بِكُمْ بَعْضُهُمْ
 بِبَعْضٍ خَدَّيْ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمُودِ نَبِيَّيْنِ بِيْنَ رِيشَةِ رِيشَتِهِمْ بِيْنَ خَوَاصِّ
 بِيْطَانِهِمْ وَخَصَّصَ بِيْطَانَهُ مِنْ بِيْطَانِهِمْ فَمُودِ وَفَرَادَا مَدِ وَنَشَبَ وَفَرَادَا
 وَشَانَهُ مِنْ بِيْطَانِهِ بِيْنَ رِيشَتِهِمْ بِيْطَانَهُ بِيْطَانِهِمْ وَفَرَادَا مِنْ رِيشَتِهِمْ وَفَرَادَا
 كِه دَسْتِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 اَطْلَافِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 وَدَرِهِمْ شَكُوتِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 وَبِيْطَانِهِمْ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمُودِ نَبِيَّيْنِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 اَزْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 بِسَادَاتِ كِه بِيْطَانِهِمْ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمُودِ نَبِيَّيْنِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 تَوْحِيدَهُمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 نَبِيَّيْنِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 عِلْمِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 عِلْمِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 اَوْعُوا اَلْمُرْسَلِينَ وَخِيْلُ مَوْسَى اَلَّذِي قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ اَشْجَاكُم اَنْ يَقُولَ
 رَبِّيَّ اللَّهُ وَيَعْلَى بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 اَلْكِبَرِ كِه كَفَتَا بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 وَخِيْلُ مَوْسَى اَلَّذِي قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ اَشْجَاكُم اَنْ يَقُولَ

وَخِيْلُ مَوْسَى

مِنْ خَدَّيْ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمُودِ نَبِيَّيْنِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 بِبَعْضِهِمْ خَدَّيْ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمُودِ نَبِيَّيْنِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 اَنْتَ يَتِيحُ اَكَا نَبِيَّيْنِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 حَصْلَتِ كِه نَبِيَّيْنِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 اَلَّذِيْنَ رَجَلَا لَا يَحْجُزُ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 اَكْبَرُ مَرْدِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 وَخَدَّيْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ
 بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ
 اَمَا نَبِيَّيْنِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ
 كَمَرِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ
 بَعْدَا اَنْ دَوْبَتِ سَمَرِ بِيْطَانِهِمْ بِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ
 مَقْبَلَةِ دَخَرِ بِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ
 اَلْمُخْتَصَرِ بِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ
 كِه مَوْسَى بِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ
 اَوَّلِيْنِهِ بِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ
 اَسْتَخْفَرِ بِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ
 دَوْبَتِ بِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ
 نَشَنَةِ بِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ
 اَوَّلِيْنِهِ بِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ Bِيْطَانِهِمْ

مبارک بودی ز ایشان و در فرمود ای کز یوسف فی الدنیا و الاخره پس ابا
کردند علیه السلام عرض کرد انا اولیاءک فی الدنیا و الاخره من نراد و است
میدادم در دنیا و آخرت پس آنحضرت فرمود انت لی فی الدنیا و الاخره بودی
میخورد دنیا و آخرت چنانکه گفت است علی اول ما سلم من انبیا بعد نوح
علی اول کولی است که اسلام آورد بعد از نوح و بعد از نوح است که گفت است گرفت
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله جامه خود را بر علی و فاطمه و حسن و حسین
علیه السلام و فرمود انما یرید الله لیبیبکم انما یرید الله لیبیبکم انما یرید الله لیبیبکم
طهرکم من النجاسه بعد از آنکه میخواست خدا یکی که برادر شما ای خاندان رسالت
پدید آید که از دنیا که دارد شما را پاک داشته باشد و فرمود علی
علیه السلام جان خود را بپوشید جامه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را
پس خواست در پیش آنحضرت و مشرک است که بروی او نکند و گفت که گفت
است و بیرون آمد پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله از بیعت عترت بنو کلاب
علیه السلام عرض کرد اخرج معک ابا و خدمت بیرون شوم
فرمود که نه بر علی علیه السلام که است آنحضرت فرمود اما ترغیبی آن نگو
و یقول الله من مؤمنی الا انک لست یحیی و لا یمیت و انک لاهل الدنیا و الاخره
خلفه و فی المذنبه اما خشنود نیستی که از من بجای هر دو زنده و میمیرد
و من را نیست که من بفرستم جز آنکه نود و مدینه جای دشمنی را باشد
هشتم گفت است و فرمود بعلی علیه السلام انت و یحیی کل مؤمن من
بعده یوفی و خلیفه من هستی در حق هر مؤمنی بعد از من تمام

کوز

گفت است و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود سدا ابواب المسجد غیر علی
علی بر بندید درهای خانه را که از مسجد باز میشود و در خانه علی علیه السلام
گفت است پس باید داخل شود علی مسجد در حالت جنابت و مسجد را به اوست و جن
ان واهی از عجم و نیت قهر و گفت است فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
و کنت مولاه لهذا علی مولاه کتب که من اولین جنتی در میان او هستم علی و الا
در میان اوست و از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله روایت شده است که بر آنحضرت
ابا بکر با ناسون باشد بسوی اهل مکه و سه منزل قطع نمود پس بعلی علیه السلام
فرمود الحق و دینه و بقیه انت خود را با بکر برسان و او را بر گردان و سوز
بر انداز خود را با علی تا بی علی علیه السلام آن کار را بیان برد و چون بکر
آنحضرت باز آمد که است و گفت ای پیغمبر خدای یا چیزی در دانه من حادث شده
فرمود لا یکن امری بک الا بکلیه الا انا اودع جلی فی شکر اگر فرمود مرا ببرد
مرا بیکه تبلیغ کند از من بیکه از من باشد و آنحضرت بیعت کرد و است کرده
است و الخطیب خود را از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و آله که فرمود یا علی لو انک
عبد الله عزوجل ما فام نوح بی فدیة و کان لیرسل احدی عیانا فافقه فی سبیل
الله و ما فی حق حق الف عام علی علیه السلام ثم قال یا ابا الصفا و المرقه فمطلوبنا
ثم کم یؤلفک یا علی ثم قال یا علی فمطلوبنا ثم قال یا علی فمطلوبنا
خروج و ان معذرت از زمان که فایم نمود نوح در میان قوم خود و برای او
باشد مانند کوه احد از زمان که در راه خدای انسانی کند و هر دو را باید تا فایم
حج در هزار سال بگذارد پس از آنکه شانه شود در راه خدای در میان صفا

وَاَلَيْسَ بَيْنَ الْمَلَأَنَ وَكَوْكَانٍ مَيَّكَ دَارِي بِسِ الْخَضْرَاءِ فَرَمُودَ يَا اَهْلَ الْمَدِينَةِ
 اَنْ تَكُونُوا كَقَوْمِ كَدَّوْنٍ مِّنْ مَّوَلَى الْاَنْبِيَاءِ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ
 كَزَامِ الْجَاهِلِيَّةِ فَرَمُودَ اَنْ تَكُونُوا كَقَوْمِ كَدَّوْنٍ مِّنْ مَّوَلَى الْاَنْبِيَاءِ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ
 وَشَيْئٌ مِّنْ دَرَدِ وَخَيْرٌ مِّنْ اَنْ تَكُونُوا كَقَوْمِ كَدَّوْنٍ مِّنْ مَّوَلَى الْاَنْبِيَاءِ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ
 وَدَسْوَلَهُ وَبِحَبِّهِ اَللّهُ وَدَسْوَلَهُ هَلْ يَرَى فَرَاغَهُ اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ وَدَسْوَلَهُ هَلْ يَرَى فَرَاغَهُ
 دُوسْتِ دَاوُدَ وَخُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ دُوسْتِ دَاوُدَ وَخُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ
 وَنَحْشَرُ فَرَمُودَ اَنْ تَكُونُوا كَقَوْمِ كَدَّوْنٍ مِّنْ مَّوَلَى الْاَنْبِيَاءِ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ
 وَجِبَلِ وَدَرَدَا اَنْ تَكُونُوا كَقَوْمِ كَدَّوْنٍ مِّنْ مَّوَلَى الْاَنْبِيَاءِ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ
 يَا دَاوُدَ وَخُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ وَجِبَلِ وَدَرَدَا اَنْ تَكُونُوا كَقَوْمِ كَدَّوْنٍ مِّنْ مَّوَلَى الْاَنْبِيَاءِ
 اَبَا دَاوُدَ وَخُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ وَجِبَلِ وَدَرَدَا اَنْ تَكُونُوا كَقَوْمِ كَدَّوْنٍ مِّنْ مَّوَلَى الْاَنْبِيَاءِ
 يَا دَاوُدَ وَخُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ وَجِبَلِ وَدَرَدَا اَنْ تَكُونُوا كَقَوْمِ كَدَّوْنٍ مِّنْ مَّوَلَى الْاَنْبِيَاءِ
 عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَفَرَمُودَ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى اَهْلِ بَيْتِي خُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ
 وَازْغَامِرِ بْنِ ذَاتِ الْاَنَابَةِ اسْتَغْفِرُكَ يَا عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ وَازْغَامِرِ بْنِ ذَاتِ الْاَنَابَةِ
 شَيْئٌ مِّنْ دَرَدِ وَخَيْرٌ مِّنْ اَنْ تَكُونُوا كَقَوْمِ كَدَّوْنٍ مِّنْ مَّوَلَى الْاَنْبِيَاءِ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ
 وَلَا تَكُونُوا كَقَوْمِ كَدَّوْنٍ مِّنْ مَّوَلَى الْاَنْبِيَاءِ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ وَلَا تَكُونُوا كَقَوْمِ كَدَّوْنٍ
 بَاشِدِ عَرِيَّتِ شَاوِيحَ عَجِي شَاوِيحَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ بَاشِدِ عَرِيَّتِ شَاوِيحَ عَجِي شَاوِيحَ
 جَيْمًا هَلْ فَيَكُمُ اَحَدٌ وَتَكُنْ لَّيْلِي فَيَكُمُ اَحَدٌ وَتَكُنْ لَّيْلِي فَيَكُمُ اَحَدٌ وَتَكُنْ لَّيْلِي فَيَكُمُ اَحَدٌ
 اِي كَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ
 اَوْ مِّنْ بَرَسْغَشْ كَرْدِ بَاشِدِ كَفَنُودِ نَرِشَهَادَتِ خُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ

هَلْ فَيَكُمُ اَحَدٌ وَتَكُنْ لَّيْلِي فَيَكُمُ اَحَدٌ وَتَكُنْ لَّيْلِي فَيَكُمُ اَحَدٌ وَتَكُنْ لَّيْلِي فَيَكُمُ اَحَدٌ
 شَمَا اَزْجَدَا اَبَا دَاوُدَ مَبَانِ شَاوِيحَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ شَمَا اَزْجَدَا اَبَا دَاوُدَ
 جَعْلُ كَرْدِ بَرَوَا وَ مَيَّكَ دَارِي بِسِ الْخَضْرَاءِ فَرَمُودَ يَا اَهْلَ الْمَدِينَةِ
 فَانْشُدْ كَرْدِ بَرَوَا وَ مَيَّكَ دَارِي بِسِ الْخَضْرَاءِ فَرَمُودَ يَا اَهْلَ الْمَدِينَةِ
 عَجِي بِرِشَمِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ
 بَاشِدِ چُونِ عَمُوِي مِّنْ جَمْعِ شَبِ خُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ بَاشِدِ چُونِ عَمُوِي
 نَشَاهِدَتِ خُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ نَشَاهِدَتِ خُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ
 يَدِ الْاَنْبِيَاءِ اَهْلَ الْاَنْبِيَاءِ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ يَدِ الْاَنْبِيَاءِ اَهْلَ الْاَنْبِيَاءِ
 بَكْرِ هَسْتِ كَرْدِ بَرَوَا وَ مَيَّكَ دَارِي بِسِ الْخَضْرَاءِ فَرَمُودَ يَا اَهْلَ الْمَدِينَةِ
 يِي يِي زَا اَهْلِ مَشْشَا بَرِشَمِ نَرِشَهَادَتِ خُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ
 هَلْ فَيَكُمُ اَحَدٌ وَتَكُنْ لَّيْلِي فَيَكُمُ اَحَدٌ وَتَكُنْ لَّيْلِي فَيَكُمُ اَحَدٌ وَتَكُنْ لَّيْلِي فَيَكُمُ اَحَدٌ
 قَرِي بِرِشَمِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ
 فَرَزِدِ بَاشِدِ چُونِ دُورِ زَنَدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ مَرْدِ
 كَفَنُودِ نَرِشَهَادَتِ خُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ كَفَنُودِ نَرِشَهَادَتِ خُدَاوَيْسَ
 عَشْرَةَ اَرْبَعِينَ وَفَرَمُودَ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى اَهْلِ بَيْتِي خُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ
 شَمَا هَسْتِ كَرْدِ بَرَوَا وَ مَيَّكَ دَارِي بِسِ الْخَضْرَاءِ فَرَمُودَ يَا اَهْلَ الْمَدِينَةِ
 وَفَرَمُودَ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى اَهْلِ بَيْتِي خُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ
 خُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ خُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ
 وَ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى اَهْلِ بَيْتِي خُدَاوَيْسَ بَعْدِي اِي عَلِيٍّ اَبَا دَاوُدَ

سَاعَةً وَاحِدَةً ثَلَاثَ الْأَوَّلِ مِنَ اللَّيْلِ كَذِبَتْهُمْ خَيْرٌ مِنْكُمْ بِكَائِمًا وَأَسْرَفًا لِحَبَشَةٍ
 يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَلْفِ لَيْلٍ غَيْرِي بِسْمِ اللَّهِ مَبْدُومٌ شَامًا
 بِخَدَايَا دَرْمِيَانِ شَاخِزِ مَكْبَسِ هَسْتِ كَدَرِ بَكَا عَشْتِ فَزَادَ مَلَأَ كَرَامًا
 سَلَامٌ كَرِيمٌ بَاشَدَ كَرِ اَزْجَلِ اَعْمَالِ كَرِ جَلِيلِ بِكَائِمًا سَلَامٌ لَكَ مَكْرَبِ
 اَزْجَاهِ بَرِي بِغَيْرِ خَدَايِ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَوْدَمَ كَفَنُ نَرِ شَهَادَتِ حَكَا
 تَعَا فَرَمُودَ قَاتِلِدَ كَرِ يَا اللَّهُ هَلْ يَكُمُ اَحَدٌ قُوْدِي بِرِزَالِ سَاءَ لَا سَفَا اَلْذُو
 اَلْفِثَاوَلَا قُوْدِي اَلْاَعْلَى غَيْرِي بِسْمِ اللَّهِ مَبْدُومٌ شَامًا اَبَادَرْمِيَانِ شَاخِزِ
 كِيُو هَسْتِ كَرَامِ نَدَا شَدَهَ مَا شَدَهَ اَزْ شَاخِزِ كِيُو هَسْتِ بِغَيْرِ خَدَايِ
 وَنَبَسْتِ جَوَانِزِي بِغَيْرِ خَدَايِ كَفَنُ نَرِ شَهَادَتِ خَدَايِ فَرَمُودَ قَاتِلِدَ كَرِ يَا اللَّهُ
 هَلْ يَكُمُ اَحَدٌ قَالِ لَكَ خَبْرِيَلِ يَوْمَ حَبْنِ هَدِيَهِي اَلْمَوَاسَاةُ فَقَالَ رَسُوْلُ اللَّهِ
 صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِنَّهُ قَالِ خَبْرِيَلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِ مَكَا
 غَيْرِي بِفَهْمِ مَبْدُومٌ شَامًا اَبَادَرْمِيَانِ شَاخِزِ مَكْبَسِ هَسْتِ كَدَرِ دَرُودِ
 حَبْنِ خَبْرِيَلِ نَدَا كَرِمَ بَاشَدَ دَرْمِيَانِ اَوَانِزِ اَسْتِ بِمَوَاسَاةٍ وَحَقِ اَفْتَدَاءِ
 بِسْمِ اللَّهِ مَبْدُومٌ شَامًا صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودَ بِدَرِ سَبِيكِ اَوَانِزِ اَسْتِ
 مَنَ اَوَانِزِ مَبْدُومٌ شَامًا بِغَيْرِ خَدَايِ كَفَنُ نَرِ شَهَادَتِ خَدَايِ فَرَمُودَ
 قَاتِلِدَ كَرِ يَا اللَّهُ هَلْ يَكُمُ اَحَدٌ قَالِ لَكَ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعَا اَلْ
 اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ
 شَامًا اَبَادَرْمِيَانِ شَاخِزِ مَكْبَسِ هَسْتِ كَدَرِ بَكَا عَشْتِ فَزَادَ مَلَأَ كَرَامًا
 عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودَ بِدَرِ سَبِيكِ اَوَانِزِ اَسْتِ بِمَوَاسَاةٍ وَحَقِ اَفْتَدَاءِ

وخواج جهان پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله گفتند در شبها در خدای فرمود
 قَاتِلِدَ كَرِ يَا اللَّهُ هَلْ يَكُمُ اَحَدٌ رَدَّتْ عَلَيْهِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ
 شَامًا اَبَادَرْمِيَانِ شَاخِزِ مَكْبَسِ هَسْتِ كَدَرِ بَكَا عَشْتِ فَزَادَ مَلَأَ كَرَامًا
 نَازِ عَصَرِ كَرِ كَفَنُ نَرِ شَهَادَتِ خَدَايِ فَرَمُودَ قَاتِلِدَ كَرِ يَا اللَّهُ هَلْ يَكُمُ اَحَدٌ قَالِ
 رَسُوْلُ اللَّهِ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِنَّهُ قَالِ خَبْرِيَلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِ مَكَا
 اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ
 صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَبَادَرْمِيَانِ شَاخِزِ مَكْبَسِ هَسْتِ كَدَرِ بَكَا عَشْتِ فَزَادَ
 خَوَاهِي خَدَايِ كَفَنُ نَرِ شَهَادَتِ خَدَايِ فَرَمُودَ قَاتِلِدَ كَرِ يَا اللَّهُ هَلْ يَكُمُ اَحَدٌ قَالِ
 اَللَّهُ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِنَّهُ قَالِ خَبْرِيَلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِ مَكَا
 تَعَا اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ اَلْاَكْبَرِ
 مَكْبَسِ هَسْتِ كَدَرِ بَكَا عَشْتِ فَزَادَ مَلَأَ كَرَامًا
 اَزْ اَبُو بَكْرٍ عَرَضِ كَرِ اَيِ بِغَيْرِ خَدَايِ اَبَادَرْمِيَانِ شَاخِزِ مَكْبَسِ هَسْتِ كَدَرِ بَكَا
 بِدَرِ سَبِيكِ اَوَانِزِ اَسْتِ بِمَوَاسَاةٍ وَحَقِ اَفْتَدَاءِ
 فَرَمُودَ قَاتِلِدَ كَرِ يَا اللَّهُ هَلْ يَكُمُ اَحَدٌ قَالِ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعَا اَلْ
 مَوَاسَاةُ فَقَالَ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِنَّهُ قَالِ خَبْرِيَلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِ مَكَا
 جَنِ مَكْبَسِ هَسْتِ كَدَرِ بَكَا عَشْتِ فَزَادَ مَلَأَ كَرَامًا
 زَا اَبُو بَكْرٍ اَبَادَرْمِيَانِ شَاخِزِ مَكْبَسِ هَسْتِ كَدَرِ بَكَا عَشْتِ فَزَادَ مَلَأَ كَرَامًا
 جَنِ مَكْبَسِ هَسْتِ كَدَرِ بَكَا عَشْتِ فَزَادَ مَلَأَ كَرَامًا
 فَرَمُودَ قَاتِلِدَ كَرِ يَا اللَّهُ هَلْ يَكُمُ اَحَدٌ قَالِ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعَا اَلْ

محمد بن ابراهیم
 و ابو بکر ع

خدا می فرموده پسندیدم یا الله صل علی محمد و آل محمد و الله علیه و آله
ما سئل الله شيئا الا استجاب له و ما سئل الله شيئا الا اجاب به
ایا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر خدا صل علی الله علیه و آله در باره او فرمود
سپاسی کردم از خدای تعالی آنکه درخواست کردم مثل آنچه برای تو را می خواست
گفته اند بشهادت خدای تعالی آنکه اینها قیامت کرد و این کرد ما است آنها را
زاهدان عباس گفت لعل علی علیه السلام اربع حصال لیس لاحد من الناس
عبد هو اول عرق و محیی صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و هو اولی
كان لو انه لمعه في كل خيف و هو الذي صبر معه يوم حنين و هو الذي غلبه
و ادخله في قبة بری علی علیه السلام چهار خصل است که برای هیچ کس از شما
نیست نخست محبت من کون است از عرب و عجم که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
ادای نماز نمود و است که لای انحضرت را او بود در هر شکری که بسوی او شمس
میل و او است که با انحضرت در جنین صبر و ثبات و زهد و اجتهاد که انحضرت را
غسل او در قبر خدا صلی الله علیه و آله و از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله است
که فرمود من بعد من لیس الا انما یعلم الله الغيوب و من قبل من هو الا
فما ل هو الا بقطوع الناس العبيد و قال و من من قوم ضلوا فقلت يا
جبرئيل من هؤلاء قال هؤلاء الكفار و انهم عدونا و ان الله يفرقنا
الى السماء الراية راية عليا بصلی فقلت يا جبرئيل هذا علي بن
ابی طالب قال لا ليس هذا عليا قلت من هو قال ان الملكة المزعزعة و الملكة
الكرهية بين الامم صفت فضائل علی علیه السلام و محاسن و سمعت قولك

فيه انت مبي بلي هو من موسى الا انه لا يبي بعد ما يشاء الله و الله عليه
السلام قال الله عز وجل ملكا على صورة علي عليه السلام قال انما
ان علي عليه السلام جافا الى ذوات الملك فكانا قد ران عليا و شب
مخارج بر فوي كن شتم كدها نهای اخطایان پا در می شد پس گفتم ای جبرئیل اینها
که هستند گفت این گروه قطع مردمان می کرده اند بنیت فرمود و مرود
کردم بر قومیکه فریاد بر میاوندند گفتم ای جبرئیل که هستند این گروه اینها کافر
فرمود پس زان راه گذشتیم و بانان چنانم رسیدیم علی علیه السلام را
دیدم و او بهم که ادای نماز می نمود جبرئیل گفت ای جبرئیل علی است که بر ما
سبق گفت است گفت نه علی نیست گفت کجاست گفت بدو رسید که ملا
مقربان و ملا که کرد میان چون فضائل علی علیه السلام و محاسن و ذل
و گفتار را در باره او که فرمودی نوازش در دینه فرمودی از موسی بن النضر
پس از من نیست و استماع نمودند بسوی علی شوقمند شدند پس خداوند عز
و جل فرشته را بصورت علی علیه السلام برای ملائکه آفرید که چون ملائکه بسوی
علی شوقمند شدند بر ملائکه شدند و چنان باشد که علی علیه السلام را دیدار کرده
باشند و از ابرجاس است که در روزی پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود
سین و نشانی بود انا الفی فی الحق اخو الفی من جوامع و پس جوامع را برد
خانم و هستم گفته است قول انحضرت که من جوامع هستم یعنی قبا و غیره با شما
یعنی قبا و ایشان و قول انحضرت بر فرقی حضرت را بر هم خلیل علی علیه
نید و الله السلام بر وفق قول خدای تعالی و لا سمعنا حق بن کریم

بنده خداوند و در حیات اویم اگر خدا بکند بسبب کثافت و گناه و اگر تمام
 فرماید آنچه را بفرستد پس خدای تعالی در راست بر من پس گفت ای خداوند
 من را از دلش برزای ایمان را بدار و فرمای پس خدای عزوجل فرمود احاطه
 کردم به خدای ترا پس از آن بانه که علی بن ابی طالب را که در کپان احباب مرا خشن
 بان بلا یافته باشد پس گفت ای هر دو در کار من علی نزد و بناور مراست پس
 پیش از امری نیست که پیشتر گفته است بدرستی که او از من می شود و با او زود
 خواهم نمود و صاحب کتاب حله الا و لیساء و عاقبت بعد از این سر می رسد که
 پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود از من پس از آن که من بگویم علی بن ابی طالب
 علیه السلام من نوره فقد نوره و من نوره فقد نوره و الله عزوجل ای
 با خدا انکار ایمان بمن آورد و ضعیفی بود که در میان علی بن ابی طالب علیه السلام
 انکس که او را دوست دارد و مرد دوست داشته و انکه مرد دوست دارد و تحقیق
 خداوند تعالی را دوست می دارد و از این جهت است که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه
 و آله یا علی مر سبک فقد سبک من سبک فقد سبک الله فاکمل علی بن ابی طالب
 ای علی کسی که مرا دشنام دهد پس تحقیق مرا دشنام نداده و کسی که مرا دشنام
 دهد پس تحقیق خدای را دشنام نرود می اندازد خدا تعالی او را داناتر از این
 داده از طرف غافلین زیاد دانست که بشناور داید و ما در این کتاب مخصوص
 باین قدر اخصنا نمودیم **اما کمال حق و باری که محقق پس تحقیق همه و ارجاع**
 ایشان پس باری که مطلع ایشان دانست و دایت کرده اند باین وجه که کلی گان
 تصنیف نموده و نامش در مثالی عجیب خطاب است و در آن کتاب تنقص

در کتب معتبره
 در کتب معتبره

برای اهل بیت که هر که در کتب معتبره از ایشان چیزی ها که در کتب معتبره آمده اند
 و ما اندکی از آنها را نقل کردیم و می دانیم **الحمد لله** چه فانی است که از ابو بکر
 در روایات خودشان آورده اند که در منبر گفت **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِعَصَمِ الْوَحْیِ وَ**
اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِاَنْتَ بَعِثْتَیْ فَاَنْتَ حَقٌّ عِیْشُوْنِیْ وَ اِنْ رُغْتُ فَعُوْمُوْنِیْ بدرستی که
 پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله معصوم بود و وحی الهی بود و مرا شایسته است که خدا
 حال پیشتر بود پس اگر بخواه راست دوم مرا اغاث تا پدید و پادای دهد
 و اگر نداده راست ما را و بخوف شدم و بگری دوم مرا براه راست آوردید و بگو
 بنا بر می تواند بود امامت کسی که باری و اغاثت تقویم و اصلاح خود از جهت
 جود یا اینکه دعاها حاجتم را و میباشند و هم در منبر گفت **اَفَلَا یُنِیْ وَ لَسْتُ**
یَحْجِرُکُمْ مرا از امر خلافت باز دارد و من پیغمبر شما نیستم پس اگر امامت و حق بود
 استعفاء و استغفار از خدا امامت حقه معصیت است و اگر باطل بود
 طعن بر او وارد می باید و عمر گفت است کانت بیعتی ای کبر فلتن و فی الله المصلین
 شرفا من جاد الی و علیا فاما من بعد بیعت بیکر کاری نگاه و بی بند بود حد
 تمام اسلامان را از شرچین امری نگاه دارد پس که کسی سوی چنین پیغمبر باز
 کرد او را بکشد و اگر امامت او مقرر و صحیح بود فاعل انرا استحقاق و فضل
 نیست و طعن بر عمر لازم می باید و اگر باطل بود طعن بر هر دو وارد است و ابو بکر
 در وقت وفات خود گفت **لَیْسَ کُنْتُ سَأَلْتُ عَنْ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ**
وَالْحَقُّ خَبَرُوْنِیْ فَمَا اَلَا مَرَّیْ حَقِّیْ کَاشِ سَوَالِیْ می کردم از پیغمبر خدای صلی
 الله علیه و آله که آیا برای من ضرر دارد از خلافت حق می رسد هست یا نه و این سخن

دلالت میکند بر اینکه ابوبکر از نظر خود در شاک بوده که بر صواب واقع نشده
 و نیز حکام اخضا را خود گفته است **لَيْسَ بِي قَوْلِي بِالْبَيْتِ كُنْتُ نَبِيًّا فِي الْبَيْتِ**
 کاش ما در میان او نبوده بود کاش میبودم من گاهی در خشت خای با اینکه
 ایشان نقل کرده اند از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله که فرمود ما را میبخشد
 که او بر من مقرر است **لَا يَكُونُ لِي فِي الْبَيْتِ شَيْءٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ** و نیز
 خود را از بهشت با حجه میبیند و ابوبکر گفت **لَيْسَ بِي قَوْلِي بِالْبَيْتِ**
 بدی علی بن ابی طالب را **وَكَا تَنَافَسُوا لَمْ يَكُنْ تَنَافَسًا إِلَّا فِي الْوَدَاعِ** که من در
 شرفه نبی صلی الله علیه و آله بیعت میکردم با یکی از دو مرد و او میبود من یار
 او قیام می نمود و این سخن دلیل است که صلواتی است در نزد خود می
 یافتند و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله در مرض موت خود تکرار میکرد
 میفرمود **أَنْتُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ**
أَهْلُ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ
 خود را باز پسر کشید و هر که نفری نامود ملازمت و همراهی لشکر اسامه
 و ابوبکر را منع از خلف می نمود و نیز پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله میفرمود
 ابوبکر را منصفی علی در زمان خود نفرمود بلکه امیر را و کرد بکینه عمرو
 بن العاص را و بکینه اسامه را و بکینه انصاری را و با سون بر شام میفرمود
 بعد از دست دوز او را بکرم و می بازخواست و بکرم حاضر و خنایید همدان
 که با که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بوی و بیا میفرمود **لَا يَكُونُ لِي فِي الْبَيْتِ شَيْءٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ**
 ده ماه از باب سوره باشد و خاندان را در برید ابوبکر دست چپ در دوز و دست

و

که حکم قطع برای دست راست است و سوزاند خدای صلی الله علیه و آله و تحقیق نهی
 فرموده است پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را از سوزاندن با نش و فرمود **لَا يَكُونُ لِي فِي الْبَيْتِ شَيْءٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ**
 یا کاش را از عذاب با نش می کشید پس فرمود کاش و پوشیده بود بر
 او بیشتر از احکام شریعت و حکم کلا را ندانست و گفت **أَقُولُ بَيْنَ يَدَيْهِ قَاتِلُ**
صَوَابًا لِلَّهِ و آن کاه خطا **فَقَالَ الشَّيْطَانُ** میگویم دیار را به محب دایم
 اینها خود پس اگر در حق صواب باشد از جانب خدای تعالی است و اگر خطا
 و غنه باشد از من و از شیطان است و حکم اجر ای حد بنایان را به خدا ضرب
 از عصا خودش کرد و بکرم دلیل بر قصود و در علم است پس چه نسبت خود
 بود و با کوهی که فرمود **سَلَوْنِي فَمَنْ لَنْ تَقْدُرُونِي سَلَوْنِي عَنْ طَرِيقِ الشَّقَا**
وَلَقَدْ عَرَفْتُمْ طَرِيقَ طَرِيقِ سَلَوْنِي فَمَنْ لَنْ تَقْدُرُونِي و بنا لغرض رسیدن از من پیش
 از آنکه طریقیانید رسیدن از من از راههای آسمان پس مرشدانم از راهها
 از راههای زمین رسیدن از من از هر دو عرش ابوالقهری گفته است **دَهْجِي**
 علیه السلام را که بر من بکرم بر آمد و بر بدنش آتش پلر من پیغمبر خدای
 صلی الله علیه و آله را بود و شمع انصاری را فلا ده نمود غلامه انصاری را بر
 سر و انگشتری آن بر کوارداد انگشت داشت پس بر من پلشت و نیز از شکم
 خویش بر گرفت و فرمود **سَلَوْنِي فَمَنْ لَنْ تَقْدُرُونِي قَاتِلُ بَيْنَ الْجَوَانِ مَعِي عِلْمٌ**
بِمَا مَنَعْتُ الْعِلْمَ هَذَا لِيَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذَا مَا مَنَعْتَنِي
اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفَمَنْ لَنْ تَقْدُرُونِي قَاتِلُ بَيْنَ الْجَوَانِ مَعِي عِلْمٌ
بِمَا مَنَعْتُ الْعِلْمَ هَذَا لِيَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذَا مَا مَنَعْتَنِي

و

حَقِّ يَطْلُو النُّوْزَاتِ وَلَا يَجِيْلُ يَقُوْلُ صَدَقَ اللهُ فَاَكْرَمَ اللهُ اَتَرَكَ اللهُ فِي
 وَانْتَمِ تَسْأَلُوْا لِكِتَابٍ فَلَا تَقُوْلُوْا اَرْضِ سَوَالٍ نَّيْتِدْ بِشَرِّ اَنْتُمْ مَرِيْطَا
 بدست سنجید در میان چهل و نه ای من علی ^{نظر علی} فرمود است از است ^{نظر علی} آداب ده
 میاد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از است آنچه مسته و طعمه کرده است
 بن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بدو از آنکه وحی بر او شده باشد پس
 خداوند ای هرگاه با ^{نظر علی} و ناه شود و من بر آن بنشینم و سخن گویم هرگز نه
 بیدم اهل نوزات را نوزات شان و اهل نخیل را با نخیل شان تا آنجا که
 خداوند تعالی هر یک از نوزات و نخیل را بکشتاراد و در بگوید علی را است
 تحقیق شما را قوی داده است با آنچه خداوند تعالی در من نشان داده فرمود
 است و شما کار را میگویند و میزن خرد نمیدانید و از پیغمبر نیست در
 کتاب و با سندش بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
 مَنْ اَوْدَعَ سِلْطَنًا اِلَى اِيْمَانٍ فِي عِلَّةٍ وَاِلَى نَوْحٍ فِي عَوَاءٍ وَاِلَى رِيْمٍ فِي حِلَّةٍ
 وَاِلَى مَوْثِقٍ فِي حَبِيْطَةٍ وَاِلَى عِلَّةٍ فِي عِمَادٍ فَلَنْ يَنْظُرَ اِلَى عَلِيٍّ اَبْرَارٍ
 علیهما السلام که کسی که خواهد رسید بسوی اتم در علم او بسوی حق در
 عبودیت و عبادت او باید بریند بسوی علی ترا طالب علیهما السلام پس ثابت
 فرمود است آنحضرت در علی علیه السلام آنچه را داد انبیا علی نبی و علیهم السلام
 برگزیده است ابو محمد را هدیه که است که ابوالعباس علی بگفت پس ما را خدا
 بعد از پیغمبر خود که سزاوی کنی باشد از شرف تا علی صلی الله علیه و آله و اهل
 علیه السلام پس سؤال کرده باشند تا او را که بر چهار چوب او بگردد آشنایان

این حدیث را در کتب معتبره
 و بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و اهل بیت او علیهم السلام
 روایت کرده اند

ایشان تا سؤال منقطع شده باشد بعد از آن فرموده باشد با کمال احترام
 میهنای علمای جماعت و وجهات که چنانکه ای کمال بن زیاد بدست سنجید و از است
 فرمود است کاش میساختم برای آنکس که توانا بی عمل اثر پیدا کنند و اهل
 کرد با یو بگرید و دلجو را و ضامن نموی خدا بدین و پدید را و خدا را بر او
 هفتاد و یک ساله بود و با با ^{نظر علی} اسلام را و کشت و در شب قتل مالک زن او را
 در کنار کشید و با او خفت و خیر کرد و عمر بقتل او اشاره نمود و ابو بکر
 و عاتق امر خداوند تعالی را در تقوی پس بر آن دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله نمود و منع کرد او را از تصرف فک و نامیده میشود خلیفه پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله بدو و آنکه آنحضرت او را خلیفه داده باشد ^{نظر علی} و آنکه
 که ابو نعیم حافظ در کتاب حلیه الاولیاء از عمر بن خطاب آورده است که چون
 عمر بن خطاب شد گفت بایستی که کسی را قوی مقنونی مابدا هم جاهل هم احب بود
 اَلْهَمُّ فَدَعُوْهُ فَعَمَلُوْا بِصِفَتِهِ وَاَنْصَبُوْا فِيْهِ فَبَدَأَ فَكَوْنُ كَوْنٍ حَذَرَهُ
 وَلَا اَكُوْنُ بَشَرًا اَبْكَاشِكُمْ مِنْ فَوْحِيْ اِلَى فَيْسِلِهِ خُودٍ مَبْهُوْمٍ وَاَنْزَلَهُ مَبْكَرَةً
 تا میخواهند پس از آن دوست نروم هر آن که تقیله ایشان بسوی ایشان
 میامدند پس از یکشنید و بی زحمت مرا کتاب میکردند و بصفه ^{نظر علی} را
 بحث میکنند و مرا بخودند پس حدیث مبرورم از نوع ادبی مبرور
 و این قول را در حدیث را نیست که خداوند تعالی مفرماید و یقول لَكَ اَنْزَلُ
 بَا اَلَيْسَ كُنْتُ رَاٰیًا وَاَمِيْكُوْا كَا فَرَاكُشَ مَرَاكُ مَبْهُوْمٍ وَاَبْرَارٍ عِيَالٍ دَعَا
 اخذند از خود گفت لَوَا اَلَيْسَ مَثَلُ اَرْضٍ دَعَا وَاَمِيْكُوْا مَعَهُ لَا قَدَرَتْ

این حدیث را در کتب معتبره
 و بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و اهل بیت او علیهم السلام
 روایت کرده اند

تقصیر رسول المطلاع اگر بمقدار که زمین برای من در میبود و هم چند انعام
افزوده طریقه از بیم عذاب کور و قد بر خود میدادم و این کلمات مصداق
قول خداوند تعالی است که میفرماید **لَوْ أَن لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مَالٌ فِی السَّمٰوٰتِ
وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِرِضْوَانِ الْعَذَابِ** و اگر بدستی تمام آنچه در عذاب
زمین است و همچنان برای ستمکاران باشد طریقه از فدیها پیدا کنند
از سختی عذاب پس باید مرد غافل مصحف حق جوی کلام ان دو مرد زاده ستمکار
احضار و توبه و نشان بقوت نظیر ببیند و کلمات علی علیه السلام را
بتر از ذی ذوق سلیم و عقل مستقیم هر ستمکار میفرماید **مَنْ لَفَّاهَا مَتٰی
بَعَثَ شَفَاعَتِیْ لَوْ لَا حِجَّةٌ بَعْدَ وَجْهِ ابْنِ اَبِی حَسَّامٍ** بدین امر که نازل
میشود **اِنَّا کَرِهْنَا مَنۡ رَّجَعَ اِلَیَّکُمۡ مِّنۡۢ بَعْدِ مَآءُتٍ مَّلَآءُتٍ خُلُومٌ**
نمود و نشان خود عهد و کرم خاصه آنحضرت صلی الله علیه و آله را و هم
سخن علی علیه السلام را نگاه که شیخ بر تلخیص بر نادر که مباد کش فرو داشت و
فرمود **فَرِحْتُ بِرَبِّیْ لَکِنِّیْ فِیْهِمْ وَرَدَّ کَاکِبَهُ** که باز روی خود سپیدم و بر آنچه
از خدا بدخواهم غمناکم طفرافتم و در صحاح سته از سند ابی حنیس روایت
شده است که بد دستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در مرض موز خود فرمود
اِیُّوْنِیْ بِدَوَانِیْ وَ یَا حُزْنَ لَا کُفَّ لَکُمۡ کُنَا یَا اَلْاَصْفَاوُنَ بِرَفِیْعِیْ و دیدن
برای من و دانی و یار چه سفید عجب نویسم برای شاگردی که بر من رسید
ان کتاب مر که نه نویسد بر عرکت **اِنَّ اَوَّلَ بَحْرِ حَسَنَاتِ کِتَابِ اللهِ** بدست
این مرد بر ایشان میگوید پس است ما را کتاب خدا صلی الله علیه و آله را بلند شد

و آنحضرت فرمود **اَخْرَجُوْنِیْ لَیْسَ لَیَّ لَکُمۡ اَزْوَاجٌ مِّنۡ بَرِّیْنَ** و دیدن شرفدار
بعثت در نزد من از عذر عیال سرگشته است **اَلْوَدَّیْتُ کُلَّ اَرَضٍ فِیْهَا حَالٌ یَّذُنَا وَ یَدَا**
کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله تمام مصیبت و حزن است که شامل شد و
ما و میان کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و چون پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وحلت نمود عرکت مامان محمد و لا تموت حتی تقطع ایدی و یال و
اگر چه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نموده است و پیغمبر تا بر پیش شود ستمکار
مرئی و یا چای ایشان پس ابو بکر او را با کاهایند و نلوان **کَرِهْنَا کَمِیَّتٍ**
وَاِنَّا نَمُتُّنَکُمۡ بدستیکه نو فرموده ای پیغمبر یعنی دارای صفت مردی و بدستیکه
ایشان یعنی کلاه و مکر مرد کنند و **اِذَا رَاقَنَ مَاتَ وَ قَوْلًا یُّقَالُ لِمَ عَلَّیَّکُمۡ اَبَا**
پس اگر پیغمبر هر یک با کشته شود بر میگردید بر پاشنه یا های خودتان یعنی
بسوی کفر بگردانیده و مرید میشود عرکت همانا من این ایراد نشیده و گو
و حق طاهر علیها السلام در باب ابو بکر را موعظت نمود و سخن او بر وی اثر
کرد برای و کاتبی نوشت و **فَدَّکَ** را باورد نمود پس از نزد ابوبکر برگشت
و عریا و بر خورد و کتاب بدیگر را گرفت و دید و بر هم دید پس آنحضرت او را
با آنچه ابوالقحط کرد نفرین نمود و حد و اهل را معطل داشت و مملکت داشت
و بر منبر بر شعبه ابراهیم حمد نمود و بزواج پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
از بیت المال را تا از ازیل که شرفدار بود و بپایسته و حفظه ده هزار درهم
میلاد و تغییر حکم خداوند تعالی را و در منعه نساء و منع حج زاد و با عکار
شرع شناسایی و آنکه بود و امر بجمعی از این امر کرد پس علی علیه السلام

و در خواستگار و چنانی برای خود گفت تا نگردد زدن خود را اگر کند و با او داخل
بیت المال میگردد گفت چگونه ما را از این خدای تعالی در کتاب خود عطا کرده است
منع مینماید و در جانبیکه میفرماید و لا یمنع احدکم من طاعت الله و لا یدعی احدکم من طاعت الله
فقطا و چنان ملا با نضره پس گفت کُلُّ الشَّيْءِ فَضْلٌ مِنْ عِزِّهِ عَزَّ وَجَلَّ و باری که هر مردمان
نزد او در علم شهرت یا عزت خود ناپسندیده اند و بر قدر ناموس من مظلوم
که عمل ناپسندیده بود با حق میگردید اگر این آیه کریمه را تلاوت و مستمسک خود
نمود لَبَّسَ عَلَیْكَ الْقَبْرَ الْمَوْتُ وَ عَلِمُوا الصَّالِحِينَ جَنَّاتٍ فِيمَا طُغِيَوا و نیست بر کشتن
ایمان آوردند و اغال ناپسندیده کردند کما هی و اینچه خود ندید پس علی علیه السلام
فرمود خدایه انا هلیل ابراهیم است و ابراهیم خدای حد در باق خدایه فرمود و ندانست
که تاجه اندازد حد را ندانید که زمین علیه السلام فرمود خدا و خداوند
لما یبذلناست و باری امانده خبر چون ناریا شامد مست شود و چون مست شود
مندان و بر ایشان گوید و چون بر ایشان گوید انا هلیل ابراهیم میبندد و بجهت ذنبت میبندد

21

غاصد زان غلبه می کند بدو سوار خدای تعالی می فرماید و حمله و قسطنطنیه
تلقون شهر و قال و آلایان برتر من و لا دهر خویشتن کا بلایین و حمل کودک
در شکم مادر و باز کرده و شیب می ماند است و فرموده است و مادر هاشمی
پسند مند فرزند من خود را دو سال تمام پس از او را کرده و غار غشاء و زخم سینه
و قتل با حقی از او مر فقه داشت و در احکام مضطرب بودند و نایب می نمود و در
علاقم بهشتان را با محکم کرد و در تقسیم غنیمت و عطاء تفاوت نهاد و
تعالی سوره را واجب فرموده است و میگفت برای و حدس کان و فرزند را در مار
بعد از خود بشو و رخ غا لغت کرد و پس امر کنی از او بود و او را با خنجر
مسلمانان و انکلاشت و نفس بر نای بعد از خود نکرد بلکه افسوس میخورد و
سلام میگوید خدیفه و گفتا که با لرزیدن میباید از او بگریختن از هر دایه پیش
و حال انکه امیر المومنین علیه السلام خاص بود و جمع کرد در میان کسانی که اختیار
نماید در میان فاضل و فضول و حال انکه فاضل را بر فضول حق تعالی است پس
انان طعن بود بر کسی که اختیار کرده بود برای شوی و اطهار داشت که کفایت
چنانکه برای امیر المومنین علیه السلام در میان خود گزاشت بعد از آن
خود بر گزاشت داد بعد از آن نقل نمود با پنجه امانت داد در شش نفر داد پس
افان که کرد و فرزند داد و چهار نفر از آن پس در دست نفر بعد از آن بر یکی اختیار
بیدار از حق بن عوف و انکلا داشت پس از انکه او را بضعف و قسوی وصف نمود
گفتا که امیر المومنین علیه السلام و عثمان هر دایه شدند دایه شایسته پیران
که نفرقه نفرشدند قول برای کافی باشد که بعد از حق بن دانه است و میدادند

که علی علیه السلام و عثمان تقاضای براری می کنند و میدادند که بعد از حق بن دانه
از پدر و بر خرم خود عثمان میبویزد پس از آن کردن ایشان امر کرد و صورتیکه
دو نفر به خط بنا خیر گذاردند و امر بقتل کسی کرد که غا لغت انشا و نظر انشا
کند و امر بخود بقتل نکردا بلکه نفری از ایشان غا لغت نماید که بعد از حق بن دانه
و همه اینها با قواعد بین غا لغت است و علی علیه السلام را گفتا که تو برو مستند
فرار تو این گرفت و اهل شوری نمیکنی پس دایه را نخواهد داد و من مان را بر داد و
خواهی داند و در این خواستار و دایه ایشان است که انحضرت را منصفی امر خلا
ندادند و بشمار گشت اگر فو نام امر خلافت بدست کنی طریقه را بی مضطرب
کردن مردمان سوار خواهی کرد و اگر خیر کسی روی ملینه مردمان بقتل
مبادون خواهند کرد و پس حکام اشارت امر بقتل او است انرا عثمان کسان پیرا
و دایه مسلمانان باالت و حکومت داده که شرفا در بودند انکلا و بسیار از ایشان
قضاها و از بعضی خنجرها بطه نور سپید و کلابات دایه بشو و غار بن خود ضمت
که و چند بن سینه احباب بر او اعراض کردند و باز گشت نمود و ولید بن عقیق
را حامل گردانید تا انکه شرب و خمر از او بظهور رسید و بار دوم غار گزاشت و من
طایع بود و حامل نمود سپید بر الخاص داد و کوفه و اموی را و اوصاد شد که
مردمان کوفه را و از اخراج کردند و بعد از حق بن دایه سرچ داد و مصر باالت دار
ناها را بر سر او و نظام و شکایت کردند و در غا هر یک بغیر او داد و در باطن
استقلال او از فرمان فرسداد و او را امر بقتل حمل طایع می نمود و معاویه را
و ابی شلم کرد و فتنها بر نای طاعت گزاشت و بعد از حق بن دایه غار و غار

فرستاد و کردار فلاحی آنچه کرده و مرا نذر دایم خود نویبت داد و زمانم به تمام
خود را با کفار باو نمود و انکشی خویش را با و سپرد و قتل عثمان را با انکار فرام
شد و قتلها در میان امت جاودت شد و عا نواده خود را با اموال زیاده اختصاص
پیدا دایم مایه که چنان رضای فریب که دختر بشوهر میدادند چنان صد هزار
دینار بداد کرده و بر دکان فلز هزار دینار بخشید و این مسعود طعن بر میزد و
او را نکست می کرد و چون بسع اود پیدا شد و او را زد که موجب هلاک او شد
و عثمان با سر را چنان زد که بر تالان رفت و پیر خدای صلی الله علیه و آله
قَالَ جَلَدٌ مَا بَيْنَ عَيْنَيْكَ تَقْتُلُ الْقَتْلَ الْبَاطِلَ نَكْرَةً نَامُ اللَّهُ شَعَائِقُ يَوْمِ الْكَيْفِ مَا سُو
خوار پیده میانه و دیده مرا سب و با طایفه باغی که در اسلام سر کشی ناپند حق
کشت خدای تعالی نسا ندایا شاعت مراد و در قیامت و عا و طعن بر میزد
و پیر خدای صلی الله علیه و آله حکم بر انعام عوی عثمان را از مدبر اخراج
نمود و پیش سران با و ملوک بود و همواره او پیشش دانده پیر خدای صلی الله
علیه و آله بودند و در زمان انحضرت و زمان ابوبکر و عمر و چون عثمان خلیفه بر دست
کرد و از اجداد نه خواست و مرا با کتاب و صاحب ندیل مور خود فراداد و با انیک
خدای تعالی فرموده است لَا تَجِدُوا قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ بَلَاءٌ كَرِهَ اللَّهُ لَكَ أَنْ تَكُونَ فِيهِمْ أَبَدًا كَرِهَ اللَّهُ لَكَ أَنْ تَكُونَ فِيهِمْ أَبَدًا
خلاف خدای رسول او کنند و نفی کرد با او ایسوی بد و او را بعضی خروگوف
با انکه پیر خدای صلی الله علیه و آله در حق او فرمود مَا أَكَلْنَا لَعْنَتَهُ وَلَا أَكَلْنَا
الْحَنَافِ عَالِي فِي هَذِهِ أَسَدٌ قَرِيبٌ قَرِيبٌ وَهُوَ الْحَضَرُ مَبْعُوثٌ مَبْعُوثٌ مَبْعُوثٌ مَبْعُوثٌ

إِلَى الْقَبْرِ بَعْدَ مِائَةِ سَنَةٍ وَأَمْرٌ بِمِائَةِ سَنَةٍ قِيلَ مِنْهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا تَجْعَلْ بَيْنَهُمْ
وَسَلَامًا وَمَعْدَا وَابُودُ بَدْرٍ بِشِكْرِ خَدَائِ عَالِي وَجِي بَسْوَى مَبْعُوثٌ
چهار نفر را خطاب کرد و دست پیدا و از انحضرت رسیدند ایشان یکسانند
ای پیغمبر خدا فرمود ای ایشان علی است و سلمان و مقداد و ابودر و
حد و خدا بر اضا یح کذا است و بر عید الله بن عمر هنگامیکه هر زمان مولای
امیر المومنین علیه السلام را با وجود اسلام او کشت حد شرع را جاری نمود
و امیر المومنین علیه السلام عید الله را برای عا و فضا صطلب مبعوث بود
معا و بر کردید و عا خواست حد شرع بر او در بان و پیر بن عتبه مامل کن
اسیر المومنین علیه السلام بر او برای حد نمود و فرمود لَا يَمْلِكُ خَدَايَا أَنْ يَأْخُذَ
بِمَعْنَدَةٍ دِيْنًا لِيَكُنْ مِنْ حَضَرٍ دَارِمٍ وَادَانِ دَوْمٍ زَادِ رَوْجِهِ زَادِ كَرْدِ
و بدعاست و ناگون در میان جمهور است شد است و مخالفت کردند
مسلمانان و از با جماع انکه فضل رسید و کارهای او را عیب گفتند و گفتند تو
از بد و غیبتا خیار کردی و روز احد چار فلان بر خود و او را شقی و بیعت رقی
خاصی نشدی و از انکه بگویند اخبار و از انان است که بشما در اید و شهرستان
ذکر کرده و از انکسخت ترین اهل نصیب بر فرمود اما مبر است انیکر و نشا مفاسد
پیران شبه شیطان اخلافات واقعه در مرض موت پیغمبر خدای صلی الله
علیه و آله بود و خلا و اول سنا و شکر در مرض موت انحضرت واقع شده و پیر
که چاروی در اسنادش بسوی بر عباس و فایان کرده است که گفت چون چار
کردن پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و پیران نمود بر انحضرت سخت شد فرقی

اینها را بدو واپس و فرط این گفت که کتابا بر نفس او بعدی فقال عمر بن الخطاب حاکم
تجرب حسن کما قاله برای من دانی و کاغذی بنامیدند تا گاهی نویسم که پس از
دعدن هر که گمراه شود بدین عمر گفت صاحب شایر ایشان میگوید بر است ^{بدین} ما
کتاب خدا پس و از آنها بسیار بلند شد پیغمبر خود فو و احوال پیغمبر عسری
آشنا و بر چیزها از من از او نیست کرد و حضور من محله نماید خلافت
دو مرتضی حضرت این بود که حضرت میفرمود جبرائیل علیه السلام که من خلقت
عزها سازد و بر او لشکر سام و ایشا و بعد از آن لعنت کند از او لشکر او طغی و
نوی کنند اما مثل امر حضرت بر ما و ارجاست و اسامه از مدینه بیرون
و نوی کنند طهای ما تاب معارف حضرت را ندارد خلافت سهر دومین
موت حضرت صلی الله علیه و آله بود که عمر گفت هر کس بگوید محمد مرده است
او را با بن شمشیر خود میکشیم بدو سپیکه با ایشان بر شده است چنانکه عیسای
مریم با ایشان بر شد و ابو بکر گفت اگر کسی محمد را بر منش میبرد پس بختی
محمد مرده و آنکه بر منش خدای محمد میبرد پس بدو سپیکه خدای محمد زندان
که هر که پیغمبر خلافت پیغمبر و امام است و بر زکریا خلافت در میان است
اختلاف امامت است زیرا که گشیده نشد شمشیری در اسلام بر فاعده پند
چنانکه در هر خانی و امامت کشید شده است و اختلاف کردند و گفتند
و انصا و پس انصا و گفتند و شایسته و فیکر امیر ما و با ما و با ما
بر خلاف شود و اتفاق کردند بر و پس سعد بر جلد و انصا و پس بدو رسیدند
ابو بکر و عمر را اینکه حاضر پیغمبر شده اند و عمر دست بسوی او بگرفتند

کرد و عقد بیعت با او بست و مردم نیز دست بیعت با او دادند و عمر گفت است
اینها را گفت قلله و قال الله السلیب شرفا من عار لی و لی عار قتلوه بدو سپیکه
بدو سپیکه بیعت با پیغمبر کردی بنامید بشه بود خدای تعالی مسلمانان و او
این بیعت نکاه داد و آنکه پیچین پیغمبر باز کرد و او را بکشید و امیر المومنین علیه
السلام با پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را مرغم موده بود از پیغمبر و من و ملا
فران حضرت را شتمال داشت و او جدا حق بیعت با پیغمبر بگرفتند و خلافت
پیغمبر و فدا و نوارش از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله است که ابو بکر دفع داد
منع نمود بر و اب خود از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و محمد تعالی را بدین
نورث ما انگاه صدقه ما کرد پیغمبران میراث میکند ایم و آنچه میکند ایم صد
است خلافت پیغمبر در قتال ما فاعان و کوه بود که ابو بکر با ایشان مقاتله نمود
عمر با جبهه خود در ایام خلافتش سبیل و اموالا آنها را زد کرد و بجوشتا ایشان
رها نمود و خلافت هفت نفر در منصب ابو بکر است بر خلافت عمر از مرده مان کشا
بودند که می گفتند بر ما ایامک دارد مرده را که کشت و پیغمبر با دست خلافت
در امر شود است و اتفاق کردند بعد از اختلاف بر خلافت عثمان و پس
اختلافها که بوقع پیوست ^{و کمال} باز افزودن حکم بر الخاص بر امت پیوستند
پس از آنکه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را و اطرد و اخراج فرموده بود و او
رسول الله صلی الله علیه و آله نام برادر شده بود پس از آن کرد خلافت ابو
و عمر را و شفاعت آنها شده بود و پیغمبر فرقه بودند و عمر را از مقام میکشیدند
داشت چهل و هشتاد و دو روز و اند ^{و کمال} پیغمبر عثمان با نذر بسوی زنده

بود و دختر خود را بمردانان حکم ترویج نمود و حسن غنام از فرقه و نافوس
 با و داشت و بدو دست فلک دینار می رسید **تذکره** جای داران و عبد الله
 بن سعید را بی سج داد و گفت خویش بود پس از آنکه پیغمبر ندای صلوات الله
 واله خون و دانه در فرموده بود و عثمان با آن مصر را و دارو عبد الله را
 بجکومت مصر فرستاد و در آنجا کوفه کرد و آنکه لشکر و معاویه را بی سج
 حامل شام و سعید بن العاص حامل کوفه و بعد از آن عبد الله بن عامر و پسند
 عقبه حامل بصره بودند **خلافت** در زمان امیر المومنین علیه السلام و
 آنست که بود بعد از آن اتفاق در میان و عقد بیعت برای آنحضرت پیوسته
 طلحه و زبیر بسوی مکه رویش محل غایبه بسوی بصره بعد از آن نصب مکه
 ایشان با آنحضرت و آن جناب و جوش معرزه است بحرب جل و خلافت میسا
 آنحضرت و میان معاویه در صفین و پیغمبر عاصی نامی شمر را و همچنین
 خلافت میان آنحضرت و میان مریم فرقه مایه مار وین در میان و با الحار و
 موارد و حوادث حق با علی و حق بود صلوات الله و سلامه علیه و در
 زمان آنحضرت خویش ظهور نمودند مثل اشعث بن قیس و مسعود بن مدکن
 اقمی و زید الحار و الطائی و هم در زمان آنحضرت ظاهر شدند علامه دانند
 عبد الله بن سنان و از فریقین بروز بدعت و منالان که پدر و قول پیغمبر ندای
 صلوات الله علیه را در دنا و آنحضرت علیه السلام داشت شد که میفرماید
 بهماک فیما بینا و محب خال و بیض کال هلاله می شود و در طایفه یکیش
 که همیشه خاورد و یکیش پیوسته که نهایت کینه برآید پس چشم انصاف بخو

خراب مرد نظر کار کار با وجبات فتنه و بدعت از مشایخ ایشان قلم آمده است
 یا منشا و میگردید کرد
فصلی که در بیان تاریخ است از آنکه پیغمبر ندای صلوات الله علیه
 اکثر در این باب بسیار است و بیرون از حد حاصله و شمار لیکن آنچه از حد
 دارد در ضمن چهار منبر ذکر میکنم **منبر اول** در آنکه عقیده است و بی سج
 امامه میشود **تذکره** این است که امام واجب است که معصوم باشد و
 اگر چه بر امام معصوم علیه السلام است **امام مقدس** در میان
 ایشان مدعی بطبع است و ممکن نیست که بنیهای فتنه نباشد نمود زیرا که
 محتاج است در بنای خود بسوی خود پی و شامیدن و پوشیدن و نشستن
 ممکن نیست آنکه نه از دنیا کافی نماید و از عهد سرانجام امور خود برآید بلکه
 بمدد و مساعدت غیر خود بطوریکه فرایغ شوند و بیایان ایشان را بپوشانند
 بان حاجتند است تا نظام کل سرانجام پذیرد و با تمام انجامد و چون اجتماع در
 موضع تعالی که گفته است پس بدست هر یک از اشخاص بخاجند بگو
 آنچه در دست غیر است و قوه شهوات بر باعث بر اند بسوی خود میشود
 که غیر را مغرور گرداند و ظلم بر او دارد و آنکار بسوی هر چه و میگرد
 آنکه بر آشوب فتنه بران طاری میشود و یکی با است از نصیب امام معصوم
 که ایشان را از ظلم و تعدی باز دارد و از غلبه فتنه باز دارد و از مضاف و مظلوم
 از ظلم بستاند و حق را بسوی مستحق بکشد و بر او سهو و خطا و عصیان
 را او جایز بنماید و اگر حاجت بسوی ما می پیکر خواهد بود زیرا که عالمی

منبر اول
 وایک
 در بیان تاریخ

خارجی و بیوی نصب امام است بخو خطا بر امت است پس اگر خطا بر امام چنان
باشد محتاج با ما بیوی بیکر خواهد که بدید پس اگر معصوم باشد امام است و الا
تسلل لازم میباشد **مستند در حق** پس ظاهرست زیرا که بدین تحقیق
و عمرو عثمان با اتفاق جمهور معصوم نبودند و علی علیه السلام معصوم بود
پس امام است **در کتاب** این است که امام بحکم واجب باید منصوب باشد
و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله با امر الهی نفس بر امامت او نموده باشد و بی شک
که قبل ازین بیان خودیم از بطلان اخبار و اینکه بعضی از آنان که اخبار برای
بعضی نامت شونده اول از بعضی اخبار برای امتی دیگر شوند نمیتوانند بود
و از جهت کشیدنش جوی ستادعت و مخالفت پس میکشد نصب امام بیو
بسیوی عظم مفاسدی که رجعت قطع کنی از آن مفاسد و اعیان نصب
امام منصوب علیه و او بر علی علیه السلام از امت ایشان منصوب علیه نیست بالا
که نصب بر امامت بدین پس معبر است که امام علی علیه السلام است **در کتاب**
اینکه واجبست که امام حافظ شرح باشند از جهت قطع دخیل و سبب رحلت
پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و قصود کتاب و ستنا از تفاسیل احکام جریته
که تا قیامت و فوج میباشد پس آنچه از امامان مکرر منصوب و منصوب بنا
از امامان خدای تعالی معصوم از خطا و لغزش را بعضی از احکام ترک شود با امر
چیزی فرموده نکرد و خواه بعد باشد و خواه بهیوی علی علیه السلام چنانچه
بالاجماع **در کتاب** این است که خدای تعالی که امام معصوم
و طاعت برای عالم مقتضاست بیوی نصب امام معصوم و فساد بیوی نصب امام

معصوم مرتب نیست و در این صورت نصب امام معصوم واجب است و بیو علی
علیه السلام چنانچه نیست پس محقق میشود که امام معصوم علی علیه السلام است
امّا قدوت مسلم است و اتفاقا در پیغمبر نیز که فساد لازم است و معصوم امام
و اثنا و جوب نصب از جهت اینکه نزد شریعت قدوت و مقتضی استفاء صفات
واجب میشود فضل **در کتاب** این است که بحکم واجب باید امام فاضل تر از
از عینت خود باشد و علی علیه السلام افضل اهل زمان خود بود بنا بر این دیگر
خواهد شد پس امام او سنا از جهت کاکت تقدیم بمقتضی اول بر فاضل بحکم عقل
و نقل خدای تعالی و در استماع پیغمبری الی الخو حاتم مکرر بهیوی الا آن
پیغمبری قائل که گفت که چون ایام پس که راه دوش را می نماید بیوی خدا بی
شوالی است یا اینکه بیوی و طاعت شود یا گوید باید بخوری خود مکرر انکه
نماید شود پس چه جز است شما و چگونه حکم میکنند و مسنا و بیو فاضل میسر
و درو محتاج **در کتاب** این است که از قرآن مجید ما خود میشود و
ملاک کننده بر امامت علی علیه السلام از کتاب عزیر الهی چهل هزار است **در کتاب**
قول خدای تعالی است **و اما** و لیکن الله و رسول الله و الذین آمنوا الذین یؤتیون الصلوة
و یؤتوا الزکوة و هم ذاکون بدر سبیکه و بیو و شتر او و شاعرانی تعالی
و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله است و انکسای هستند که ایمان آورده اند انکسای
که برای میسر اند و نماز او میدهند و کوفه را در حال اینکه ایشان در کعبه هستند
و تحقیق اجماع کرده اند بر اینکه این بر کبریه در شاعر علی علیه السلام نازل شده است
تعالی است و خود بیوی و بیو که گفت سیمت رسول الله علیه و آله

منقال بود چگونه ملتفت شال شد که خاتم باو بخشید پس فاعطاه انشاء بود بقیه
ویشی لایله سکره عرا لیتهم ولا یاهو عن الکاش اطاعت سکره حتی یکن
منفعا الصلاه وهذا اول لکاش منقش شد و منوشد که خالی یکند اول
منقش اولندیم و مشغول نمیشود با انجام اطاعت میکند اول مسقی و تا انجا که
متصرف در کارهای هشیما دان است و اینهمه سزای مد و یکا و مخصوص اول تمام
مهمانان است و نقل کرده است از میخانیشانی و سبطی از عیال سکره این
ایده نازل شده است در شان علی علیه السلام و ولی متصرف است و ثابت است
برای انحضرت ولایت و دامت هم چنانکه ثابت کرده است خدای تعالی برای میخانیشانی
و برای پیغمبر خود صلی الله علیه و اله **این کلام** قول خدای تعالی است
یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا لک من ربک و انما فعلنا ما بکمت و سالتنا ای
پیغمبر ما را آنچه نازل شده است بسوی تو از پروردگار تو و اگر فکری پس از این
در شان لک کردی انصاف کرده اند و قول بر این که هر پیغمبر خدای صلی الله علیه
و اله در شان علی علیه السلام رعایت کرده است ابو نعیم حافظ با سنان خود و عطفه کف
نزل یافته است بر این که هر پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله در شان علی علیه السلام
و از تفسیر عیال است که گفته است معنی انالی ما انزلنا لک فی فضل علی علیه
السلام است پس چون بر این که هر نزل یافت پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله در
دست علی علیه السلام را کف و فرمود من کنی نزل اوله صلی الله علیه و اله که من و لا
و منقرض و هست علی موی و منقرض است و پیغمبر خدای برای هر چه باقی میماند
است با جماع بر علی علیه السلام و این نشان میباشد پس نام انحضرت سلام الله

و از تفسیر شعلیت که گفت چون پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله بعد از ختم نزل کرد
رومان را ماری کرد و جمیع شدند پس دست علی علیه السلام را کف و گفت من
گفت مولای من و لا اله الا الله که مرا و منقرض اویم علی و منقرض است پس بر خدای
بالا و انشاء یافت بخارث بر التسمی الفهری رسید با فرمود کشت و بحضور
پوست چون باطل رسید از ناله و فریاد و فاشه و احوال ایند و فاشی از اینست و منقرض
انده شکای که کرده است با هم بودند بر کف ای عیال که روی ما را از جانب خدای که
بکا بگری و پیغمبر نر شهادت و عیال تقوید پیغمبر و امر کردی ما را از عیال که ناله و فریاد
نمودیم و امر کردی ما را که ما را بکجا و در کجاست که ناله و فریاد و امر کردی ما را که ناله و فریاد
خود را بر اینیم سیر شتافتیم و امر کردی ما را که ناله و فریاد و امر کردی ما را که ناله و فریاد
با این کاف و رضایندی و شتافتیم و نمودی ما را و با زوی پیغمبر خود را کف و فریاد
بلند فرمودی و بر ما نصیحت نمودی و گفتی هر کس را که من بگویم او بر علی علیه السلام
ایا این امری است از خود ما از جانب خدای است پس انحضرت فرمود والله الذي لا
الا هو انه من انزل الله نزلنا فی کبریا و صدق قیامت که این کار را امر خداوند است پس کار
روی بر کف ایند و وقت کبریا و خود نشیند و میگفت خداوند اگر آنچه میگوید
چنانست که سوره عیال انما انزلنا و انزلنا بعد انکم یسبنا و ان من اسبنا و انما
بنا بر روی ما عیال و در دنا که منور یافته خود سپیده خداوند در دنا هر سبکی
بر او افکند و بر لقا مدوا و درش بر چرخ است و اول کشت پس بر این که هر چه را خدای
عالم نازل فرمود سبک سبک سبک و انزلنا و انزلنا بعد انکم یسبنا و ان من اسبنا و انما
سوال کننده بعد از فرموده و این برای کافران که نیست برای ان دفع کننده از خدای

شیطان را بفرمانده و جمیع دلها را گرفت و فریفته او را در بنای کربان بیند
 چنانکه صانع حق از حقوق ایشان **برای حق** قول خدای تعالی است **فَتَكْفُرْ**
 آدم زنی که گویات پس ما بر من آدم را پروردگار خود سخنان را دراز کردی و ثابت کرده
 ضعیف این معانی را شافعی باستان خود را پس عیسا که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه
 و آله سؤال شد از کلماتی که آدم علیه السلام از پروردگار خود تلقی نمود و خدا
 تعالی توبه را از او قبول نمود و خدا حضرت فرمود قد سئله **مُحَمَّدٌ** و علی و فاطمه و الحسن
 و الحسین و آل بیت علی قاتل علیه و تحبب و مسکت و درخواست نمود از خدای تعالی
 بخون محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آل بیت توبه را قبول فرماید پس خدای تعالی
 توبه او را قبول فرمود و این توبه است که در این فضیلت پیغمبر و اوصیاء است
 پس او ستانام از حبش مسلمانان حضرت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را در قبول
 آدم با و بسوی خدای تعالی **بِحَقِّهِ** قول خدای تعالی است **فَتَكْفُرْ** و این است که
 اما ما فانی و غیر ذلک لا یبذل الله فی الظالمین بدو سینه که می فرماید و هدایت
 ترا امام برای مردمان گفت از هر یک بعضی از اولاد هر امام امانت خطا فرمای خدای
 تعالی فرمود پیغمبر محمد و ائمه از دوزخ توبه بر صانع الحاکم انعام فرماید
 و ثابت کرده است فیه ابرار الخانی باستان خود از عبد الله بن مسعود که
 گفت فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله **لَا تَهْتَبُوا الدُّعُوهَ الْوَارِثَةَ** و
بِحَقِّهِ **لَا تَهْتَبُوا الدُّعُوهَ الْوَارِثَةَ** و دعوت الهی هایت و
 بسوی من و بسوی علی علیه السلام پذیرفت پس از پیغمبر بخشید و علی و
 ائمه این فرمود و این خبر نقل و اعلام صحیح و دلیلی است **هاتر و اهری**

فر

قول خدای تعالی است **لَا تَهْتَبُوا الدُّعُوهَ الْوَارِثَةَ** و دعوت الهی هایت و
 بدو سینه که می فرماید و هدایت ترا امام امانت خطا فرمای خدای
 خداوند رحمان برای ایشان دو سینه که رحمت و وفا و ایشان را در طهارت
 جای دهد و ثابت کرده است حافظ ابو نعیم باستان خود بسوی این عیسا
 که امام باستان این را که هر دو حق علیه و آله است و ثابت کرده است
 در دلهای مؤمنان و در نفس پیغمبر و ائمه این غایت است که گفت پیغمبر خدا
 الله علیه و آله بعلی با صلوات الله علیه **فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ائمه این عیسا
 و ائمه این عیسا **فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ائمه این عیسا
 عیسا را فرمود برای من در دلهای مؤمنان دو سینه که خداوند تعالی را
 فرمود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ائمه این عیسا **فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ائمه این عیسا
 برای آنحضرت اذ صاحب این توبه و مقام پس آنحضرت افضل از ایشان است و
 او است **هاتر و اهری** قول خدای تعالی است **لَا تَهْتَبُوا الدُّعُوهَ الْوَارِثَةَ** و دعوت الهی هایت و
 نیست که تویم دهنده و برای هر که هدایت کننده در کتاب و در دین این
 عیسا است که گفت فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله **لَا تَهْتَبُوا الدُّعُوهَ الْوَارِثَةَ** و
 و برای عیسا هدایت الهی است و من هم دهنده ام و علی را نه نمایند است و توبه
 ای علی را بمان راه هدایت بمقتصدشان ناقل میشوند و مثل این خبر را ابو نعیم
 بن فضل کرده است و این صحیح است و در شوق امانت و ثابت **هاتر و اهری**
 قول خدای تعالی است **لَا تَهْتَبُوا الدُّعُوهَ الْوَارِثَةَ** و دعوت الهی هایت و
 ایشان پرمیده شوند گانند از طریق حافظ ابو نعیم اذ این عیسا است که گفت

نیز
 و صد و بیست و یک
 مؤید

بودند خداوند میانه ای بینا علیه السلام و اجمع نمود بعد از آن با دفرمود
 ای محمد پس از این نشان که شما بر چه مبعوث شدید پس پیغمبر خدای صلی الله
 علیه و آله فرمود علی ما اذنبتم یا ایداء الله فالوا بعثا علی شهادة لا اله الا الله و علی الاقرار بربوبتك و الاقرار بعلی ربکم علی ربکم بر آنکه شهادت
 ای پیغمبر خدای گفتند بر آنکه شهادت شدیم بر شما را تا بکنیم شهادت خدای
 خدا و با قدر پیغمبر خود و کلام خاصه علی بر ابیطالب علیه السلام و این
 خبر صحیح است بر شهادت امامت برای علی علیه السلام **هنا یستقر** فوالله انما
 نعالی است و لیعلمها ان و اعبه و نگاه داران بنده را گوش نگاه دارند و در
 تفسیر علی است که گفته است فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله سئل الله
 عز وجل ان یجعلها اذنانا علی مستندة فخذای نعم انعم کفر و دهدان
 نگاه دارند گوش را علی علیه السلام فرموده است فما نسیت شیئا بعد الذی
 و ما کان کاشا پس فرمود که هم چیز را بعد از آن و نظر موش نمیتوانم که و نظیر
 نبینم است و گفته است که فرمود پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله یا علی ان الله عز وجل
 جعل فی انوارنا علیا علیا و انزلت علی هدیه الابرار و لیعلمها ان ذلک و لیعلمها ان ذلک
 ان ذلک و لیعلمها ان ذلک و لیعلمها ان ذلک و لیعلمها ان ذلک و لیعلمها ان ذلک و لیعلمها ان ذلک
 که ما حفظ کنی و در خاطر نگاه داری این را که بر من فرمود امام پس و گوش نگاه
 هستی پس بر نفسی است که حاصل شده است بر آنکه آنحضرت پس آنحضرت را که
هنا یستقر سوره علی است و تفسیر علی است از طرق مختلف است که در
 شدند حسن و حسین علیهما السلام پس بعد از آن پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله

و عموم و غیرت عجم عبادت نمودند آنحضرت با امر آل کومین علیه السلام
 فرمود یا ابا الحسن تو نماز و روزه و زکوة و صدقه را با ما بحسن نهدی برای دفرمود
 بکن پس نه روز و ده روز نمود و همچنین داد و نشان فاطمه سلام الله علیها
 و جابر ایشان فتنه پس سالم شدند و نبودند زوال محمد زیاده ای کرد
 پس علی علیه السلام شایسته صنایع جوینام گرفت و فاطمه علیه السلام باک صنایع از د
 نمود و پنج قرص نان بخت برای هر یک شان بکفرت پس علی علیه السلام نماز
 مغرب را با پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و الهی اید و در نماز مد و طعام در
 آنحضرت نهاد و شد در این هنگام مسکینی بر منامد و ایستاد و گفت سلام
 بر شما ای آل محمد مسکینی از مساکین ما نمیرد طعام دهید خداوند شما را
 از نماز هشت طعام دهد پس علی علیه السلام شنید و امر کرد تا نماز را بگذارد
 و آن شب و روز غذا گذارد و چیزی جز آب نجشیدند چون روز و نیم شد فاطمه
 علیها السلام برخواست و بکشت و نان کرد علی علیه السلام با پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله اذای فریضه نمود و بخانه را زانند و طعام در پیش آنحضرت نهادند
 در این هنگام یقینی بر دهان آمد و گفت سلام بر شما ای آل محمد و حق است که از آن
 مهاجرین و بدمن بد و روز عقبه شهید است مرا طعام دهید خداوند را و
 بهشت شما را طعام عطا کند علی علیه السلام شنید و امر فرمود طعام را بدارند
 کردند و چیزی جز آب نجشیدند چون روز و نیم شد فاطمه علیها السلام بسوی
 برخواست و از دفرمود و از بخت و علی علیه السلام نماز را با پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله گذارست و بخانه را زانند و طعام در پیش آنحضرت نهادند و

ز طایب کرده اند بدست که پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله چون بجهت حضرت
 زانو زد و با او بیست و شش در بنای حصار نشست و ایت خاصه امیرالمؤمنین
 علیه السلام بود مدعی غرض آنحضرت کردید و از حرب باز ماند و هر چه بود
 از خصما در بر و نامد و پای ثبات در میدان رزم و کوشش می افشرد پس پیغمبر
 خدای صلی الله علیه و اله ابوبکر را خواند و فرمود ایت را بر کمر ابوبکر گذاشت
 و در محلی که جای پیمبران قاتل دمامد و کوشید و کارهای از پیش برید
 عثمان بر کشت زنده بکمر عرابی شاد و پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله ایت را
 برگرفت و اندک مسافتی رفت و او و طهرن و همراهان از دلیلی مرعوب پیمبران
 پس از کشت و پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله فرمود علی را بخت و بخوانید عرض
 کردند علی بن ابی طالب مد است فرمود و بجزای بخت الله و رسوله و بجزای الله
 و رسوله او را بمن بیاورید که خدا و پیغمبرش را دوست میدارد و خداوند
 او را دوست میدارد و عارف را اختیار کند پس علی را حاضر نمودند پیغمبر خدای
 صلی الله علیه و اله لغاب دهان مبارک بر سر و روی او نهاد و پیغمبر صلی الله
 علیه و اله با او عطا کرد و خدای تعالی فرمود سنا و جاوی کرد و موجب را تبیین و گذارد
 و وصف پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله امیرالمؤمنین را باین صفت گذاشت
 میکند برایشان از او بیکران و این خبر دلیل فضیلت آنحضرت است و از
 امام **علیه السلام** خبر می رسد که جمیع زوایا کرده اند که بدست پیغمبر
 خدای صلی الله علیه و اله نام می یابند و ندانند که کدام یک از ایشان است یا حق تعالی
 ایت با کل معنی بر خدا الطاهر ای خدای من بیا و برای من کی را کرد و شای

مردم است بسوی تو باین ازین مرغ بخورد پس علی علیه السلام آمد و گفت ان
 ابراهیم الک گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله در حاجتی است پس از کشت بعد
 اذان پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله که گفت انما اقول کت پس علی علیه السلام
 با نامد و در کوفت و انش گفت با آنکه گفت که پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله
 پس پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله همان گفت که دو کت نخستین گفته بود باز
 علی علیه السلام آمد و زد و سخت زد گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله
 شنید و گفت ان پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله در حاجتی است پس آنحضرت ایازن و دخول داد و
 فرمود یا علی ما ایت الله و ایت حق فی نفس تم حجت قر فی نفس تم حجت حق فی
 نفس تم حجت انما ایت حق فی نفس ما ایت حق فی نفس ما ایت حق فی نفس ما ایت حق فی نفس
 بگویند لا ایت حق فی نفس ما ایت حق فی نفس ما ایت حق فی نفس ما ایت حق فی نفس
 افضل من علی پیغمبر نشد عرض کرد اندم و انش زانو زد و نمود پس از آن مدامد و در
 کرد انش را که گفت سبیم اندم و نامش را بر گردانید آنحضرت فرمود ای انش ترا برادر
 که علی را زد که پیغمبر عرض کرد با پیغمبر که بگویند انشا و باید و عطاء او را باشد
 ای انش را اندم با انشا و کیلی علی بن ابی طالب و با او عطاء و کسی از علی افضل
 نداشت و او را که محبوب بسوی خدای تعالی امیرالمؤمنین علیه السلام است و
 امام باشد **علیه السلام** چه چیز که جمیع زوایا کرده اند که پیغمبر خدای صلی الله
 علیه و اله را حاضر خود را امر فرمود که علی علیه السلام با نامد و مسلمانان را
 کنند و فرمود ان سیدنا السیدین و امامنا المنین و قائدنا المرحومین و قائدنا
 و لی کل مؤمن مرید می و قال فی حق ان علی بن ابی طالب و انما یستحق و هو ولی کل مؤمن

و توبه بدین که ابراهیم بن علیه السلام اقای مسلمانان و پیشوای هر
 مریکازان و کشایند اسنان سفید پیشا و سفید دشت که کایه از مومنین است
 که مواضع وضو و طهارت آنها سفید است و فرمود این اقای مرده و خدا را با
 بعد از مرده فرموده و حق و کرد و رستی علی را راست و من را و هم را و اولی بنفش
 هر که در حق و رستی مومنه است پس علی علیه السلام بعد از پیغمبر خدا **صلی الله**
 علیه و آله امیر مؤمنان و امام مسلمانان و مقتیان و اولی جعفر است و امام
 مؤمنان است و این خبر در این باب است **و کتاب** چیست که هر چه از قول پیغمبر
 خدای **صلی الله علیه و آله** روایت نموده اند ای ناز که یکم **التمکین** ما ان شکم
 بهما لیسوا کاب الله و غیر اینها و غیر اینها و غیر اینها و غیر اینها و غیر اینها
 مریکایی بیکارم و در میان شما و چیز نفیس اند و در اینها ما ما که شاکان
 و در چیز بچوبید و از صبر یک مخالف بودند هر که گره نمیشود و اند و چیز قرآن
 خدای عزوجل و خویشان نزدیک مانند اهل خانه و بیگانه و این و غیر
 از یک که جدا نمیشوند تا اول در بر من شود و در ساحت حوض کوثر رود مثل
 اهل بیت که مثل سینه نوح و کعبه و غیر اینها و غیر اینها و غیر اینها و غیر اینها
 مریکایی که شکی نیست است که هر که در آن سوار گردد بدین احوال نجات و سلامتی یابد
 و آنکه از آن دوری گرفت و کاره است در دو طرف عری و هلاکت دعا فاد و این خبر
 دلیل است بر وجوب تمسک بقول اهل بیت ظاهرین پیغمبر خدای **صلی الله علیه و**
 و آله و سبب و آقا ایشان علی علیه السلام و طاعت او و برعه اصناف اهل بیت و اعیان
 پیران و امامان و اینها را بر انتخاب حضرت خیر الانام **صلی الله علیه و آله** **و کتاب**

پیغمبر است که هر چه روایت کرده اند از وجوب محبت و مؤامنه ابراهیم بن علیه السلام
 احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است که پیغمبر خدای **صلی الله علیه و آله**
 دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود **ما ختم فاسحت هدی** و
 اباها و امهها کان معی فی دحی یوم النبیانه کی که دوست داشت مرا پس
 دوست داشت ایشان و پدر ایشان و مادر ایشان را و در برهه با من است و در
 قیامت و روایت کرده است ابن خالویه از عن بنی که گفت پیغمبر خدای **صلی الله**
 علیه و آله مرا بخت **بختک** یقصبه **ابا قونی** لقی عاتقها الله تعالی **مر قال**
لما کونی فکانت قلبی علی علی علیه السلام کی که دوست میداد که
 چنانک زند یقصبه با قونی که خدای تعالی را بدست قدرت خود میداد و فرمود
 هست شود هست شد پس با بدوست ندارد علی بن ابی طالب علیه السلام و این

سه شعر یقصبه و توشل و غیر متناهی

نرسیده بر من اطاعت و ولی و	خود اصلاح و نرسیده به کمال
بختک تو ما که بیاراسته حق	بهر وقت که همه با تو کوثر
اند خواران با دام ما و ذات	دعا بد و شفا طوبی و مفضل

و از این بعد میماند که گفت پیغمبر خدای **صلی الله علیه و آله** و **الربیع** علیه السلام
جاءنا بان و یغضناک یفاق و اقل من یحل الحله حجتك و اقل من یحل الحله حجتك
بیتک و قد جعلناک الله اهلا لذلک فاشع فی اننا ناک و لا یجی حدی و در
 نایمان است و در شیعی توفیق است و بخت کی که دارد بهشت شود و
 توست و اقل کی که داخل نشود شمن توست و توفیق خدای تعالی مرا

فَمَا تَدْرِكُ تِلْكَ تِلْكَ لَمْ تَدْرِكْهَا قَبْلَ أَنْ تَخْطُرَ لَكَ بِهَا وَبَعْدَ أَنْ تَخْطُرَ لَكَ بِهَا
 قَلْبًا لَمْ تَدْرِكْهَا قَبْلَ أَنْ تَخْطُرَ لَكَ بِهَا وَبَعْدَ أَنْ تَخْطُرَ لَكَ بِهَا
 مَرَحٌ كَرِهِي بَا بَسْوِي مَن شَوْقُهُ مَدِيدُ شَوْي دَوْدَاسْت دَوْدَاسْت كَرِهِي تَرَا لَدَى
 خُودِ نَالِ شَوْي وِ بَرِيدِ بَا بِي بِكَ بِرَا بِدَامِ خُودِ دَوْدَاسْت كَرِهِي تَرَا لَدَى
 وَجَعِي دَانِ نَمَانْدَه اسْت عَمَرُ نَوَانْدَه اسْت وَنَلِ تَرَا لَدَى اسْت وَجَعِي نَو
 خُودِ اسْت اَه اَز كِي نَوْشَه وَدَوْدِي سَفَرِ نَرَسَنَا كِي نَاهِ پَسِ مَعَاوِيَه كَرِهِي تَرَا
 كَفْتِ مَن دَايِ حَمَتِ كَلَا وَا بِاَحْسَنِ طَافِ حَقِيقِ چَنَانِ بُوَدِ كِي مَكُونِي بِرِ مَعَاوِيَه اَر
 خَلْدِ بِرِيدِ كِي مَعَرُوبَا تَحْضَرُ نَا چِه اَنْدَا زَه اسْت كَفْتِ مَا نَمَانْدَه مَعَرُوبَا چُو كَفْتِ
 اَنْدَه نَو بَا وِي چُو كَفْتِ اسْت كَفْتِ مَا نَمَانْدَه نِي كَرِهِي نَمَانْدَه اَز دَا دَر كَا وِشِ سَلَزَنِ
 بِرَا زَنَدَه اَشَاكِ چِشْمِشِ نَا زَنَادِ اسْت وَانْدَه وِشِشِ نَمَانْدَه نِي بِرِ وَا بِاَحْسَنِ نِي زَهْدِ
 اَتَحْضَرُ سَلَامِ اَللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَوْبِه بُوَدِ كِي بِرِ نِي كَاهِ اَوْنَرِ سِدِ وَا مَدِي بِرِ
 بِشِي بِكَ رَفَه اسْت وَهَر كَاهِ اَز هَدَا اَحْطَابِ مَرْدَمِ زَمَانِ بَعْدَ اَز بِرِ جَزْدَايِ صَلِي
 عَلَيْهِ وَا لَه بُوَدَه اسْت بِرِ اَوْنَرِ سِدِ اَمَامِ اَز حَمَتِ مَتَبَاعِ قَدَمِ مَقْضُولِ بِرِ فَا صِلِ
 كِي لَدَى اَبْرَارِ اسْت كَرِهِي اَتَحْضَرُ اَعْدَمِ مَرْدَمَانِ بُوَدِ وَفَزَا رَفَه مَن دَا اسْت تَرَا
 شَبَهَا نَا بِقِيَامِ وِعْبَادَتِ بِبَايِ مِيرِ وِشِي وَا مَرْدَمِ اَذَابِ نَمَانْدَه شَبِ وَا نَوَافِلِ رَفَه
 بِسَبَايِ اَز عِبَادَتِ وِدْعَوْتِ نَا اَز حَضَرِشِشِ اَمُو خَتَنِ چِنْدَا نَكِه تَمَانِي اَوْ فَا
 نَو كَرِهِي اسْت وَدَرِشِنَا نَوِي هَلِ رَدِ كَفْتِ نَمَانْدَه اِي اَفْزَوِي وَا زَشَبِ اَلْحَمْدِ
 اَلْحَمْدُ بِرِ تَرَكِ نَقَرِ مَوْدِ اَحْسَنِ كَفْتِ اسْت دِي بِدَمِ اَتَحْضَرُ دَرِجَتِ اَبَا مَعَاوِيَه بِاَفْزَا
 مَن بَكَرِهِي كَفْتِ اَمِ اَلْمَوْ مَنِي چِه نَظَرِ مَبْقَرِ مَانِي فَرِه وِدْعَوْتِ اَلْاَتَابِ نَا كَرِهِي

نَمَانْدَه

نَمَانْدَه اَمِ كَفْتِ دَرِجَتِ وِشِي مَعَاوِيَه اِي نَمَانْدَه اِي مَرْدَمِ جَزَابِ نَسَبِ كَرِهِي
 قَالِ اَبَا بِرِ مَرْدَمِ نَمَانْدَه اِي نَمَانْدَه اِي نَمَانْدَه اِي نَمَانْدَه اِي نَمَانْدَه اِي نَمَانْدَه اِي
 اصْحَابِ مَوْرَقِ مَجْنُونِ اسْت بِرِ كَرِهِي دَرِجَتِ اَبَا دَرِجَتِ اَبَا دَرِجَتِ اَبَا دَرِجَتِ اَبَا
 كَرِهِي اسْت بِرِ دَرِجَتِ اَبَا دَرِجَتِ اَبَا دَرِجَتِ اَبَا دَرِجَتِ اَبَا دَرِجَتِ اَبَا دَرِجَتِ اَبَا
 خُودِ وِشِي اَز مَسَاوِي كَرِهِي دَرِجَتِ اَبَا دَرِجَتِ اَبَا دَرِجَتِ اَبَا دَرِجَتِ اَبَا دَرِجَتِ اَبَا

مولوی جانی ایچکازان نظم نموده و شایسته

شیر خدا شاه ولایت علی	صیقلی شیر خفتی و جلی
دو واحد چون صف میجا کرد	بهر خالف بر نفس جا کرد
عینه پیکان بکل او هفت	سد کل بحث ز کل او شکست
دو ی عبادت سوی میجا کرد	پشت بد و سبب اصحاب کرد
خجرا الماس چو پنداختند	چاک بان چون کاش اذخند
خرم بخون غصه ز کار کرد	اندازان کاش ارجان کرد
کل کل خوش بصله میکید	کفت چو نایع ز نازان بدید
این هر کل چیست نه پای من	ساخته کل از مصالحی من
صورت خال او چو خورد با من	کفت که سو کند بدانی ناز
اگر الم نفع نداد میخسب	کریه ز من نسیب میخسب
طاهر من سد و نشی شد عیب	کریه ز من نسیب میخسب
جای خال او لایق نریا شو	دردم باک زان خال شو
شاید از خال او بگریه می	کریه ز من نسیب میخسب

و آنحضرت در میان غار کوفه جمع نمود و در کعبه خاتم خویش را تکیه نهاد و
 آنرا که بر تاق فرمود کرد و در آن خواند می شود و قوت خود و عبادت را نشانه د
 شوالی تصدیق نمود تا آنکه شد سوره مبارکه هل یوفی رشان و ایشان و
 تصدیق کرد و شب قنقروینها و شکار و به کربه شرف و قول دادی داشت
 و سر کویت و یا پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله نمود و مقدم داشت بر سر کوشه
 خود صدقات را و غذا و نذر کریمه فرستاد و هرگز به از کسب باز نخواست
 از آنکه و خود را اجیر و پندار که میکرد بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله انما
 میداشت و خوگرسنه بود و هرگاه آنحضرت اعید مردمان بود افضل است و او
 امام و بزرگوار است که آنحضرت بعد از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله علم بر حق
 بود و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله انما کون علی و انما شهادت و قضای و قضا
 و قضا و علی است و قضا است از علم و در است و در داده اش کریمه و عیسیا اذ
 و عیسیا و نگاه داران از گوش نگاه دارند و قول با و زانکه آنحضرت در کمال نگاه
 و قضا بود و هر چه نام و امور کار داشت و مواظبت خدمت پیغمبر خدمت
 پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بود که کامل تمام مخلوقات بود و مواظبتی سخت
 شبانه روزی از هر کدام که بود که خود را نگاه که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و آله
 نمود و پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرموده است العلم فی الضمیر که انش
 فی الضمیر علی که در کوی که موخته شود مانند نفس در سنگ ثابت و از خود
 مصون میباشد پس علوم آنحضرت ازین عالم غیبی و اویا و حجت حصول کامل
 و عالم نام و از حضرتش مردمان فاضله علوم کردند و تا عالم خوب و است

ان باب الا سودن فی مود الکلام تا انما شهادت است و فعل و صرف کلام است و در
 اسم فعل صرف و با ای الا سود و جود غایب و تعلیم فرمود و انما قضا و کشت تمام
 خفته بسوی آنحضرت است تا امامت پس ظاهر و مسلم است زیرا که ایشان عالم
 نمود و از آنحضرت و از او صباء و اولاد او اند که در دنیا و آخرت ایشان چنین است
 انما اصحاب ابو جعفر مثل ابی یوسف و محمد و فضل و ابی جعفر کرده و شافعی نزد
 محمد بن الحسن شیبانی و مالک خوانده است پس از میکرد و فقیر و نفر و انما
 احمد بن حنبل نزد شافعی خوانده است و فضل و ابی جعفر از کشت میکند و فضل
 شافعی ابی جعفر را جمع میشود و ابو جعفر در خدمت حضرت صادق علیه السلام
 خوانده و صادق خدمت حضرت باقر علیه السلام و باقر خدمت حضرت زین العابدین علیه
 و زین العابدین خدمت پدر خود حضرت حسین علیه السلام خوانده است و حبر
 خدمت حضرت علی علیه السلام خوانده است انما مالک نزد سید ابراهیم خوانده
 و در پیغمبر نزد حکیمه و حکیمه نزد عبد الله بن عباس و عبد الله بن عباس شاکر
 علی علیه السلام بوده است و انما علم کلام پس آنحضرت اصل العلم است و خطبه
 او مردمان را به یافه اند و تمام مردمان به یافه اند و تمام مردمان شاکر دان
 آنحضرت پس بدرستی که جماعت معتبر نسبت شان بسوی اصل علم است
 و اصل علم سلمه و بنو له ایشان است و اولیاد ایشان عبد الله بن عباس
 ابی جعفر و ابو طالب شاکر پدرش و پدرش شاکر پدر خود علی علیه السلام
 بود و شاعر تر شاکر بن ابی الحسن علی را به شعر شاعری و او شاکر را به علی جعفر
 و او شاعر تر شاعر معترف بوده است و علم فیه خصلت آنحضرت پس در و

نه مگر آنکه شکاف و چیدایی اندوه از وجه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله زدود
 و اختیار و قرار نگرفت چنانکه خبر آنحضرت بفرمان و در میدان و در پیغمبر خدای صلی الله
 علیه و آله را بجان وین خود نگاه داشت نگاه کرد و فرارش حضرت خواست و بجا شد
 خواب آنحضرت را در پوشید و در هنگامیکه مشرکان مکر و قتل پیغمبر خدای صلی الله
 علیه و آله را اتفاق کردند و گمان می نمودند که آنحضرت در خوابگاه خویش است پس
 اطامه بر آوردند و سلاح پوشیده بکار صبح بودند که آنحضرت را اشک و باقتل آوردند
 و خوشی همدرد شدند و بی هوشان برینند که کشتگان آنحضرت را در میان و بر می شدند
 و خوشی می توانستند که از جهت مشارکت قبائل در خون آنحضرت و قصاص جوید هر
 ایشان و قبیل از قتل قوم خود و از غفلت امیر المؤمنین بر باری پیغمبر خدای صلی الله علیه
 و آله و سبب حفظ خون آنحضرت که پدید و سلامت آنحضرت صورت بست و دعوتی بود
 ملک نظام یافت پس چون صبح بزمید و قوم از راه جیش نگاه بقتل آنحضرت کردند
 پس امیر المؤمنین علیه السلام بر حجت و بیسوی ایشان حمله برد و قوم او را شت
 و پراکنده شدند و چاره از دست خود بیرون دیده ندیدند بر شازنا باطل یافتند
 و در غم و بددوان و غم و غم پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بود بر سر
 ماه از دود و آنحضرت عذبه و سن امیر المؤمنین علیه السلام هفتده سال بود و
 شش هزار و هشتاد و نه سال و بیست و یک سال و نه روز و نه ساعت و نه دقیقه و نه ثانیه و نه
 شایسته کشتگان نیز مشارکت با کشتگان نمودند و او در قصیده توسل است
 در مشق از دهم عدد و الفا و
 مانده بود و سر کشتگان صلی الله علیه و آله
 و در غم و عذبه و غم و غم خود و از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله

و
 و

پراکنده شدند و بر علی بن ابی طالب علیه السلام تنهایی گشت و از آنحضرت دفع میداد
 و دوی آنها را بر گردانید نگاه چند نفر احباب بسوی آنحضرت بازگشت نمودند
 اول ایشان عاصم بن ثابت و ابو جحانه و سهل بن جندب بودند و عثمان بعد از
 سه روز باز آمد پس پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود و هیئت بینا
 عزیزه بر ما و پیغمبری که چاک کشت و در آن هنگامه ملائکه آسمان از
 اقدام و نشان علی علیه السلام بشکفت فرمودند پس جبرئیل علیه السلام
 گفت و با همان بر می شد لا سبفا لا ذوا القربى ولا فقی الا علی و علی علیه السلام
 و بر سر و بیداری از مشرکان باقتل آورد و پیغمبر دست آنحضرت جاری شد
 و بابت کرده است قیس بن سعید از پدرش از علی علیه السلام شنیده که
 اصحابی یوم احد بیست و نه نفر کشته شدند و از ایشان در آن روز از بیست و نه نفر کشته شدند
 رجل الوری حسن الله و علی علیه السلام فاحمد فیضی قافیه تم قال اقبل علیهم فقل
 فی ما عزی الله و ما عزی رسولهم فاما عزی انک را خیران کافیت رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله فاحمد فیضی قافیه تم قال اقبل علیهم فقل فی ما عزی الله و ما عزی رسولهم
 فقال یا علی ان الله عزی انک را خیران کافیت رسول الله صلی الله علیه و آله
 آمد و بر زمین افتاد و در چاه افکند و آنها آمدند بر پیوسته دوی خوش و دوی
 با کبره بوی زیر بغل گرفت و مرا بر باری داشت پس آنان دوی بیاوردن قوم و قضا
 کن در طاعت خدای و طاعت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله پس هر دو و حسن
 بر خدمت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و با آنحضرت خبر دادم فرمود ای علی اما او را
 شناختی گفت نه تا آخر و بیکر شبیه باقی بماند کلی فرمود خدای تعالی دودید

تو او را پیش داد بدید و سپید کردی و میبیزید علیها السلام بوده است و در غزوه انصار
و انصاره خند فرست چون پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله او را گرفتند و ببردند
و در سپیدند و روی او دهند و مقدم ایشان بوسیقان بود و گمانه و اهل
نماز و دره هزار مرد و روی او دهند و خطفان و آنان که بر ایشان بودند در
چند و فرو دادند از بالا دست و در دست مسلمانان چنانکه خدای تعالی
میفرماید و خدای تعالی تو را و بر اسبقکم صفا میگرداند شارا از فرزند
شما پیغمبر خدای صلی الله علیه و اله با مسلمانان از دست پیغمبر دادند و
سینه هزار گن بودند و خند فرست و سینه خود و مشرکان فرزند دادند و مشرکان
و پشت کرمی بودند و فرزند خود را شانه نظار داشتند و سوار شدند و عمر
بید و حکمرانان اجماع و از شکایت کرد و خند بود نجاب مسلمانان و دادند
و درخواست مبادرت کرد پیش علی علیه السلام برخواست و او را اجابت کرد پیغمبر
فرمود و عمر را بدید و سپید کردی و میبیزید علی علیه السلام خواست نشاند
با عمر بنیاد علی بن ابی طالب و علی علیه السلام برخواست و پیغمبر خدای
صلی الله علیه و اله پیغمبر و عمر را دست و در این مقام فطعل خان ملک الشرف

بصبا در خداوند نامه خود گفته است

چمبر سودش که عرواست این
کردست علی انچه دانستین
علی گفت ای شاه اینانند
که با یکدیگر شیواست در چشم
پس در این مقام اجازت بختید و علی علیه السلام در بر عمر و آمد و فرمود
که عاصما لله الا بدعوتی و دل من در پیش این جدا نمیشود الا اخذها او بعد

2

زنها و آنا ادعواك الى الاسلام نو باخداي محمد كه كه بخواند و از مدي ايشان
سويي بجا داد و خصلت خرابي كه در ديار بايگي از او پديد برچ من ترابو سوي
دعوت بكنم عرو گفت ملا حاجي سوي اسلام نيكست فرمود و آنا ادعواك الى
الاسلام من ترابو سوي فرمودند و از است مبحون كه پياده با هم دزم دهم عرو گفت
دوست يني ندادم كه بشير مكنه شوي آنا احيانا افساك من دوست ميد
كه ثرا بكنم پس عرو حاجت عريت فا گرفت و از اسب پياده شد و هر دو بر يك كمر حمله
بردند علي عليه السلام عرو دلاور اكاكت و عكره ه دلاور كه فاني مشركان و يهودا
پشت بجهنك دادند و از او كير نپيش كه گفتند و پيغمبر خداي حمل الله عليه و آله در
بان علي عليه السلام فرمود قل علي لعرو و عبيد و قل فضل من عباد الله قل ان الله اكبر
كشني علي مرعوب عبيد و دلاور و كثر و افزون تر است از عبادان و ان و جان من ترجم

خاک اورد و رقصیده عرض کرده

مردان عمر و محمد و داود اند بیخ و
 اسلام را می سر و کفر را محف
 نهما سرجام و تلف شد و شش
 شد جانشین و کفر بیکار و کلف
 او را عبادت نقل اینست
 گفت پی بری ذکر است و امر
 صانع

و در عز بنی نصر علی علیه السلام پیوسته که پیوسته بنی نصر علی انداخت
گشت و او پس او در نفر دیگر از ایشان شک خود ند و در عز و سلسله بگفت
اغرای بخیر اند و خود را که جاعلی از عز بنی نصر مدینه کرده اند که شبانه پیوسته
صلی الله علیه و آله شیخ را و او را بخیر فرمود و یک که از او ای فریاد کرد و طاعت
دفع دهد او بکر گفت ای علم دامن بر سبک و او را خدمت داشت پس بعد از آن حضرت را

ابراهیم که آنحضرت چون بسوی صفای منوبه گردید بک وقت در دهام آب بنمود و پیش
 شدید و احباب آنحضرت غالب آمد پس ایشان را از راه بطریق بر و اندکی رفتند و دوری
 پیش آمد و میبرد و از راه دور و جویای آب شد و نکند و در میان راه و آب زیاد از
 فریغ زاده است و اگر ای ناچار هرگاه برای مزینا و دند و بند و بیج صرف نکند هرگز از ^{تشیب}
 تلف میشو پس ابراهیم بن علیه السلام اشارت نمیکانی نزدیک در فرمود و اسر
 کرد و در میان کفار باشند و سبکی بزرگ یافتند و بفرمودند تا که از راه دیگر آنحضرت
 بقیه ای سناط بر گرفت و احباب را برداشتند پس راه بسوی آنحضرت فرود آمد و
 کرد که نوزده تا پیغمبر بر سر فرمود و محبت نیست و لیکن و حتی پیغمبر صلی الله علیه و آله
 هست پس به دست آنحضرت اسلام آورد و گفت بدرستی که این بر شما گویا کرده است که
 طلبکار و بردارنده ابراهیم است و بر او دین با نذرین و جود آن بوده است و پیش ازین
 کس بر این امر دایره بر نداشتند و در گذر شده اند و در میان افتاد و او را صاحبان
 کشایست که در کای آنحضرت بدو خبر رساند تا مل شده و سید و همی را بر فصد و
 در قصیده مذهبه خود بر شد نظم داده است بحمد الله تعالی ^{و این کلام} و این کلام
 انرا هم عود اهل بیت و جماعت و ایت کرده اند که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
 بسوی عالم صلح بر هر شد اما ذمه کاهه گرفتن و شب بر او داند پس نزدیک و اسیر
 و هم ناکتی زول فرمود و جبریل علیه السلام در آن شب بر او فرمود پیغمبر خدای
 صلی الله علیه و آله خبر داد که طاعت از کفار حق بدین طریق نام کریه اند و یکدیگر
 اندیشیده اند که شری با احباب و سنانند پس علیه السلام خواند و نمود و بر
 بست و امر بر زول و فرمود علیه السلام رفت و آنها را کشت ^{و این کلام} و این کلام

حوز

با نکت شاداب برای علی علیه السلام است و در سینه و قیاس با شمره در دهام
 خدای صلی الله علیه و آله بود تا با بعد از نجات آنحضرت بود اما اول پس بار و اسیر
 حذر پی روایت کرده اند که روزی حبشیل بن پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و فرمود
 و از خدای تعالی را از میبخت و چون و جی آنحضرت را فریاد کرد و زانو بر زمین نهاد
 نکیه فرمود و سر بر گرفت تا خونشید و فرشتست پس علیه السلام ازای نماید
 عصر با ناء نمود چون پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را دیدار شد فرمود و از خدای تعالی
 مسئلت نماید که خود شید و برای تو یاد کند و تا از عصر تا نماز بگذارد پس دعا کرد و
 و خود شید و بوضع عصر از کشت و نماز ایستاده خدای آفرید و هم پس چون ابر
 المؤمنین علیه السلام داده کرد که از آن لحاظ با ابراهیم و ثابید پس ای اضا
 بگذاردند و چهار پان خود را آب مشغول شد و آنحضرت با طایفه از احباب نماز
 عصر گذشت و نماز شب را برای ایشان خون شد و بعضی آنحضرت رساندند پس
 کشت و خود شید را از خدای تعالی درخواست نمود و از آب بر کشت و سید و همی

در قصیده مذهبه خود بر خواهر کانی نظم کرده گفته

دوت علیه السلام شاداب	وقا الصلاه و قد دنت للمعنى
حق شایع نوزده و قهلا	للعصر قهوت هوى الكوكب
و علیه قد دنت بینا بل مستغ	انرى و دنا دنت لخلق مغرب
الا بوشع اوله مر بعد هـ	وارت هانا اوله مر حجب

بر کشت بسوی آنحضرت شاداب هنگامیکه وقت نماز خون شده بود و خود شید
 شستن بغرب بودند تا آنکه نورش درخشید و در موقع وقت نماز عصر بعد از آن فرمود

[illegible]

که چند وجه بخلافند از آن اجماع است و جواد است راست که اجماع فراموش نماند پس بدست که مرا حلقه فی ما بین ما هم موافقت بر این اجماع نکردند و گروهی این دوگان را احاطه بر سلمان و ابوذر و مقداد و عثمان و سعد بن سعد و عیسیٰ بن ابی ذر و برادر قاسم و اسامه بن زید و خالد بن سعد بن العباس و ابی عثمان بن شداد و ابی سعید بن ابی حمزه و بدو گروه که ابو جعفر پیدا بود بکبریا و انکار دادند و گفت مردمان را خلیفه کردی مگر من گفتند پس از آن گفت پس چه کردند و غیره ضعیف و شاذ و بسویر علی علیه السلام و عثمان بن ابی وهبه گفتند و همچنین پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مشغول بودند و مرتضی آمدند پس ندیدند پس نواز جیش حسن پیدا بود نواز صحابه است پس گفت من از او بگریز بودم و غایب بودی و خلیفه محل کوفه بسویر ابی بکر نکردند اما ایشان را اهل بیت نامیدند و ایشان را اکت و اسیر کرد و عمر را نکند و ملائمت نمود و چون مخالفت رسید با سیر از ایشان را و ها کرد و بنابر اجماع ائمه

دردنالت نداده بلکه لابد است که اهل اجتماع تشابهی دلیل انفرادی بدو و الا اجتماع
شان بدون دلیل خطا است و دلیل با عقل است با نقل است و در عقل لا نفی باشد
او نیست و در نقل نیز ایشان را است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بدون وصیت
از نبأ رحلت محمود و نص و امامت را بی کفر و موقر آن بنهائی داشت پس بدستور
اجماع محذور باشد خطا است و دلالتش مقصور است و باجماع هرگاه معتبر باشد
در آن قول تمام است بدیانت و معتبر است که قول تمام است حاصل شده است و
اهل مدینه با بعضی از ایشان و تحقیقی اجماع کردند پیش مرده آن بر قل عثمان و بنی
مرا با ذاتی جایز الخطا است پس چه چیز از این نگاه دارند و از وضع است در هنگام
اجتماع و بنی ایشان کردیم ثبوت نصی که دلالت بر خلافت امام اهل بیت علیهم السلام
پس هرگاه بر خلاف آن نص نباید خطا است زیرا که اجماع بر خلاف نص باشد و
نزد خود ایشان خطا است **و که بر چیز است که** و خود را از پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و اطاعت کرده اند که فرموده اند **فَدَعَا لِي مَن بَعْدِي** ای بکر و عمر آفته اند غایت
بنا بود که از بعد من دانی که عمر و جابر سبع از طاعت و از دلالت و امامت است
آفته اند بفرمان سنن نیست که امام باشند و بنی و سبیکه با بکر و عمر خلفان است
که پس بر عمر نیست تا خدایا هر دو بنی و سبیکه بر طاعت معارض است و قول
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و آله **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّكَ أَمْرٌ بَيْنَ يَدَيْهِمْ** ای پیغمبر خدا
ماست و سازگاری هر کدام از آفته اند پس منزل همان داده میسر **سبک** پس
برای او انضباط شمرده اند مانند ابی خازر و قول خدا **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَ وَلَا الْآخِرَ**
نه اول و نه آخر و در کتب مذکور در آن است و در خبر هرگاه که از خبر هرگاه

طایفه پراکنده اند با طمع داد و دهی و ایشان که داخل شود بهشت برین و
 نیز تحقیق کشتی نوح علیه السلام اشرف و افضل از عالم است و در برگشتن
 خدای صلوات الله علیه از شیطان و جانان و او مکان لا اله الا الله
 اذعان نمودی حاصل شد و اتفاق بود که نسبت دادی بسوی او از ذکر صحبت پیران
 مثل و فضیلت است بلکه ضعیف تر و این است که واقع میشود صحبت در دنیا
 مؤمنان و کافر خدای تعالی حکایت از قول بعضی پیران صلوات الله علیه و
 میفرماید فالله صاحب و هو مجاهد و اکثر یا اذنی خلفا من ربهم ثم من نطقه
 سواک و جلا گفتار برای و متنا و او دعا لیکر یا او مجا و ده و جدا لیکر یا او
 شدی یا نکیر یا افرید ترا از عالم بعد از ان و نطقه پیر ساختن را می بینی تا صد
 او را صاحب حال آنکه کافر بوده است و تحقیق عرب عرب نیز صاحب خوانده است

اذا جاء مع الحبيب مطيعة	و اذا حلت سيرة
-------------------------	----------------

بدست یکدیگر خیران با در کش سواد همسان است و هرگاه با او خیران و غلویت
 کبی پیران صاحب است و نیز همان صاحب نامیده است و شاعر عربی تمثیل
 ذوت هند و ذلک بعد از خیریت و مع صاحب کلوم الکس

و بداد کرم هند را بعد از دود کل و جوئی حال آنکه باین بود مصاحبت
 زبان پس هرگاه واقع اسم صحبت بشهادت خدای تعالی یا نبی غیر کافر و بیهاد
 زبان عرب بمانند عاقل یا نوز و جماد و بهیچ کلام فضیلت برای حیا
 توانست اتفاق گردد پیغمبر یا او فرمود لا تحزن پس آن برای او بال و مصیبت
 و دلالت بر خطای او میکند و بلکه قول آنحضرت که اندوهنا که مشو برای و نهی

اذ آنکه بحیرت و در صورت نهی لا تفعل است چنانکه صورت امر و دلایل ایشان
 است و غایب از این نیست که اندوه او بر طاعت باشد یا معصیت باشد پس اگر
 طاعت میشود پیغمبر خدای صلوات الله علیه اله نهی از آن ده و نیز فرمود پس از آن
 میشود که معصیت بوده است و بر تو واجب میشود که ثابت کنی قول او را و معصیت
 نهی آنحضرت او را باینکه ذکر هر چه دلیل بر معصیت او موجود است و دلیل بر
 اطاعت او قبول نهی آنحضرت مفسود و اتفاق قول پیغمبر خدای صلوات الله علیه و اله
 و الله معنی پس بر اخصاص است و آنحضرت تعبیر نفس و بنا و لا خود بلفظ
 جمع و بون غفلت نموده است و از این عرب متداول و مشهور است خداوند
 عز و جل میفرماید یا ایها الذکر و انما کما یطوون ما فرمود پس از این فرمود
 برای آنکه خافان و نگارند و در دنیا و انما نحن بخیر و نیت و نحن الودیع
 و بدست یکدیگر هرگز نه مانده میکنیم و ما می بینیم و ما بینم و انما نحن
 انما می گفتند دلایل باب بخیر که در دوزخ می توانند بود و این است که او بیکر
 این پیغمبر خدای برادری علی را بیضا الیه یا نوه را نه نیست و از این بود که او را
 بجای خود در فرشتان خوابید بود پس آنحضرت فرمود لا تحزن الله معنا همکین شب
 خدای عز و جل یا ما است یعنی یا من و یا بایدم علی را بیضا الیه یا نوه را نه نیست
 نازل بر او بیکر شد پس آنکه حضرت است و در آنکه خدای تعالی خبر داده است آنکه بیکر
 بر او نازل شده است بخیر و اوها همانکه نباید شده است و دلالت بر این هر دو
 عطف است و خدا عز و جل فرمود ما ست فان الله سیکنته علیه و ابداً بخیر و
 که تو ما پس فرمود خدای اذ لم و اطاعتنا و او نیز من فرمود و اذ باشکری

که شایسته دیدن از این گرامی بود صاحب سکنه بوده است پس است حشمت
 و بزرگواری این سخن غل پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را پیغمبر است و بعد خبر
 داده است خدای عزوجل اینکه سکنه داده و موقع بر پیغمبر خود نازل فرموده ا
 و مؤمنان را با پیغمبر خود شریک داشته است در یک موضع فرموده است قاتل
 الله سکنه علی رسول و علی المؤمنین پس فرمود شما خدای اقام و اطمینان
 بر پیغمبر خود بر مؤمنان و در موضع دیگر میفرماید ثم ولیم مدبرین ثم قال
 الله سکنه علی رسول و علی المؤمنین پس از آن برکشید پشت کتدگان
 بعد از آن فرمود شما اطمینان و یکن خود را بر پیغمبرش و بر مؤمنان و از آنکه
 خدای تعالی تخصیص داد پیغمبرش را و سکنه پس فرمود شما خدای سکنه
 خود را بر پیغمبرش و قوت بخشید او را و ایشکی که بتواند بداند نمود پس اگر مؤمن
 و دان موضع با پیغمبرش میبود خدای تعالی او را با پیغمبر خود شریک میفرمود
 شریک نموده است که این که سفت که یافت پس کلامت میکند اخراج او از
 بلخراج او از ایمان پس عمر جوانی نتوانست داد و پاره مردمان پراکنده شدند و من
 پیداد شدم و سید اجل بری رحمة الله تعالی بعد از آن که در نجای شیخ میفید قدس
 الله روحه و عجیب الخیر علماء حاضر در کتبهای خودشان روایت کرده اند از آن
 که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را بویکر همراه خود بخاند و مکر از این که گفت
 تا اول آن بر آنحضرت نماید روایت کرده است از آنجا ابو القاسم نفس را تصباح در کتاب
 خود و برهان از این کتاب گفته است حدیث کرده اند از اشهاب بن عمر از ابی جحجه ان
 محمد بن اسحق گفته است حدیثا فیصد عمره و ادور مکر شدم و مردنای از او و عذاب
 میگردند از روایت

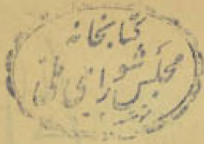
اصحاب محمد و صلی الله علیه و آله و آله حشمت و بزرگواری این سخن غل پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را پیغمبر است و بعد خبر
 اینست قاتل رسول الله علیا فقام علی فاشبه و خشی من ان یقتلوه بان بدلم علی خد
 معه و مضی الی الخاد پس امر کرد پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله را علی علیه السلام
 تا پس بر فلش آنحضرت خفت و بیم کرد آنحضرت را و پس از آنجا که کلام کند
 گفت و فریش را بر آنحضرت پس او را با خود گرفت و بغار برد و مکر خاکسار و قویون
 الهی را جابر الله و فی الله شکر می کند و او را سپاس می کند که در حکم
 کتاب لرجمه قصید که فو لا یحضر الله الا بک صلی الله علیه و آله
 جلک و مکرع ان و کما یحضر الله و ان فی قصیده نگار بیشتر

ای فوج خست کلخ ندانده مخف	انرا که سر بخاک نوساید و می
خاک مخف بمنزله تاب کوثر لیسند	انرا که شست شوی بمحو آن
هر دم ز سوی عرش رسد آتشگاه	سوی بخف هدیه الطاراد مخف
امروز آنکه جبهه بخاک دلت نشود	فرز که بدند ندر است با و اسف
از کعبه ترون بگرامت ششگاه	کدام کامه ساخت ترا شاه کشف
شاهیکه نوراد بود اکلیل فری	زان کوش عرش داشت و فرزند
نفس رسول دفع نیل و و قیصر	باب خدا امانهاست مرغ
چو اوست آینه جمل ذائقه لای	انرا نهاده جمل و در باده
نادوستا بکاخ ز قهر دمه و قضا	جل را خانه خود داشت از قضا
در مخراند دم حد و ذوالفقار	مانند داس بود و سر کشتان
بر از عمر و عبد و با فدا ندم و	اسلام را میسمی و کفر را عجب



شاهانه خان عمری تلف شد و نفس	شد جان شریک و کفر بیکار و کلف
او را عبادت نقلی است مستی	گفت بنی بری ز کرامت واد
یا نوش دند با کوه خیز بجای	کند انجمن آنکه در بخت ذوباده
اند فیدر خم که اقطاب است	امرد سول منیری آورد در نصف
از پیش نام دم و از پس کرم	اقوام مختلف همه کشند و تلف
بر شد بران رسول چو مهر	در جانبش علی چو مهری از کلف
زیر کف کوف و بیاد و بر	جانهای پال بر جان با ندو
گفت آنکه نام از حق و لا سم علی	مواو و مرا بفرما خو خلف
فرمان از دست مید بریدین	ناخشا غیبه خلفان شاهد و
با زید و سنا نظر کن بدو	فرمان نصیب شهر او خیر و تلف
بنشست و بیج و کسود لب	سود جمله قوم کف بیعتش کف
خواند بنی و خو چو هارون که از	جبین ندانند آنکه در لوبه و
انکه کل جن یکم فایز که بدجا	او را بود بجای عمل بر شفا و
جز با تو امهر و از تو ساعت	بهر را کز نشت انداز است بر شد
در دوزخ و شیخ کصفها شوند	انکه ششانی که او را بود نصف
که دست فشنگم به شرف	کوا و دهر کوثر دینم بد کف
نرسند بر سر او و در کوفت	خودان صلا و صند نه کف
بشاسو ما که ریا را سناست	بهر و دوزخ نامه با تو کون
اند و چو آل بیاد نام جا و	نقبا بد و شاعر طوی نام غلف

اقترب



دخوش سنا آنکه ز باد و سنا	انفوج فشان اصل او و تلف
شاه بجا کور در عهد انجوا	کر با م عرش بکند خنده و شعف
کوشد بکار و بی بقدر نا یکی	چون آن سکان که حمل و ناند
دارد با سنا تو امهر جا کور	نا بخشد برش همه نام مقزوف
خواهد از بر سید کز بقدر عیش	او را و بار تو بود بهترین حرف
دیکر ز یاد شرب تشنگان	فرز تو سیدل بهر شهید تلف
دیکر طوایدن بین تو بر مصطفی	فان ز اهل ایمان با قربت تلف
و بعد از انجاء بران سنا	خواهشیدن بهت و جبر و تلف
کوشد بدست از مشهد رضا	از دبحش ز سلام رضا محف
ختم سخن چنین بدعا میکند	انزال تو پیش کف عهد شرف

که یک نظر ندوی کرم سوی او کنی
 انجا روی سکوی اندر مهر

1519